[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] در جنب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مکتوب [illegible] بفرزند [illegible] در بیان [illegible] انعام

جوهرت [illegible] المعیت [illegible] اند —

مکتوب سیزدهم بشیخ جلال ماگوری در بیان آنکه نفیس علمای [illegible]

جیب و [illegible] همیت —

مکتوب نوزدهم بمیر محب الله در اتباع سنت سنیه و اجتناب از

بدعات نا مرضیه —

مکتوب بستم بمولانا [illegible] در فضایل صلوة —

مکتوب بست ویکم بخواجه محمد صدیق در بیان آنکه مراد از طلب

در حدیث لا [illegible] الخ واقع شد [illegible] الخ —

مکتوب بست ودوم بمولانا طاهر کشمیری در بیان شرافت [illegible]

مکتوب بست وسیوم بمخدوم زاده خواجه محمد سعید در بیان اتباع

سنت سنیه و اجتناب از بدعت نا مرضیه الخ —

مکتوب بست وچهارم بحاجی محمد [illegible] در جواب [illegible] است او

مکتوب بست و پنجم بخواجه شرف الدین [illegible] در [illegible]

کرده اند [illegible] ذکر [illegible] —

مکتوب بست وششم بفرزند [illegible] در جواب [illegible] است او —

مکتوب بست وهفتم بفرزند محمد [illegible] در جواب [illegible] شرع [illegible]

[illegible] مکتوب اول [illegible] است —

مکتوب دهم [illegible] الکامل میان محمد مراد در تحقیق حقیقت ذوق ایشان
در بیان آنکه [illegible] بطور [illegible] باشد [illegible] طلبیت نسبت [illegible] بحضرت
[illegible] —

مکتوب یازدهم بمخدوم زاده خواجه محمد معصوم در بیان بعضی از عجائب
طلوع فوق عرش و معنی تاویل کریمه الله نور السموات والارض —

مکتوب دوازدهم بمراتب [illegible] الکامل میان شیخ محمد در تحقیق ذوق
ایشان در بیان فرق مشاهده [illegible] —

مکتوب سیزدهم بمیرزا شمس الدین در جواب کتابت او در
بیان آنکه نصیب علماء ظواهر [illegible] نصیب صوفیه علیه [illegible]
در تشخیص [illegible] —

مکتوب چهاردهم بمولانا احمد برکی در جواب استفسار او در [illegible]
[illegible] —

مکتوب پانزدهم [illegible] دولت [illegible] قضاة [illegible] [illegible]
[illegible] خطبه [illegible] در عید قربان ذکر خلفای
راشدین نکرده —

مکتوب شانزدهم بشیخ بدیع الدین سهارنپوری در جواب استفسار که
[illegible] در بیان [illegible] عذاب برزخ صغری و فضیلت [illegible]
[illegible]

مکتوب چهلم بمولانا بدرالدین در بیان خرق حجب —

مکتوب چهل و یکم بشیخ فرید در بیان آنکه بمراتب نهایة انتهائیه مرتبه بیش نمی آید الخ

مکتوب چهل و دوم بخواجه جمال الدین حسین در بیان انحصار سیر در آفاق و انفس و اثبات تخلیه و تجلیه الخ —

مکتوب چهل و سیوم بمولانا محمد افضل در تحقیق اندراج النهایة فی البدایة الخ —

مکتوب چهل و چهارم بمحمد صادق در جواب استفسار راه از وحدت وجود رسیده بود —

مکتوب چهل و پنجم بخواجه حسام الدین در بیان آنکه عالم تمام مجالی اسماء و صفات وجوبی است —

مکتوب چهل و ششم بمولانا حمید بنگالی در بیان فضائل کلمه طیبه

مکتوب چهل و هفتم بخواجه محمد طاهر در ترغیب بمقام رضا —

مکتوب چهل و هشتم بخواجه گدا در بیان آنکه نسبتها سوی کمال دین طریقت

مکتوب چهل و نهم بخواجه محمد هاشم در تعزیت و تنبیه —

مکتوب پنجاهم بمیرزا شمس الدین در بیان آنکه تربیت در صورت نسبت و حقیقت —

مکتوب پنجاه و یکم بخواجه محمد صدیق در بیان عدم ... —

مکتوب بیست و ششم بمولانا محمد صادق کشمیری در جواب استفسار راه

مکتوب بیست و هفتم بشیخ عبدالحق دهلوی در بیان آنکه بهترین امتعه

این نشأ حزن و اندوه است —

[illegible]

مکتوب سی ام بخواجه محمد اشرف و حاجی محمد در جواب سوال

نسبت رابطه و فتور مشغولی —

مکتوب سی و یکم بخواجه شرف الدین حسین در بیان وعظ و

نصیحت —

مکتوب سی و دوم بمیرزا فلیح الله خان در جواب عریضه او

مکتوب سی و سیوم بمولانا محمد صالح در بیان آنکه محبوب بنظر محب

در همه حال محبوب است اگر دشنام فرماید وگر [illegible] الخ —

مکتوب سی و چهارم بشیخ محمد تتاری در جواب عریضه او —

مکتوب سی و پنجم بمیرزاده محمد عبدالله در جواب استفسار آنکه

سروره بودند از توحید و تعیین التعیین —

مکتوب سی و ششم بخواجه احمد تقی در کیفیت امامت —

مکتوب سی و هفتم بفقیر عبدالحی در بیان فضایل کلمه طیبه —

مکتوب سی و هشتم بحاجی یوسف کشمیری در بیان آنکه اهل الله را در

باطن برابر هر دل تعلق بی نهایت —

مکتوب سی و نهم بسید عبدالباقی در بیان اصحاب یمین و شمال —

مکتوب شصت و ششم بحاجی [illegible] در بیان توبه و انابت و ورع و تقوی —

مکتوب شصت و هفتم بحاجی [illegible] در بیان تصحیح عقاید اهل سنت و جماعت

مکتوب شصت و هشتم بخواجه شرف الدین حسین در بیان ... ضروری الخ —

مکتوب شصت و نهم بمحمد مراد بدخشی در بیان تقدیم ارکان ایمان الخ

مکتوب هفتادم بمولانا عبد الواحد در بیان اسرار کعبه معظمه الخ —

مکتوب هفتاد و یکم بحضرت مخدوم زاده خواجه محمد سعید —

مکتوب هفتاد و دوم بمخدوم زاده خواجه محمد معصوم در بیان ساعه بعثت الله —

مکتوب هفتاد و سوم نیز بحضرت خواجه محمد معصوم در بیان کمال [illegible] ولایت کامله —

مکتوب هفتاد و چهارم بخواجه هاشم در بیان تأویل آیه ... الخ —

مکتوب هفتاد و پنجم بمیرزا مظفر در بیان آنکه محنت و بلیات ... ریاضت است — [illegible]

مکتوب هفتاد و ششم بمولانا فرخ حسین در بیان حقیقت عرش الخ —

مکتوب پنجاه و دوم بخواجه سعدی علی کشمیری —

مکتوب پنجاه و سیوم بیکی از مشایخ صدور یافته —

مکتوب پنجاه و چهارم بشیخ محمد در بیان آنکه متابعت انبیاء علیهم [illegible]

الصلوة والسلام مراتب و درجات دارد —

مکتوب پنجاه و پنجم بمخدوم زاده خواجه محمد سعید و خواجه محمد معصوم در بیان

آنکه قرآن مجید جامع جمیع احکام شرعیه است —

مکتوب پنجاه و ششم بمولانا عبدالقادر در بیان معامله [illegible]

مکتوب پنجاه و هفتم بملا غازی نایب در ذکر [illegible] از صوفیه

مکتوب پنجاه و هشتم بخواجه محمد تقی در جواب استفسار [illegible]

[illegible] —

مکتوب پنجاه و نهم بپیرزاده خواجه محمد عبدالله در بیان آنکه تحصیل

[illegible] در همه وقت [illegible] است —

مکتوب شصتم بمحمد تقی در جواب کتابت او —

مکتوب شصت و یکم در [illegible] مولانا احمد [illegible] —

مکتوب شصت و دوم [illegible] الانسان [illegible] مجبول است —

مکتوب شصت و سیوم بسعد محمد در جواب استفسار او [illegible] —

مکتوب شصت و چهارم بمحمد [illegible] در بیان [illegible] احوال [illegible] —

مکتوب شصت و پنجم بمولانا محمد اشرف در احتراز از امور لا طائل —

مکتوب هشتاد و هفتم بنقیع خان افغان در نصایح صدور یافته —

مکتوب هشتاد و هشتم بصدر الدین در رضا بقضا —

مکتوب هشتاد و نهم بسیادت پناه میر محب الله در محبت

مکتوب نودم بمیرزا محمد حاجی در استغفار

مکتوب نود و یکم بخواجه محمد سعید در اسرار قاب قوسین او ادنی —

مکتوب نود و دوم بمیر محمد نعمان در بیان آنکه ولایت عبارت از قرب الهی است —

مکتوب نود و سیوم بخواجه محمد اشرف بدخشی در بیان آنکه هر کدام از اهل نقشبند خلق و مال از مراتب ظاهر و دار دوام مانعی —

مکتوب نود و چهارم بمولانا عبد القادر در بیان حقیقت و فنا و بقا و صدور نشدن عدم از حقیقت و صورت عارف در نسبت محاورت بجمیع اسما ندیدن —

مکتوب نود و پنجم بمقصود علی تبریزی در سوال او از کفر حقیقی صدور یافته —

مکتوب نود و ششم بخواجه ابو الحسن بدخشی صدور یافت در جواب اعتراضات شیعه —

مکتوب نود و هفتم بحضرت محمد نعیم زاده خواجه محمد معصوم

مکتوب پنجاه و هفتم بمولانا حسن برکی در بیان جواب اعتراضات
رد که بر کلام صوفیه نموده بود —

مکتوب پنجاه و هشتم بدرویشان در بیان محبت و اخلاص
الخ —

مکتوب پنجاه و نهم بشیخ یوسف در حضرت سالار —

مکتوب شصتم بشیخ حامد بهاری در بیان آنکه رسیده بود
عین القضاة در تمهیدات مینویسد شما که خود میدانید نزد
ما محرمیت —

مکتوب شصت و یکم به محمد مراد در بیان اجتناب از مزخرفات
دنیای دنیه —

مکتوب شصت و دوم بخواجه شرف الدین حسین در اجتناب
از دنیای دنیه —

مکتوب شصت و سیوم بمیر ماه محمد در کیفیت رابطه علیه

مکتوب شصت و چهارم بشیخ حمید بنگالی در بیان نشاط
رسیدن پیام و سلام —

مکتوب شصت و پنجم بشیخ نورمحمد در یافته —

مکتوب شصت و ششم بشیخ طاهر بدخشی در جواب بعضی
رد

حرره محمد حسن

[illegible] در مورد [illegible] داده بود

تمت [illegible]

موافق عدد اهل بدر بهشت رضوان الله تعالی علیهم اجمعین تبرکا
تیمنا بدان عدد ختم نموده آمد بعد از ان مکتوبات قدسی آیات دیگر
صدور یافته معارف آگاهی حقایق دستگاهی مظهر فیض الهی
مظهر انوار نامتناهی جامع علوم ظاهری و باطنی حضرت مخدوم زادگی
[illegible] الدین خواجه محمد معصوم [illegible] الله تعالی وابقاه ودام ظله العالی
[illegible] باعث [illegible] شد که این مکاتیب جمع شوند بحسب اشاره
شریف ایشان کمترین خاکروبان این درگاه اضعف عباد الله الباری
عبد الحی ابن خواجه چاکر حصاری غفر الله تعالی ذنوبه و ستر الله
عیوبه و حسن الله تعالی خاتمته متصدی جمع این مکاتیب گشت
والله الموفق و علیه التکلان مکتوب اول بشیخ [illegible] صدور
یافته در بیان تحریر نسب شیخ محی الدین [illegible] وحید شده جهه
[illegible] حضرت بشارت [illegible] بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله الذی جعل الامکان مرآة الوجوب و صیر العدم مظهر الوجود
[illegible] الوجوب الوجود وان کانا صفتی کمال له سبحانه [illegible]
وراء جمیع الاسماء و الصفات و وراء جمیع الشئون والاعتبارات
وراء الظهور والبطون و وراء البروز والکمون و وراء التجلیات و
الظهورات و وراء [illegible] و [illegible] وراء کل [illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله حمدا كثيرا طيبا مباركا فيه مباركا عليه كما يحب ربنا ويرضى
والصلوة والسلام الاتمان الاكملان على حبيبه محمد وآله واصحابه واهل بيته
وكل ورثته وسائر من اتبع الهدى وعلى جميع الانبياء والمرسلين والملائكة
المقربين كما يليق بعلو شانهم ويحرى اما بعد فهذه مكاتيب متضمنة
لعلوم غريبة ومعارف عجيبة واسرار لطيفة ودقائق شريفة ما تكلم
بها احد من العرفاء وما اشار اليها واحد من الاولياء مقتبسة من مشكوة
انوار النبوة عليهم الصلوة والسلام لقدوة العلماء الراسخين المشرف بتشريفات
المرسلين صاحب الولاية الخاصة مخزن الاسرار الالهية واقف
دقائق المتشابهات آية من الآيات العجيبة من الآيات الرحمانية
مجدد الالف الثاني شيخنا وامامنا الشيخ احمد الفاروقي سلمهم الله سبحانه
على رؤس العالمين چون جلد اول مكتوبات بعدد سيصد و سيزده
مكتوب رسيده حضرت ايشان سلمهم الله سبحانه فرمودند كه بهمين عدد
ختم كنند كه موافق عدد پيغمبران مرسل است صلوات الله تعالى على نبينا وعليهم

[illegible]

الله سبحانه وتسلیماته تعالی وتحیاته وبرکاته جل برهانه علیه وعلی

جمیع اخوانه من النبیین والمرسلین والملائکة المقربین وعلی اهل الطاعة

اجمعین صلوات وسلاما وتحیة وبرکة هو لها اهل وهم لها اهل کلما ذکره الذاکرون

وکلما غفل عن ذکره الغافلون وبعد الحمد والصلوات وتبلیغ الدعوات

وارسال التحیات بخدمة [illegible] آمده صحیفه شریفه که نامزد این فقیر ساخته بودند

احوی آن عزیزی [illegible] رسیدند وخوشوقت ساختند چون متضمن

حقائق ومعارف ارباب کشف وشهود بود درخسته فرحت افزود

جزاکم الله سبحانه فقیر نیز موافقت صحیفه ایشان نموده از اذواق

ومواجید این طایفه علیه سخن درمیان آورده بچند کلمه مصدع گشت

مخدوما معلوم شریف است که وجود مبدأ هر خیر وکمال است وعدم

منشأ هر نقص وشرارت پس وجود مر واجب را ثابت شد جل سلطانه

وعدم نصیب ممکن بود تا همه خیر وکمال عاید باشد بواجب تعالی وهمه شر ونقص

راجع باین ممکن را وجود ثابت کردن باید خیر وکمال راجع باو داشتن

فی الحقیقة شریک او ساختن اورا در ملک وملک حق جل سلطانه وهمچنین

ممکن را عین واجب گفتن تعالی شانه در صفات وافعال [illegible] را عین ذات

وافعال او تعالی ساختن سوء ادبست والحاد صریح

او تعالی کما حسن حسین [illegible] ذلک [illegible] بجمال [illegible]

معقول وراء [illegible] سبحانه وراء الوراء ثم وراء الوراء

ثم وراء الوراء بیت بگویم با آواز مرغی نشانه کز باغ عنقا بوده هم

آشیانه از عنقا است ای پیش مردم ز مرغ من بود آن نام هم کم

فلا یصل حمد حامد الی جناب قدس ذاته بل منتهی جمیع الحامدون سرادقات

عزته فهو الذی اثنی علی نفسه وحمد ذاته [illegible] فهو سبحانه الحامد والمحمود

وما سواه عاجز عن اداء الحمد المقصود کیف وقد عجز عن حمده سبحانه

من هو حامل لواء الحمد یوم القیمة تحته آدم فمن دونه وهو افضل البرایا

واکملهم ظهورا واقربهم منزلة واجمعهم کمالا واشملهم جمالا واتمهم بدرا

وارفعهم قدرا واعظمهم ابهة وشرفا واقومهم دینا واعدلهم ملة واکرمهم

حسبا واشرفهم نسبا واعمهم نبیا لولاه لما خلق الله سبحانه الخلق

ولما اظهر الربوبیة کان نبیا وادم بین الماء والطین واذا کان یوم

القیمة کان هو امام النبیین و[illegible] صاحب شفاعتهم الذی

قال نحن الاخرون ونحن السابقون یوم القیمة وانی قائل قولا غیر

فخر وانا حبیب الله وانا خاتم النبیین ولا فخر فانا اول الناس خروجا

اذا بعثوا وانا قائدهم اذا وفدوا وانا خطیبهم اذا انصتوا وانا مستشفعهم

اذا حبسوا [illegible] لواء الکرامة والمفاتیح یومئذ بیدی بیت

در عالم کرو است وانم رسانم این بس که رسد ز دور بانگ جرسم صلوة

نفسی و منافیست سم قاتل نسبت بانسان بر آن ثابت دارد که مزیل حیوة است
و نسبت بحیوانی که در آن سم مخلوقست الحیوة است و تریاق نافع
مقتدای ایشان درین باب اهل کشف و شهود هست هر قدر که ظاهر ساخته‌اند
دریافته‌اند اللهم ارنا حقایق الاشیاء کما هی درین باب آنچه برین
فقیر ظاهر ساخته‌اند مفصل بیان می‌نماید اول مذهب شیخ محی الدین
بن العربی که امام و مقتدای متاخرین صوفیه است درین مسئله بیان
میکند بعد از آن آنچه مکشوف گشته است بتحریر می‌آرد تا فرق در
میان هر دو مذهب بوجه اتم حاصل گردد و از وقت یکی بدیگری خلط
نشود شیخ محی الدین و متابعان او میفرمایند که اسما و صفات واجبی
جل و علا عین ذات واجب‌اند تعالی و تقدس و همچنین عین یکدیگرند
مثلا علم و قدرت چنانچه عین ذات‌اند تعالی عین یکدیگراند نیز پس آنجا
موطن هیچ اسم و رسم متعدد و تکثر نابود و تمایز و تباین نبود بلکه
غایة الباب آن اسما و صفات و شیون و اعتبارات در حضرت
علم تمایز و تباین پیدا کرده‌اند اجمالاً و تفصیلاً اگر تمیز اجمالیست بتعین
اوست و اگر تفصیلیست بتعین ثانی تعین اول را وحدت
می‌نامند و آنرا حقیقت محمدیه میدانند و تعین ثانی را واحدیت میگویند
و حقایق سایر ممکنات میدانند و این حقایق ممکنات [illegible]

عین سلطان عظیم الشان کرمنشا خیرات وکمالات است تصور
نماید وصفات وافعال همه خود را عین صفات وافعال جمله او
توهم کند علما ظواهر ممکن را وجود ثابت کرده اند ووجود واجب تعالی
ووجود ممکن را از افراد مطلق وجود داشته غایة ما فی الباب
برقضیه تشکیک در وجود واجب تعالی را اولی واقدم گفته اند وحمل
موجب تشریک ممکن است به واجب تعالی [illegible] اتصال کار و
ناشی گشته اند تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا در حدیث قدسی آمده
الکبریاء ردائی و [illegible] ازاری اکر علما ظواهر این دقیقه اگاه می
گشتند هرگز ممکن را وجود ثابت نمیکردند وخیر وکمال مخصوص با
حضرت حق تعالی باعتبار اختصاص وجود ممکن را اثبات نمیمودند
زیرا که تواند بود اشیا را واخطا نا فلکی صوبة علی الخصوص
متاخران ایشان ممکن را عین واجب تعالی داشته وصفات وافعال
او تعالی را ازان گشته میگویند همه اوست همه اوست
درویش گدا و اطلس شه همه اوست در انجمن فرق ونهانخانه جمع بالله
همه اوست ثم [illegible] اوست این بزرگواران هر چند از شریک وجود
گریخته اما عز وجود را وجه یافته اند ونقایص
ممکنه میگویند وهیچ چیز را عیب ونقص ذاتی نیست اگر است

دیگر از اسما و صفات واجبی جل سلطانها که عین ذات خود تعالی و تقدس

نزد ایشان ثابت نشده است و صورت علمیه را عین ذی صورت

دانسته اند و شیخ و مثال این و هم چنین صورت منعکسه اعیان ثابته

را که وجودات ظاهر وجه نمودی [illegible] است عین آن اعیان

تصور کرده اند و شیخ آنرا ناچار به اتحاد نموده [illegible] اوست

گفته است این مذهب شیخ محی الدین در مسئله وحدت وجود که

اجمالا همین علوم بود و امثال این علوم که شیخ آنها را مخصوص بخاتم

الولایة میداند و میگوید که خاتم النبوة این علوم را از خاتم الولایة

اخذ مینماید و شراح فصوص در توجیه این سخن تکلفات مینمایند بالجمله

پیش از شیخ هیچ یکی ازین طایفه باین علوم و اسرار زبان نکشاده

است و این حدیث را برین نهج بیان نموده هرچند سخنان توحید

و اتحاد در غلبات سکر از ایشان بظهور آمده اند و انا الحق و

سبحانی گفته اند اما وجه اتحاد را علوم نساخته اند و منشا توحید

را ظاهر نیافته پس شیخ [illegible] این طایفه است و حجت

متاخران ایشان گشته مع ذلک ما بقی کثیره [illegible]

و اسرار این مسئله درین باب بعضی ظهور نیافته که فقیر را

است [illegible] کرده و تحقیق الحق و هو یهدی السبیل [illegible]

میدهند این دو تعین علمی که وحدت و واحدیت اند در مرتبه
وجوب اثبات مینمایند و میگویند این اعیان بوی از وجود خارجی
نیافته اند و در خارج غیر از احدیت مجرده هیچ موجودی نیست
و این کثرت که در خارج می یابند [illegible] است که در
[illegible] که جز او در خارج [illegible]
[illegible] تجلی پیدا کرده و در رنگ اگر در مرایای متعدده [illegible] دو
تجلی در مرات پیدا کند این عکس وجودی که جز در تجلی ثابت نیست
و در مرآت [illegible] حلول نکرده است و در روی آن مرات جز
منعکس نگشته [illegible] تجلی [illegible] روی مرات میشوم
شده این تجلی [illegible] خداوند جل سلطانه که انتقال
تمام دارد بر نفع دایم و تجلی مرتفع نگردد و ثواب و عذاب [illegible]
بر آن مترتب است این کثرت که در خارج نمودی پیدا کرده است
منقسم است قسم اول تعین در [illegible] و قسم دوم تعین
قسم [illegible] عالم شهادت تعلق دارد این [illegible]
[illegible] اثبات مینمایند تنزلات
[illegible] بجز کاینات و این تنزلات خمسه را
[illegible] میگویند و چون در علم و خارج غیر از ذات واجب تعالی

اسما و صفات حقایق ممکنات اند غایة ما فی الباب آن عدمات

در رنگ اصول و مواد آن ماهیات اند و آن عکوس همچون صور

حاله در آن مواد پس حقایق ممکنات نزد شیخ محی الدین همان اعیان اسما

و صفات متمیز اند در مرتبه علم نزد فقیر حقایق ممکنات عدمات اند

که [illegible] انبای عکوس اسما و صفات که در

را با [illegible] علم ظاهر گشته باشد [illegible]

بمجارجل سلطانه کاد خواست ماهیتی را از ان ماهیات [illegible] بوجود

ظلی که پرتویست از حضرت وجود متصف گرداند [illegible] وجود خارجی ساخته

بالجمله پرتوی از حضرت وجود بر آن ماهیت [illegible] مبدا آثار خارجیه

گردانید پس وجود ممکن در علم و در خارج در رنگ سایر صفات او پرتویست

از حضرت وجود و از کمالات تابع او مثلا علم ممکن پرتویست از علم او

تعالی و تقدس و ظلی است از ان که در مقابل جود منعکس گشته است و

قدرت ممکن نیز ظلی است [illegible] که مقابل اوست منعکس گشته و

همچنین وجود ممکن نیز ظلیست از حضرت وجود [illegible]

اوست منعکس گشته است بیت نیاوردم از خانه چیز

تو دادی همه چیز من چیز تست لیکن نزد فقیر علم [illegible] بلکه

[illegible] دو مثال [illegible] پس نزد فقیر ممکن [illegible]

صفات ثابته واجب الوجود تعالی و تقدس که از اهل سکر اند تعالی و تقدس متمیز باشند تمیزی که از قسم بیچونی و بیچگونگی بود و همچنین
این صفات از یکدیگر متمیز اند تمیز بیچونی بلکه تمیز بیچون در حضرت
ذات تعالی و تقدس [illegible]
[illegible]
[illegible] در آنجا منصور [illegible] را در آن
حضرت [illegible] جانب [illegible] بالجمله آنچه
از صفات و اعراض علم است از انجناب قدس مسلوبست پس کمثله
شیء [illegible] الصفات ولا فی الافعال با وجود این
تمیز بیچون [illegible] یعنی اسما و صفات واجبی جل سلطانه در
خانه علم بر تفصیل و تمیز پیدا کرده اند و منعکس گشته و هر اسم و صفت
تمیز [illegible] مقابلی است [illegible] عدم و نقیض است در آن موطن
مثلا صفت علم را در [illegible] عدم علم باشد
[illegible] جهل است و صفت قدرت را مقابلیست عجز که عدم قدرت
[illegible] و آن عدمات متقابله نیز در [illegible] علم واجبی جل
[illegible] پیدا کرده و مرایای اسما و صفات متقابله خود
گشته محل ظهور عکوس انها شده و نیز عدمات آن عکوس

با اصحاب مرحوم سنة قرن اشد و با اصحاب مر...

این معرفت دارد سبحانه اللهم بس از این تحقیق ...

که عالم در خارج موجود است بوجود ظلی چنانچه حضرت حق بوجود در خارج

موجود است بوجود اصلی بل از ذاته غایت ما فی الباب این ...

... است ... وصفات ...

جل سلطانه ... حمل یکی بر دیگری جایز نباشد ظل ...

عین شخص میتوان گفت لوجود التغایر بینهما فی الخارج لان

الاثنین متغایران واگر کسی ظل شخص را عین شخص بگوید بر سبیل

تسامح و تجوز خواهد بود که خارج از بحث ... شیخ محی الدین

و تابعان او نیز عالم را ظل حق میدانند تعالی پس فرق چه بود گوئیم ایشان

وجود آن ظل را جز در وهم ... انکار نموی از وجود خارجی در حق آن

... بجمله کثرت موهوم را بظل وحدت موهوم تعبیر میکنند

... در خارج موجود واحد را میدانند تعالی پس ...

... هم آن ... اثبات وجود خارجی ... ظل او ...

... ظل را وجود خارجی اثبات ...

... ساز ... در خارج موجود ...

... اهل ... معرفت ...

واجب ثابت شود و حال در میان ممکن و واجب ثابت بود چه حقیقت
ممکن عدم [illegible] است عکسی که از اسما و صفات بران عدم منعکس
گشته است شبح و مثال آن اسما و صفات است نه عین آنها پس
همه اوست نه همه ازوست باشد بلکه همه ازوست چه انچه ذاتیهٔ ممکن است عدم است
است که منشأ شرارت و نقص و خبث همه است و هرچه از خیر و کمالات
[illegible] است از وجود [illegible] آن مستفاد از آنحضرت است
جل سلطانه و [illegible] است از کمالات ذاتیهٔ او سبحانه پس ناچار
او تعالی نور [illegible] زمین باشد و ماورای او سبحانه همه ظلمت بود
کیف و العدم فوق جمیع الظلمات تحقیق این مبحث کما ینبغی در
مکتوبی که بنام فرزندی الاعظمی [illegible] در بیان حقیقت وجود و تحقیق
ماهیات ممکنات نوشته است طلب فرمایند پس عالم نزد شیخ
محی الدین عبارت از اسما و صفات است که در خانهٔ علم تمیز پیدا کرده
در مرات ظاهر وجود در خارج نمودی حاصل کرده است و نزد فقیر
عالم عبارت از [illegible] است که اسما و صفات واجبی جل سلطانها
[illegible] در آنها منعکس گشته اند و در خارج بایجاد حق سبحانه آن اعدامات
با آن عکوس بوجود ظلی موجود شده پس در عالم خبث ذاتی همه از عدمات
[illegible] ظاهر گشته و خیر و کمال همه عاید بجانب مقدس او شد [illegible]

بالعدم پس عالم بعلم او منشود اصل حقایق ممکنات گشت پس
فرق درمیان این تحقیق وآن قول [illegible] بود جواب برنج اعتبار
گفته است که صور علمیه را دو روست روئیست که بوجود [illegible]
وی است که بعدم دارد بواسطه عدم خارجی [illegible]
[illegible] الوجود الخارجی عنه [illegible]
اندراج یافته [illegible] حقیقه دیگر دارد و هم چنین [illegible]
بعضی اعزه که اطلاق عدم بر ممکن رفته است مراد ازان [illegible]
نه عدمی که بالتحقیق یافته است و او تعالی ازان اسما و صفات
که در علم تفصیل و تمیز یافته اند و در مرایای عدمات منعکس گشته حقایق
ممکنات شده اند و را او [illegible] است پس با عالم او را سبحانه هیچ وجه
مناسبت نباشد ان الله غنی عن العالمین او را سبحانه با عالم عین و
متحد ساختن بلکه نسبت دادن برین فقیر بسیار گران است
آن [illegible] سبحان ربک رب العزة عما [illegible]
وسلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین والسلام
علی من اتبع الهدی مکتوب دوم بمیر شمس الدین علی خلخالی [illegible]
ذات او تعالی [illegible] صفات او [illegible] ازان [illegible]
در جواب بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله وسلام علی

در صفات وجود ظلی نیز متفق لیکن این فقیر وجود ظلی در
خارج اثبات مینماید و وجود ظلی نیز متفق لیکن این فقیر وجود ظلی
در خارج اثبات مینماید و ایشان وجود ظلی را در وهم و تخیل می
نگارند و در خارج جز احدیت مجرده را موجود نمیدانند و وجود
صفات ثمانیه که آرای اهل سنت و جماعت شکر الله تعالی سعیهم
بوجود آنها در خارج ثابت شده است نیز جز بعلم ثابت نمیکنند علما
ظواهر ایشان رضی الله تعالی عنهم دو طرف اقتصاد را اختیار
فرموده اند و حق متوسط نصیب این فقیر بوده که بان موفق
گشته اگر ایشان نیز این خارج را ظل آن خارج می یافتند از
وجود خارجی عالم انکار نمی نمودند و بر وهم و تخیل اقتصار نمی فرمودند
و انکار از وجود خارجی صفات واجب الوجود نیز نمیکردند و اگر
علمای ظاهر نیز آگاه میگشتند هرگز ممکن را وجود اصلی اثبات
نمیکردند و بوجود ظلی اکتفا مینمودند و آنچه فقیر در بعضی از مکتوبات
نوشته است که اطلاق وجود بر ممکن بطریق حقیقت است
[illegible] مجاز منافی این تحقیق نیست زیرا که ممکن در خارج بوجود ظلی
بطریق حقیقت موجود است نه بر سبیل توهم و تخیل مجاز علما
اما صاحب فتوحات که اعیان را [illegible] بوی از وجود

امکان
جواز انفکاک صفات از ذات تو [illegible]
و این معنی موجب جواز جهل و عجز است مر واجب را تعالی و تقدس اینست
حل این اشکال آنچه بدین فقیر ظاهر ساخته اند اینست که حضرت
حق [illegible] تعالی بذات خود موجود است نه بوجود [illegible]
باشد [illegible] بار [illegible] و صفات واجب تعالی
او تعالی موجود اند نه بوجود [illegible] باشد [illegible]
موطن [illegible] نسبت شیخ علاء الدوله آثار با [illegible] وجود
است آنجا که گفته فوق عالم الوجود عالم الملک الودود و نیز
نسبت امکان و وجوب نیز در آن موطن متصور نباشد چه
امکان و وجوب نسبتی است میان ماهیت و وجود و حیث
لا وجود لا امکان و لا وجوب این معرفت وراء طور نظر
و فکر است محجوبان عقلیه عقل ازین معرفت چه دریابند و بجز
انکار نصیب [illegible] نبود الا من عصمه الله سبحانه
سیادت پناه میر سید محب [illegible] در [illegible]
الحال جهت [illegible] توجه [illegible] صحبت [illegible]
و السلام علیکم و علی سائر من لدیکم [illegible]
و معارف آگاهی [illegible] بسم الله الرحمن الرحیم

الدین اصطفی معاوضه شریعه که از روی محبت و اخلاص صادر
شده بود بدرسید و فرحت فراوان رسانید کثرت اخوان دین
سبب امیدواریست در آخرة الاهم اکثرا خواتنا فی الدین و ثبتنا
را با هم علی متابعة سید المرسلین علیه و علیهم من الصلوات افضلها
و من التسلیمات اکملها ... انچه جمعی درین ...
... از صفات سبعه ثمانیه واجب الوجود ... و تقدس بیان
اختلاف اثار اگر صفات حقیقیه اند و در خارج موجود اند و غیر از
اهل حق منکر اند تعمیم از فرق مخالفه هیچ کس بوجود صفات واجب
جل سلطانها قایل نشده است حتی که متاخران صوفیه از شایان
نیز انکار وجود صفات نموده اند و ریاده صفات را بعلم
راجع داشته گویند ... از روی تعقل همه جز ذات صفات با
ذات تو از روی تحقق همه عین ... و الحق که سخن اهل حق بر حق
است مقتبس است از مشکوة نبوة و موید است بنور کشف و
ست ... مخالفان بوجود صفات ... اند
... صفات اگر بوجود داشته باشند ممکن باشند
... امکان است ... حدوث است لان کل ممکن حادث
... و قول تعدد ... و ... و ... تقیید

نهایت مقام بعد چون شیخ بنده فارمدی اصل الاصول است خواجه علی
ساریخ را خرقه تربیت داد از شیخ ابوالقاسم گرگانی کرده مناسبت کمال و
علاوه نسبت منزلست کتاب ترقی حصول می بوشند و این کتاب ترقی
اما قدم به بعث و ولایت کبری که ولایت انبیاست
ولایت صغری ولایت اولیاست
ولایت انبیا
صلوات الله تعالی و تسلیماته سبحانه علیهم که نهایت آن ولایت
بدایت این ولایت است از کمالات نبوة انبیا علیهم الصلوة و التحیات
و گویند که بدایت نبوة نهایت این ولایت است مگر حضرت خواجه
نقشبند قدس سره نصیبی از ولایت انبیا علیهم الصلوات و
التحیات به تبعیت و وراثت فرا گرفته این که گفته ما نهایت را در
بدایت درج میکنیم این معنی این قدر رسیده اند که نسبت و حضور نقشبندیه
از کمال بعد بولایت کبری می بیوندند و از کمالات آن ولایت
و افر میگیرد به خلاف طرق دیگر ... کمالات ایشان تا تجلی
... شیخ ...
... ... از ذکر ...

الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى هرچه در آیات آفاق
و انفس ظاهر شود بدایت ظلیت متمم است پس سزاوار نفی
بود تا اثبات اصل نموده آید چون معامله از آفاق و انفس گذشت
از ظلیت بیرون است و شروع در تجلی فعل و صفت میسر گشت
و معلوم است که قبل ازین هر تجلی که رو داده بود در مراتب آفاق
و انفس است اگرچه آنرا تجلی ذات دهند همه تعلق بظلال فعل و صفت
و چون معامله بنفس فعل و صفت بلکه ذات خود جل سلطانه رسد تعالی
نفی تجلیات را که در دایره ظلیت نهایت انفس منتهی میگردد
... در مرتبه آفاق و انفس ظهور کنند اصل آن دایره است
... فی الحقیقة ظلال حضرت ذات تعالی
و ... اسماء و صفات دایره اصل ... و ولایت ... ولایت
... است بخلاف ولایت ... که با آفاق و انفس تعلق دارد
و ولایت ظلیت منتهی ... بالتجلی ... از مرتبه اصل
... آفاق ... و انفس ... آفاق
... این تجلی برقی ... ایشان
... دایره ... تجلی ...
... فوق است

رنگ اضافت غالبست نظر بصفات دیگر آنرا از صفات اضافیه [illegible]

برده اند و اینچنین نیست بلکه آن صفت از صفات حقیقیه است که رنگ

اضافه بآن ممزوج گشته است و این صفت تکوین که با آن ترجیح صفات رنگ

صفات عالیه را دخل تمام نصیب از علم جلوه دارد و حقی از قدرت [illegible]

بردارد این صفت تکوین [illegible] صفت که فی الحقیقه ظلال [illegible]

تخلیق و ترزیق و احیا و اماتت و انعام و ایلام این جزئیات و داخل [illegible]

که فی الحقیقه ظلال آن صفت اند و از دایره صفات حقیقیه خارج و این

فعل را دو وجه است وجهی است بفاعل و وجهی است دیگر بمفعول و این

دو وجه در نظر کشفی متمایز اند وجه اول عالیست و وجه ثانی سافل

و ایضا وجه اول در نظرهم چون اصل می در آید و وجه ثانی چون ظلی از [illegible]

این وجه ثانی مبادی تعینات غیر انبیاست علیهم الصلوات والتسلیمات

از اولیاء کرام و سایر انام و این فعل حق جل سلطانه چون باعتبار حقیقت

رنگ از وجوب دارد و رنگی از امکان ناچار ممکن باشد زیرا که مرکب از

واجب و ممکن ممکن است و ایضا این فعل چون باعتبار جهت فوقانی روی بقدم

دارد و باعتبار جهت تحتانی روی بحدوث ناچار حادث [illegible]

مرکب از قدیم [illegible] و حادث حادث است و فعل [illegible] حق را جل سلطانه

گفته اند نظر بجهت اول است [illegible] فعل حق را [illegible] حادث [illegible]

[illegible] حقیقت [illegible] است [illegible]

[illegible] مطلق حقیقی [illegible] و از سلطنت وهم [illegible] خیال [illegible]

[illegible] خلاص نگردد زیرا که سلطان وهم و خیال [illegible]

[illegible] سلطنت [illegible] نهایت وهم [illegible]

[illegible] وهم نبود پس ناچار در ولایت [illegible]

[illegible] وهم رو بعدم آورد [illegible] ولایت [illegible]

خلاصی از قید وهم و خیال [illegible] باد [illegible] قید وهم

از او [illegible] اجزا [illegible] را [illegible]

[illegible] ولایت [illegible] از علت [illegible] وهم [illegible]

حضرت [illegible] وهم [illegible] و قید خیال [illegible] آرزوی [illegible]

تا بود [illegible] مطلوب [illegible] پس وهم و خیال [illegible]

[illegible]

[illegible] خیال [illegible] نهایات [illegible]

[illegible] تجلیات [illegible] تجلیات [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

چون نسبت کسب زید از زید منتفی گردد و اضافت آن به زید مرتفع شود ناچار
فاعل آن فعل حق را بیداند تعالی و تقدس بلکه افعال منکر و [illegible]
طایفه را فعل یک فاعل میبینند و می یابند و ظهور این نسبت را تجلی [illegible]
می انگارند و اضافت باید داد که این تجلی تجلی فعل حق است [illegible] ما
تجلی حق [illegible] مثال این فعل است که در مرتبه تنزل نموده اسم صفت یافته
است بر تجلی فعل تجلیات دیگر را قیاس باید کرد و در بیان [illegible] ملاحظه
نموده اصل اصل انگاشته اند و بجوز و صحیح ادراک [illegible] باید دا
که وجوب وجود چونکه نسبت و اضافت است ناچار در مرتبه فعل یافته
شود چون این نسبت بعالم مناسبت ندارد بلکه مخصوص بصانع
عالم است تعالی و تقدس پس بوجوه ذات از فعل که بالا ذکر یافته
مناسب باشد اگر گویند ازین لازم می آید که وجوب در مرتبه ذات
و صفات تعالی و تقدس ثابت نباشد و ذات و صفات او تعالی
و تقدس واجب گفته شود پس وجوب از حضرت ذات [illegible]
مسلوب بود چنانچه امکان و امتناع از حضرت تعالی مسلوب است
پس قسم رابع پیدا شد و سوای وجوب و امکان و امتناع
انکار انحصار عقلی ثابت شده است در ثلثه [illegible] گوییم که
انحصار ماهیت راست نسبت بوجود و بحیثیت [illegible] نسبته للماهیة الی الوجود

منظور نیست از آن جهت آخر نیست نظر طایفه اولی بلندست و النظر ثانیه

نیست هرچند هردو فریق از حق دور افتاده اند وحق مشهود

است که این فقیر را آن امتیاز داده است ذلک فضل الله یؤتیه من

یشاء والله ذو الفضل العظیم مثل این تحقیق در صفات حقیقیه

از مکاتیب جلد ثانی از مکتوبات تحقیق یافته است

باید دانست که وجه ثانیه در فعل عبد است از خلق خالق

که تعلق بزید گرفته است و این خلق زید گویا جزئی است از جزئیات

مطلق و این خلق خاص که تعلق بزید گرفته است نیز جزئیات دارد

در رنگ خلق ذات زید و خلق صفات زید و خلق افعال زید و این جزئیات

خلق زید در رنگ ظلال اند مر آن خلق زید را که بحیثیت کلیت خلق

زید را ثابت است و مظهر آن کسب زید است که تعلق بفعل زید بوده

این کسب را ثمرات از خانه بدر خود نیاورده است بلکه کسب

از حضرت حق جل و علا است ... معلوم گشت که فعل ظل

کسب است وجه ثانیه از ظل است مر وجه اولی را چنانچه تحقیق

یافته وجه ثانیه را نیز ظلیت که خلق زید بود مثلا و خلق زید را نیز ظلیت

ثابت که خلق فعل زید بود و این ظل را نیز ظلیت که کسب زید است

و این علوم و ... بر آمده ... سالکان در وقت سلوک مثلا

بها الماهية حال الوجود الخارجي فزيد الموجود في الخارج مثلا قبل التعقل
ليس بجزئي كما انه ليس بكلي بل عرض له الجزئية بعد الوجود الذهني
مطلق بل نقول جميع النسب والاضافات والاحكام والاعتبارات
التي تحمل عليه تعالى كالالوهية والربوبية والاولية والازلية
وغير الصفات الثمانية الوجودية فانما تصدق عليه سبحانه باعتبار
التصور والتعقل والالفاظ من حيث هو غير متعدد [illegible]
مسمى باسم ولا محكوم بحكم فصاحب الشرع تعالى انما اطلق عليه
اسماء والاحكام الا باعتبار التناسب والتشابه ليكون قريبة الى افهام
المخلوقات ويكون التكلم معهم على قدر عقولهم كما يقال لزيد الموجود
في الخارج بدون ملاحظة وجود الذهني انه جزئي على سبيل التشبيه
والتنظير ويكون حكمهم بالجزئية لزيد انسب واشبه من حكمهم بانه
كلي فكذلك الحكم بالوجوب الوجودي على الذات الغني العلي اولى و
انسب من الحكم بالامكان والامتناع والا فلا يصل الا [illegible] في
وجوب الوجود كما لا يليق بجنابه سبحانه تعالى امكان وامتناع فافهم
هذه المعرفة الشريفة القدسية فانها اساس [illegible] ومطامح انظار
والصفات تعالى وتقدست ما تكلم بها [illegible] العظام والاولياء
الكرام واثر الله سبحانه هذه [illegible] المعرفة و[illegible] تمام [illegible]

لا انحصار لها في ذات الواجب تعالى وصفاته سبحانه فان ذاته
تعالى موجود بذاته لا بالوجود عينا كان او زائدا وصفاته تعالى
موجودة بذاته سبحانه من غير ان يتخلل فيها وجود فذاته تعالى وصفاته
[illegible] فوق الثلثة المنحصرة نهاية ما في الباب اذا تصور
[illegible] تعقلت صفاته سبحانه بالوجود والاعتبارات
[illegible] الكثرة عرض للذات سبحانه الوجود التصوري
المطلق الوجوب ما دخل لما نسبته اللايق لذاته تعالى وعرض
لصفاته سبحانه في الوجود الذهني الامكان لما هو المناسب لها
[illegible] بالذات لذاته تعالى وصفاته سبحانه في حد نفسها
فوق مرتبة الوجوب والامكان بل فوق مرتبة الوجود ايضا
[illegible] الوجود [illegible] الوجوب بانسب الذات تعالى
والامكان [illegible] الصفات تعالت وتقدست فالصفات
[illegible] من حيث الوجود الخارجي لا واجبة ولا ممكنة بل هي فوق
الوجوب والامكان وباعتبار الوجود الذهني ممكنة ولا يلزم منه
حدوث لما انه ليس لذواتها كما للممكنات بل لوجوداتها
عليه [illegible] المزكة ما قال ارباب المعقول من ان الكلية
[illegible] فان [illegible] باعتبار خصوصية الوجود الذهني فلا [illegible]

سه ان ایشان نیز چنانچه ارباب ما میدانند که حضرت حق سبحانه به بنده
از بنده نزدیکتر است پس از بنده تا حق جل و علا در حجاب اقربیت سیر
۱۴ متخلل است که وصول بقطع آن متصور است این سیر ایشان نیز
فی الحقیقه مثبت علم الیقین است [illegible]
اما از شائبه ظلیت پاک و مبرا نیست زیرا که اسما و صفات حق
جل سلطانها فی الحقیقه ظلال حضرت ذات اند [illegible]
هر جا شوب ظلیت است داخل آثار و آیات است پس ایشان از سیر
علم الیقین بکسر الخصوص بعلم الیقین ساخته اند و سیر دوم ایشان را
محصل عین الیقین و حق الیقین کردانیده و بسیر ثالث
نکذاشته اند [illegible] علم الیقین تمام شود عین الیقین و حق الیقین هنوز
در پیش است تا پس کن ز گلستان من بهار مرا [illegible] از عین الیقین
و حق الیقین چه گوید و اگر گوید که فهم کند و که دریابد و چه دریابد
معارف از حیطه ولایت خارج است ارباب ولایت در رنگ علما
ظواهر در ادراک آن عاجز اند و در [illegible] قاصر این علوم مقتبس از
مشکوة انوار نبوت اند علی اربابها الصلوة والسلام [illegible]
بعد از تجدید الف ثانی بتبعیت و وراثت تازه کشته اند و [illegible]
طراوت یافته صاحب این علوم و معارف مجدد این الف است کما لا یخفی علی الناظر

[illegible] چون جاری [illegible] شد [illegible] بدان که علم الیقین و [illegible]

[illegible] عین الیقین [illegible] اشارت

[illegible] حق الیقین [illegible] الیقین

[illegible] است

[illegible] علم عبارة الدین از علمی است که از احوال

[illegible] شنیده اند المسئول من الله سبحانه سئلتکم و [illegible]

بدانکه علم الیقین عبارت از شهود آیاتست که ادای یقین

علمی نماید این شهود فی الحقیقه استدلالست از اثر بمؤثر

آنچه از تجلیات و ظهورات در مرایای آفاق و انفس دیده میشود

همه از قبیل استدلال از اثر بمؤثر است اگرچه این تجلیات را تجلیات

ذاتیه [illegible] ظهورات را [illegible] خوانند چه ظهور شیء

در مرات حصول اثر است از آن شیء نه حصول عین آن شیء

[illegible] علم الیقین [illegible]

[illegible] استدلال [illegible] نباشد قال الله تبارک و

تعالی سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه

الحق بر آن [illegible] علم الیقین [illegible] و عین الیقین

حق الیقین [illegible] نفس [illegible]

ثابت اند و باعتبار دوم آنکه قیام بذات واجب دارند تعالی و
تقدس باعتبار اول مناسبت بعالم دارند و مبادی تعینات اند
و باعتبار دوم از عالم مستغنی اند و هیچ توجهی بعالم و عالمیان
ندارند و ایضاً در نظر کشفی باعتبار اول از ذات تعالی و تقدس
منفک می نماید و اثبات قرابت مثالی و تقدس ما ورا ابقا نموده
اند و باعتبار ثانی نه اینچنین اند و افقی که [illegible] باعتبار
اول حجاب ذات تعالی و تقدس و باعتبار ثانی احتجاب مرفوع است
در رنگ آنکه شخصی که قایم بجامه باشد حجاب جامه نیست غایت ما فی الباب
باطن بهر دو اعتبار حصول نفسی و حصول قیامی حجاب ذات جامه
نیست هرچند محسوس همان باطن است اما حجابیت مرفوع است
بخلاف صفات واجبی تعالت و تقدست که باعتبار اول حجاب اند
و باعتبار ثانی غیر حاجب و فرق میان این دو اعتبار اندک خیال که
این فقیر با وجود جذب قوی و کشش مسافت ما بین این دو اعتبار
را نزدیک پانزده سال قطع کرده است علمای متقدمین بفرق این دو
اعتبار متنبه گشته اند و گفته اند حصول عرض فی نفسه همان حصول
اوست در جوهر و از علمای متاخرین بعضی بفرق این دو اعتبار
پی برده اند و تحقیق نموده اند که حصول فی نفسه عرض دیگر است و حصول قیامی

فی علوم و معارف التی تتعلق بالذات و الصفات و الافعال
لا تلتبس بالاحوال و المواجید و التجلیات و الظهورات فیعلمون
ان هولاء العلوم و المعارف وراء علوم العلماء و وراء معارف الاولیاء
... الا بالنسبة الی تلک العلوم قشر و تلک المعارف لب ذلک
القشر و الله سبحانه الهادی بدانند که بر سر هر مایه مجددی گذشته
است اما مجدد مایه دیگر است و مجدد الف دیگر چنانچه در میان مایه و
الف فرق است در مجددین آنها نیز همانقدر فرق است بلکه زیاده ازان
و مجدد آنست که هرچه دران مدت از فیوض بامتان رسد بتوسط
او رسد اگرچه اقطاب و اوتاد آن وقت بوند و بدلا و نجبا باشند
... که بنده مصلحت تمام را و السلام علی من اتبع الهدی
و التزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوة و التسلیمات العلی
... جمیع اخوانه من الانبیاء و المرسلین و الملائکة المقربین و علی عباد
... الشیخ ... ان ...
... اجمعوا ...
... الحمد لله و سلام علی عباده
الذین اصطفی ... صفات و جمیع سلطانها که موجود شده قائم
بذات ... و اعتبار ... اعتبار اول اکمل ...

بجکات مماثل صلوات و برکات حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه

الصلوات والسلام برای این غرض بوده ملاحت و صباحت

هر دو مبنی از حسن ذات اند تعالی [illegible] صفات لیکن حسن صفت

و افعال و آثار همه مستفاد از حسن [illegible] صباحت هست که [illegible] نسبت

حسن ملاحت بحضرت اجمالی [illegible] نسبت است گویا ملاحت [illegible]

است مر حسن را و صباحت دلبری آن [illegible] حضرت ذات تعالی

و تقدس چنانکه بساطت و صمدیت تمیزها [illegible] بساطت دو نسبت

کرد و فهم باو در آید و نه آن اجمال و تفصیل که مدرک ما گردد [illegible] که

لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار و هو اللطیف الخبیر [illegible] نسبت و

که در حضرت ذات تعالی اثبات می‌نمائیم از یکدیگر جدا اند تا اگر [illegible]

یکدیگر جدا نیند چنانچه بعضی گمان برده اند اما تمیزی که در مرتبه [illegible] نباید در آن

مرتبه ثابت خارج از حیطه ادراک ما ست و بیرون از دایره

افهام پس ملاحت و صباحت [illegible] آن مرتبه متمیز باشند چگونه

یکدیگر از همدیگر جدا بوند و مقالاتی که [illegible] متعلق شوند از همدیگر جدا

باشند و آنچه مقصود از نوشتن خود [illegible] معلوم شد که

بحصول پیوست و مسئول [illegible] بالاجابت قرین گشت الحمد لله

الذی جعلنی [illegible] مصلیا [illegible] الحمل [illegible] علی کل

دیگر الا فی الغرض یقال فی حضرات الوجود فمقام فی الوجود فی القیام این

تحقیق متاخران که در عرض نموده اند کو بیازینه بود از برای عروج

مستمندی و وسیله بود از برای حرفت حاجتمندی بسیاری که از

تحقیقات کلامی و فلسفی و پی در سیر و سلوک مدد نموده است

و واسطه معارف الهی جل شانه گشته و السلام علی من اتبع الهدی

والزم تجارة مستفیق لید علی الدوام الصلوة اتمها و من التسلیمات

اکملها [illegible] بحمد [illegible] جامع علوم عقلیه و نقلیه [illegible]

[illegible]

[illegible] علیهما الصلوة

[illegible]

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی الکرام که

مقصود از نوشتن این نسخه آنست که ولایت محمدی بولایت ابراهیمی علیهما

الصلوة و التسلیمات منصبغ گردد و حسن ملاحت این ولایت

با جمال صباحت آن ولایت ممتزج شود ورد فی الحدیث اخی یوسف

اصبح و انا املح [illegible] انصباغ و امتزاج مقام محبوبیت محمدیه درجه

علیا [illegible] المقصود از امر باتباع ملت ابراهیم علی نبینا و علیه الصلوة

والسلام حصول این دولت [illegible] بوده است و طلب صلوات

[illegible] و [illegible] اگر [illegible] است [illegible]

[illegible] الطرق [illegible] انا عليهم الصلوة [illegible]

[illegible] کمالات [illegible] [illegible]

[illegible] است الا [illegible] [illegible]

[illegible] کمال [illegible] انبیا [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible]

الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی [illegible]

محبت ذاتیه که حضرت ذات تعالی و تقدس [illegible]

اعتبار است محبوبیت و محبیت [illegible] کمالات

بخاتم الرسل است علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات [illegible]

ما فی الباب در جانب محبوبیت دو کمال است فعلی و انفعالی فعلی اصل

است و انفعال آن تابع لیکن انفعال علت غائی است [illegible]

هرچند در وجود متاخر است اما در تصور مقدم [illegible] کمالات

محبیت نصیب حضرت [illegible] علیه الصلوة والسلام

[illegible] کمالات [illegible] [illegible]

حال و الصلوة و السلام علی خیر الانام و علی اخوانه الکرام من الانبیا
و الملائکة العظام و چون صباحت نزدیک ملاحت متلون گشته
لاجرم مقام خلت ابراهیم نیز جمعی پیدا کرده است و محیط حکم
هر گز نگفته باشد و دانسته که مقام محبت مرتبه ملاحت مناسبت
دارد و مقام خلت مرتبه صباحت و در محبت محبوبیت مرتبه
نصیب خاتم الرسل است علیه و علیهم الصلوة و السلام و محبت
خالص بخصوص بحضرت کلیم علی نبینا و علیهم الصلوة و السلام و حضرت
خلیل علی نبینا و علیهم الصلوة و السلام نسبت یاری و یگانگی دارد
محب و مرتبه دیگر است یاران ندیم و یگانه هر کدام نسبت علیحده است
و این فقیر چون مربّی ولایت محمدیه و ولایت موسویه است علی صاحبها
الصلوة و السلام و التحیة وطن و مسکن در مقام ملاحت دارد
و واسطه غلبه ولایت محمدیه علی صاحبها الصلوة و السلام و التحیة
نسبت محبوبیت غالب است و نسبت محبیت مغلوب و مستور
ای فرزند تا وجه این معما که به خلقت من مربوط بوده است
کارخانه بس عظیم به حواله من نموده اند را بپیری و مریدی مرا
نیاورده اند و مقصود از خلقت من تکمیل و ارشاد خلق نیست
معامله دیگر است و کارخانه دیگر در اینمیان هر که مناسبت دارد فیض

فوق مقام رضا خادمی است که خاتم الرسل و انبیاء علیهم الصلوات و التسلیمات است از ین مقام جز داده که فرموده علیه و علی آله الصلوة و السلام لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب و لا نبی مرسل و در حدیث قدسی که بایں حضرت اشارتست که واقع شده یا محمد انا و انت و ما سواک خلقت لاجلک فقال علیه و علی آله الصلوة و السلام اللهم انت و ما انا و ما سواک ترکت لاجلک محمد رسول الله را صلی الله علیه و علی آله و سلم امروز چه دریابند و بزرگی ایشان را اینها چه شناسند که محقق و مبطل درین دار ابتلا ممتزج است و حق با باطل مخلوط و در روز قیامت بزرگی ایشان و سروری معلوم خواهد گشت که امام پیغمبران باشند و صاحب شفاعت ایشان بوده و آدم و من دونه تحت لواء ایشان بوند علیه و علی جمیع الانبیاء و المرسلین من الصلوة افضلها و من التسلیمات اکملها جایز است که دران سوطن خاص که فوق مقام رضاست خادمی را از خادمان او کس خود ایشان به تبعیت جا دهند و بطفیل محرم آن بارگاه سازند و باز بحال کار با دشوار نیست اتمعنی مستلزم قرب انبیاء علیهم الصلوات و التحیات چه را با مخدوم طفیلی چه مناسبت و تابع را با متبوع چه نسبت اصل دیگرست و تابع طفیلی

و علیه الصلوة والسلام و اعتبار سیوم که نفس محبت است ابو البشر

حضرت آدم علی نبینا و علیه الصلوة والسلام اولا در رنگ مشهود

شد و ثانیا با حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه الصلوة والسلام همانجا

کشف افتاد حضرت نوح ... اعتبار بنظر در آمده والامر الی

... حضرت ذات تعالی و تقدس چنانچه خود را دوست میدارد

کمالات اسمائی و صفاتی و افعالی خود را نیز دوست میدارد ظهور

این محبت حضرت ذات تعالی و تقدس بر اسماء و صفات خود را

در ... خلیل الرحمن است علی نبینا و علیه الصلوة والسلام و ظهور

محبوبیت اسمائی و صفاتی و افعالی در انبیاء دیگر متحقق است

علی نبینا و علیهم الصلوات والتسلیمات و در رنگ ظهور محبوبیت

ایشان ... اسماء و صفات و افعال با ظلال است ظهور محبوبیت

آن ظلال با توسط اصول نصیب اولیاء امم ایشان و محبوبانست

و در رنگ محبت آن ظلال که نصیب اولیاء مریدین و محبین است

فوق مقام محبت ذاتی مقام حبیب است که جامع اعتبارات ثلثه است

اجمالا و مقام رضا فوق مقام محبت و حبیب است چه نسبت رضا

نسبت محبت است ... و محبت و حبیب نسبت است اجمالا و تفصیلا

... نسبت که مناسب حضرت ذات تعالی و تقدس

وارد ایمان آریم کرا و متعالی غیب و با ماست اما معنی غیب و غیبت
ندانیم که چیست درین مقام نهایت غیب محل ایمان بغیب است
بذات و صفات او تعالی [illegible] بر و بیان بارگاه [illegible]
بی پرده اند که هست ایمان [illegible] غیب اخص خواص هستند بلکه
ایمان غیب عوام نیست عوام [illegible] با به استدلال با ایمان
حاصل کرده اند و اخص خواص غیب الغیب را در پس [illegible]
ظلال جمال و جلال و ورای سرادقات تجلیات و ظهورات مطالعه نموده
ایمان بغیب حاصل نموده اند و متوسطان ظلال را اصل گرفته و تجلیات
را عین متجلی دانسته با یمان شهود خود رسیده اند و در حق ایشان ایمان
بغیب نصیب اعداست کل حزب بما لدیهم فرحون باعث تصدیع آنکه مولانا
عبدالغفور و مولانا حاجی محمد از یاران مخصوص اند و هر چه از قسم
در باب مشار الیهما بوقوع آید موجب امتنان فقیر است سبحانه
با کرمان کارها دشوار نیست والسلام مکتوب نهم [illegible]
[illegible] در بیان آنکه [illegible] [illegible] و تحقیق مقام
[illegible] و بیان آنکه ایمان بغیب [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] محمد عارف
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

معاملیک [illegible] باعتبار [illegible] ذی فنون الفضل والعرفان

[illegible] کاسات [illegible]

لا يليق منها الا الاكثر الاقل [illegible] النفس [illegible]

[illegible] سبحانه [illegible] والسلام على [illegible]

والاتم فيما [illegible] الفضل عليه على جميع احواله من الانبياء والاكثر [illegible]

[illegible] الصلوة افضلها [illegible] التسليما على [illegible]

[illegible] از [illegible]

[illegible] ایمان [illegible] سلطان الحمد لله وسلام على عباده الذين

اصطفى [illegible] سبحان [illegible] تعالى

[illegible] واذا سالک عبادی عنی فانی قریب [illegible]

[illegible] تعالى [illegible] الامور [illegible]

[illegible] ولا ادنى من ذلك ولا اكثر الا هو معهم اينما

كانوا [illegible] سبحانه

[illegible]

[illegible] بالکشف والشهود

[illegible]

ایمان

حق است سبحانه و تعالی وراء الوراست حضرت خلیل علی نبینا و علیه
الصلوة والسلام میفرماید اتعبدون ما تنحتون والله خلقکم وما تعملون
منحوت ما اجزاء بست [illegible] شیم [illegible]
حق است سبحانه [illegible] عبادت [illegible] عبادت احد بیچون
بیچگونه است که دست عقل [illegible]
دو [illegible] عظمت وجلال [illegible]
[illegible] پس ایمان [illegible] خدای بیچون و بیچگونه جل شانه [illegible]
مگر بطریق غیب چه ایمان شهودی ایمان [illegible] تعالی
ایمان [illegible] ایمان او تعالی بلکه ایمان [illegible] است پس [illegible]
سبحانه [illegible] ایمان بغیب [illegible] میشود [illegible]
[illegible] جولانگاه [illegible] چرا [illegible] متنفس [illegible]
دراو [illegible] تعالی متحقق است کلا [illegible] جلال [illegible]
چهار [illegible] جولانگاه وهم [illegible] نمیدهد [illegible]
[illegible] داخل شود [illegible] است
علیهم الصلوات والتسلیمات ایمان بغیب [illegible]
علیهم الصلوات والت[illegible] و [illegible]
[illegible] ایمان بغیب [illegible]

وجمیع بدایع چونی و چندی مستهلک است تا تو را در تحت لا داخل نساخته
ایمان بخدای بیچون جل شانه حاصل نکند تا بیزش عبادات از نفی
و اثبات کلمه لا اله الا الله سرشت قال علیه علی آله الصلوة و
السلام افضل الذکر لا اله الا الله قال علیه و علی آله الصلوات و
التسلیمات حکایة عن الله سبحانه لو ان السموات السبع و عامرهن
غیری و الارضین السبع وضعن فی کفة و لا اله الا الله فی کفة لمالت
بهن لا اله الا الله پس الافضل باشد و راجح نباید که بیک کلمه آن نفی
مینماید ماسوای میتماید چه سموات و چه ارض و چه عرش و چه کرسی و
چه لوح و قلم و چه عالم و چه آدم و کلمه دیگر آن اثبات معبود بحق
مینماید جل برهانه که خالق سموات و ارضین است و ماسوای حق
جل و علا هر چه است از افاق و انفس همه بدایع چونی و چندی است
پس باید هر چه در مرایای آفاق و انفس منجلی شود بطریق او
چونی و چندی خواهد بود که شایان نفی است پس معلوم و موهوم و
مشهود و محسوس ما همه چونی و چندی است
واکنون مطلوب زیرا که معلوم و محسوس ما مخلوق ماست و مجهول
...

نشأة حضرت رب جل شانه انتهای انبیاء چون خاتم الرسل علیه

الصلوة والتسلیمات در این نشأة از روی بعثت مشرف گشت لاجرم

کمالات ثبات در این نشأة نیز نصیب وافر یافت [illegible]

کمالات ابتدا از این نشأة به جهت اتباع آن تمام گشت علیه وعلی آله

السلام وبعضی [illegible] بوده‌اند که بنتائج ذات درجه [illegible]

در این نشأة آن اثبات مینمایند و دیگر از امور عود و سالزند والسلام

علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله من الصلوة

افضلها ومن التسلیمات اکملها [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ابو یزید بسطامی گوید اگر عرش با انچه در عرش است در زاویه قلب عارف

نهند عارف را از فراخی قلب هیچ احساس آن نشود و شیخ جنید

گفته این سخن مینماید و بدلیل [illegible] آن میکند و میگوید چون

حادث بقدیم مقرون گرداند اثرش نماند پس عرش با هر چه هست

قلب عارف که محل ظهور [illegible] از قدم است چون آن [illegible] را با

واقع شود [illegible] محسوس شود

از علم و وهم خارج است چه جای آنکه از دعوام در جانب قدس

کو لا تکلفاه و وهم است و دو را الوهیت ... این بزرگواران علیهم الصلوة

والتسلیمات ... عجب ترسیم که وهم را آنجا مجال نیست تا در پایه کد بنا

راست و محبوبیت باز شده است آری یاران عجب چاره ندارد چه

... بود ... ملول ... احوال ... اندازد

در صورت وهم و خیال است که دریابان شده است فضول بود و از

علت جعل محبت بجز باشد الکرام که چون محمد رسول الله صلی الله

علیه و آله و سلم مطلع دولت ... روزی شده که

... شده و در حق او علیه و علی آله الصلوة و السلام اینجا از ما

کیم محبوب ... علم محبت و حمل ... باشد چه جای دیگر از اولو ا

... محبوب است او را اینجا حیرت است علیه و علی آله الصلوة و السلام

ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم باید

دانست که ... حضرت خلیل علی نبینا و علیه الصلوة والسلام

... که گذشت ...

... علیهم الصلوات والتسلیمات پیش قدم

... کمال ... شا

... کمالات موقوف:

خلق و [illegible] عالم [illegible] از عالم کبری و [illegible] از عالم صغری [illegible]
دارد و [illegible] کامل [illegible]
و [illegible] انسان انوار [illegible] بود [illegible]
[illegible] سعادت تام المرتبه هر عالم [illegible] طلب
سم است [illegible] از ابدان [illegible] دیگر [illegible] اجمع [illegible]
کی [illegible] ما از [illegible] مدعی صحو است این سخن [illegible] جمع گشته کرد
حقیقت معاملت الهی باقی شد و از کرد است در پای طلب [illegible]
این سخن را [illegible] در [illegible] اکثر خلق مستعد [illegible]
و [illegible] استعجال [illegible] فلما [illegible] سبحانه
وتعالی عما یشرکون والسلام علی من اتبع الهدی والزم متابعة
المصطفی علیه وعلی آله الصلوة والتسلیمات اجمع وعلی جمیع ال
انبیاء وعلی ملائکة المقربین وعلی سایر الصالحین وعلی المؤمنین و
المؤمنات اجمعین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

و بعضی از محققین صوفیه که سلطان العارفین [illegible] العا
باشند هرگاه چنین گویند که عرش مجید را در جنب قلب عارف [illegible]
آنقدر ارتفاع نیست که عرش را خانه از ظهورات انوار قدم دانسته‌اند
گویند و قلب را بواسطه ظهور انوار [illegible] قدم نامند از دیگران چه
و چون نوبت بدین جا رسید [illegible] جذبات الهی [illegible]
است که قلب عارف چون بمقتضای استعداد [illegible] من جود
نهایت النهایات بر سر هر کاه حاصل کند که فوق آن مقصودی نباشد
[illegible] آن پیدا میکند که ظهور لمعات بی نهایت ظهور انوار عرش
بروی فایض گردد این لمعه نسبت بآن لمعات قطره باشد نسبت
بدریای محیط بل اقل عرش است که حضرت حق سبحانه و تعالی [illegible] عظیم
می نامد و سر استوا آنجا اثبات میفرماید قلب عارف را [illegible]
بسبیل تشبیه و تمثیل عرش [illegible] میگویند یعنی چنانچه عرش مجید
است [illegible] عالم الخلق و عالم الامر [illegible] عالم کبیر جامعیت دارد و [illegible]
خلق و امر [illegible] عالم خلق و عالم امر [illegible] عالم
و جامعیت [illegible] قلب را به سبیل
تشبیه [illegible] ظهور انوار قدم
[illegible]

بوجود شجره مبارکه زیتونه لا شرقیه ولا غربیه [illegible]

و دوام [illegible] نور [illegible] نور را باید استنباط معارف [illegible]

تمثیل برای این اختبار افتاده تا ظهور آن نور را در [illegible]

و ظرافت [illegible] نور علی نور [illegible] از نور [illegible]

[illegible] یهدی الله لنوره [illegible] الآیه اگر [illegible]

و نحن [illegible] بتاویل کوشف [illegible] چون [illegible]

الله نور السموات والارض نور است که اشیا را [illegible] روشن کرده [illegible]

[illegible] زمین [illegible] روشن گشته [illegible]

عدم به آورده است آسمانها و زمین که بان نور [illegible] روشن گشته

در رنگ مشکوة تصور باید نمود و آن نور بمثابه مصباح باید دانست

که در آن مشکوة موضوع است [illegible] دخول کاف [illegible] مشکوة [illegible]

[illegible] مشکوة است [illegible] مصباح و از زجاجه [illegible]

ملاحظه باید نمود چراغ نور [illegible]

از شئون و اعتبارات [illegible]

چنان [illegible] کوکبی است [illegible]

از شجره مبارکه [illegible]

[illegible]

عالم اجزا وجود وسعت و تفصیل چون کرسی و صدا نه ندارد و صفات

ظهور بسیط حقیقی که مجرد از نسبت و اعتبارات است و استوا

از تنزلات بی چگونی و صفات است ندارد و اشرف اجزاء عالم

کبیر عرش حضرت رحمانست که محل ظهور انوار حضرت ذات بجمیع

صفات و اسما [illegible] اطلاق [illegible] چون هر جزو از عالم کبیر است مظهر

جزوی از تنزلات ظلمیت فعل حضرت رب العالمین است سر استواء

میان اجزاء عالم کبیر مخصوص بعرش مجید گردید که افضل اجزاء آن

عالم است [illegible] اگر ظهور ظلی از ظلال فی الحقیقه ظهور او سبحانه تعالی

تا لطافت بیشتر بوده باشد ایضاً ظهوری که آنجا است تمامیت

بی تخلل بیشتر باشد چون نور اسما و صفات او سبحانه تعالی اول انوار

مختفی بحجب ظلال است بی توسط ظلمت در اینها ظهور نتواند نموده است

ما مظهر انوار مقتبس از آن انوار ظهور عرش است که بحجاب ظلی

[illegible] ظهور نزدیک بوده است و از زنگ اکدار [illegible]

محیط بتوسط [illegible] منتفع گردند و در زنگ آنها

دور شمع [illegible] عیارهای خود را گرانند و اطراف و اکناف را

[illegible] السموات والارض مثل نوره

کمشکوة فیها مصباح المصباح فی زجاجة الزجاجة کانها کوکب دری

و در مرتبهٔ علم چون تعقل کنه ظهور او در علم به [illegible] بود

شئی طویل یا قصیر عالم یا جاهل صغیر یا کبیر شاعر یا کاتب این همه صفات

تعقل کنی حجاب او خواهد بود این همه تقیدات کلیه متقیدش عرض او

نخواهد گشت [illegible] در حضرت از علم بعین گشت و با وجود

[illegible] شهود کرده [illegible] ظلیت به اصل قرار یابد صورت

علمی [illegible] ظل است [illegible] خارجی را که اصل اوست اینجا صفات

حجاب ذات او نخواهد بود و محسوس شخص مستجمع صفات خواهد

گشت و همچنین مغایرت صفات از حضرت ذات تعالی و [illegible]

ظلال است در تصویرات مثال و چون وصول باصل میسر گشت

صفات را منفک از ذات تعالی نخواهد یافت و شهود ذات منفک

از شهود صفات نخواهد بود تجلی صفات که از تجلی ذات جدا

ساخته اند و تجلی افعال علیحده داشته اند همه در مقامات ظلالست

بعد از وصول باصل یک تجلی است که منفک [illegible] نیست مثلاً

زید را که می بینند شهود [illegible] شهود صفات نیز

هست در همان وقت که زید را می بینند می یابند که [illegible] صفات او

علم و فضل چنانچه حجاب [illegible] او نیست منفک از وی نیز دیده [illegible]

زید را تعقل کنی [illegible] اورا اعداد [illegible]

تعلق شود در رنگ اجزا اندر آن ظهور جامع را چون آن ظهور
جامع لا مکانی است بجهت است لا شرقیه و لا غربیه ازانوا
گفت بیاد زیتها یضیئ و لو لم تمسسه نار صفه مادۀ است مر آن
شجره مبارکه را و بیان مغایرت آن نوریت آن شجره است که مثل
بهمیست نور علی نور یعنی آن نور باجزا جهه مغایر و ختنه
ازدیاد نموده است و در حسن و جمال آن افزوده چه کمالات
صفات با کمال ذات تعالی و تقدس جمع گشته است و حسن صفات
با حسن ذات تعالی مقترن شده باوجه تضاعف نور و کمال ظهور
یهدی الله لنوره من یشاء الی من لم یجعل الله نورا فماله من نور این
ظهور جامع که نیکوش انتساب یافته است منتهای مشاهدات و معاینات
و تجلیات است و نهایت تجلیات و ظهورات است تجلی ذات
یا تجلی صفات بعد ازین معامله تجلی قرار نیابد چنانچه مستفیم از
در بیان خواهد آمد انشاء الله تعالی و این ظهور جامع هرچند متعرض
بصفات و تجلیات است موطن حجاب ذات است
حجابیت صفات مر ذات را تعالی و تقدس مخصوص بظهور است
ظلیه است زیرا که ظهور است ظلیت عظیم است و ظهور اصل
[illegible] صفات حجاب است [illegible] نفی کرده

[illegible] اختیاری دیگر بحصول پیوست تا [illegible]

صورت [illegible] بخشند و دیده هنگام شعشعان نور [illegible]

[illegible] حقیقت معامله آگاه بود نور او بدیده و دل [illegible]

رو [illegible] [illegible] [illegible] الرحمن که ظهور فوق العرش

[illegible] که حضرت حق سبحانه و تعالی فوق العرش مستقر

بود و مکان و جهت او را ثابت باشد تعالی عن ذلک علوا [illegible]

بلکه [illegible] تعالی ظهور صورت [illegible] در مرات مستلزم استقرار

[illegible] در مرات هر چند [illegible] [illegible] [illegible] المنزل [illegible]

[illegible] در استوای حق سبحانه و تعالی را بر عرش [illegible]

[illegible] بر عرش نسبت حق سبحانه و تعالی [illegible] مخلوق

و حق تعالی و تجلی که بکوه طور شده بود [illegible] از جانب و محلت [illegible]

[illegible] [illegible] بعضی محال قابلیت ظهور دارند و بعضی دیگر را

از روی قابلیت [illegible] قابلیت ظهور صور [illegible]

[illegible] قابلیت [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] ظاهر [illegible] ظاهر [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

اوصاف جوامد بود حجاب ذات خواهد گشت چنانچه گذشت نمی‌بینی که
مرتبه دوم آخرت ذات مستجمع صفات تعالی و تقدس ذات
مر او از صفات و اسما که آن مجرد اعتبار است زیرا که ذات را از
صفات هرگز تجرد نیست و صفات از ذات هرگز منفک نشوند
تجرد ذات اعتبار کو بنگر عارف کامل چونکه تعالی ذات تعالی
و تقدس استیلائی یابد بملاحظه اسما و صفات از نظر او
بگردد و عاجز از ذات احدیه تعالی هیچ مشهود او نماند پس تجرد
ذات احدیه او و تقدس از صفات با اعتبار نظر عارف گشت نه
با اعتبار خارج و نفس الامر کما هی حقیقته الشان والله تعالی و الیه [illegible]
ظهور جامع منتهای تصورات مثال است تمامی که بعد از آن
رود و هر در مرتبت مثال تصویر نشود بلکه در مثال امری را
تصویر مینمایند که مشابهت و مناسبت بخارج داشته باشد اگرچه آن
مشابهت در اسم بود و امری که هیچ وجه و هیچ وجه در خارج
مشابهت ندارد تصویر آن در مثال محال است کمالات فوق
اینچنین قبیل اند [illegible] هیچ جز هیچ وجود نیست بنهایت او در مثال تصویر
آن نمود که آید لذا [illegible] است که در [illegible] و [illegible] وقت [illegible] گریست
عدم ادراک [illegible] است [illegible] چه از آن مقام عاجز

وحدانیت انسان از اکبر تنگ جزء احضاء و برآمده است و حکم آن کرده است بلکه بعد

این معامله جزء اخصاست امور دیگر بعد رنگ تحقیقات زاید است در آن

دو چیز اند که عرش ندارد دو عالم ... از آن نصیب نیست که در آن اشاره جزء احض

است که در عرش ... وحدانیت است که در عالم کبریت و شعور

که ... و آن تعلق دارد ... نور است که مخصوص به عالم صغری است

پس انسان اعجوبه است که لیاقت خلافت پیدا کرده است و بار امانت

برداشته است از خصایص عجیبه انسان بشنو که معامله او بجای رسد که

قابلیت آنچه حضرت احدیت مجرده پیدا میکند و چه او آن صفات و شیونات

مظهر ذات احدیت گردد تعالی شانه و حال آنکه حضرت ذات تعالی

و تقدس همه وقت مستجمع صفات و شیونات است هیچ وقت ذات را

تعالی انفکاک از صفات و شیونات نیست با آن شرف است که انسان

کامل چون از گرفتاری ماسوای ذات احدیت تعالی و تقدس آزاد

گشته گرفتاری بذات احد جل سلطانه پیدا کند و از صفات و شیونات

هیچ ملحوظ و منظور و مقصود و مطلوب او نباشد بحکم المرء مع من احب

او را یک قسم اتصال مجهول الکیفیه بحضرت احدیت مجرده پیدا شود

و آن گرفتاری که بذات ... سلطانه او را حاصل شده

نسبت قرب بمجرد ... و نادر ری اثبات نماید درین وقت

در [illegible] عبارت ارتکاب این الفاظ نموده [illegible]
این قاعده [illegible] [illegible] جزو نه کل [illegible] ظرف
[illegible] قلب [illegible] [illegible] وقت [illegible] عرش عالم [illegible] تجلی [illegible]
[illegible] [illegible] همان تجلی [illegible] به نصیب آن قلب
[illegible] [illegible] تجلی [illegible] است [illegible]
[illegible] است که قلب [illegible] عرش [illegible] [illegible] است
[illegible] باعتبار صغر و کبر متفاوت [illegible] بقدر آینه [illegible]
[illegible] پس تجلی [illegible] قلب بعد از عرش مجید نصیب
[illegible] است [illegible] طلب [illegible] است [illegible]
[illegible] [illegible] صفات و ذات
[illegible] [illegible] و اعتبارات ذات تعالی
[illegible] صفات و شیونات [illegible] ذات [illegible]
[illegible] مشارکت [illegible] و محبت [illegible]
[illegible] [illegible] شرکت [illegible]
[illegible] [illegible] هوا [illegible] عدم [illegible]
صفات [illegible] [illegible] وحدانیت [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]

مشاهد اصل اند و متوجه اصل و گرفتاری باصل دارند شائبهٔ ظلیت
در حق ایشان مفقود است انسان بیچاره درین شان [illegible] کم است
که از دایرهٔ ظلیت قدم بیرون نهد و بتوسط ابای اربعه
انفس متشکل شود [illegible] آنکه بعد از وصول باصل پرتوی از جمیع
انوار اصل در مرآت قلب او منجلی ساخته بعالمش باز میگردانند
و تربیت ناقصان باو حواله میدارند درین رجوع هم تربیت او ست
و هم تربیت دیگران زیرا که آن پرتو انوار اصل که همچون جزو او ساخته اند
در مدت رجوع اجزاء دیگر او را نیز منصبغ برنگ خود میسازد و متلون
بلون خود میسازد تا بحدی که [illegible] از نقص بکمال می آرد از غیب بشهود
دلالت میکند و چون مدت دعوت و رجوع تمام شود و کتاب باجل
رسد شوق اصل پیدا شود و ندای رفیق اعلی از نهاد او سر بر زند
و از متعلقات شش‌گانه وا رسته رخت از غیب بشهادت کشد و
معانقه از کوشش با غوش آرد الموت جسر یوصل الحبیب الی الحبیب
اینجا صادق آید باید دانست که هر چند مشاهد اصل است و بشهود
ایشان در مرآت نفس است اما آن دولت را در نشان کاملا و تماما
تقاضای پایان بخشیده [illegible] باید داشته بخلاف ملک که آن دولت
[illegible] جز دیگر [illegible] در پرتو نظاره میکنند و بدان [illegible]

انسان کامل مرآت ذات احد میگردد بحیثیتی که از صفات و شیونات
دران هیچ مشهود و مرئی نشود بلکه احدیت مجرده تعالت و تقدست
در وی ظاهر و متجلی باشد سبحان الله العظیم ذاتیکه از صفات و شیونات بر کران
تعالت و تقدست در مرآت این انسان کامل غیبیت تجرد ظاهر و متجلی
و حسن ذاتیه از حسن صفاتیه متمیز شد و این مرآتیت و مظهریت
جز انسان کامل احدی را میسر نشده است و حضرت ذات تعالت
و تقدست به آن صفات و شیونات در هیچ جز جز انسان متجلی
نگشته عرش مجید در عالم کبیر مظهر حضرت ذات مستجمع صفات تعالت
و تقدست و انسان کامل در عالم صغیر مظهر ذات احدیت که مجرد از
اعتبارات است این مرآتیت از اعجب عجایبهای انسانست والله سبحانه المعطی
لا مانع لما اعطاه و لا معطی لما منعه و السلام علی من اتبع الهدی و التزم
متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات و التحیات العلی

الحمد لله و السلام
علی عباده الذین اصطفی ... علی نبینا علیه الصلوات و التسلیمات
...

بود اما از خارج آمده است حکم عارض دارد و الغبطة [illegible]

در روینت حکم ذاتی دارد شتان ما بینهما این کمال مخصوص بانبیاست

صلوات الله تعالی و تسلیماته علیهم اجمعین که مراد از جوا[illegible]

ایشان شده‌اند [illegible] هر کرا از این دولت نصیبی [illegible]

در اصحاب انبیا علیهم الصلوات والتحیات ببرکت صحبت ایشان

و وراثت ایشان میسر بوده و از غیر اصحاب کرام هر که از جوا[illegible]

قلیل بوده بل اقل [illegible] اگر یافته بود [illegible] [illegible]

حاصلست کلمه ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انک علی کل شیء قدیر

بحرمت سید المرسلین علیه و علیهم الصلوات والتحیات والتسلیمات

اتمها واکملها

[illegible]

بعد الحمد والصلوة وتبلیغ الدعوات مرسله صحیفه

شریفه که از روی کرم صادر فرموده بودند اخوی اعزی شیخ محمد طاهر

رسانیدند خوشوقت ساختند از [illegible] یافته بود که از زمان حصول

ملاقات مکتوبات که مشتمل بر [illegible] باشند یاد میکرده باشند [illegible]

کما ینبغی [illegible] بسید المرسلین علیه و علیهم [illegible]

بان حاصل نماید آن انصباغ و تلون که انسان را بلون اصل مشرف شده
هست ملک ندارد و اختصاصی که خاکی از دست داده قد سیان از اجابت ملا
از درون تا بیرون تفاوت بسیار هست اگرچه دولت درونی
فائق بود و دولت بیرونی کالملحق درون بدر رفت دیر تنها کلاهمنا
اشاره بنا دریه لهذا خواص بشر از خواص ملک افضل گشته شد با وجود
ابها استحقاق حلال و پیدا کرده والله یختص برحمته من یشاء والله ذو
الفضل العظیم زمین را دره بر آسمان تا خیز زمین و زمان را
پس از خسته این دولت انسان را بواسطه جزو ارض میسر شده
هست وقلب که عرش الله گشته هست بدولت عنصر خاک است که جامع
کلست و مرکز دایره امکان بلی بزمین از پستی و بیچارگی این همه علو
رفعت پیدا کرده هست وفوقیت او را سربلند ساخته من تواضع لله سبحانه
رفعه الله تعالی و چون انسان بعد از تمامی مدت رجوع و در عوت
و بعد از انصباغ بصبغ اصل رجوع باصل نماید و متوجه جناب قدس
گردد اختصاصی وانبساطی که او را اینجا میسر شود یقین هست که دیگر انرا
نشود و قربی و منزلتی که او را حاصل گردد دیگری را هیچ او را اصل فانی
گشته هست بقا باصل پیدا کرده و نصیبی از لون اصل حاصل شده دیگر را چه
که دیگران را جز بچه انصباغ دیگران اینجا چه باعتبار جزو نشده الحکم الله تعالی

دو صحیفهٔ شریفه در باب رسید عزای مصاحب نوشته بودند انا لله

و انا الیه راجعون یاران و دوستان فرمایند که هفتاد هفتاد

هزار کلمهٔ طیبه لا اله الا الله بروحانیت مرحومی خواجه محمد صادق و ...

... بخشند و ثواب هفتاد هزار دیگر بروح ...

یکی بخشند و هفتاد هزار دیگر را بروحانیت دیگری از دوستان و دعاء

و فاتحه مسئول است نوشته بودند که در مکتوب اندراج یافته است

که صاحب منصب صاحب علم است مخدوم ما قطب الاقطاب صاحب

علم است و اقطاب بقطعات در رنگ اجزای وی اند و دستها و

پاهای وی اند بعضی را علم بدان است خود بوده و بعضی دیگر را نبوده نوشته

بوده که فنا فی الله و بقا بالله که تا اکنون دست نداده چه توان کرد

که شما در صحبت کم بوده اید و این قدر یک شب نگردیده که از حصول

بعضی از احوال شما اطلاع داده شود اکنون از هندوستان فنا

و بقا شما را اشارت میکنم و این دو کمال که گفته اند در شما احساس

مینمایم و شما انکار این معنی مینمایید مسافت بعیده در میان است تا

با شما صحبتی میسر شود اطلاع با احوال مکنونه متعذر است مشایخ

در فنا و بقا سخنان گفته ... و اشارات از خود کسی

... علم احوال نمی بخشد ...

افضلیت [illegible] التحیات اکملها نصیب علمای ظواهر از دین و فقهاست

بعد از تصحیح عقاید بعلم شرایع و احکام [illegible] و عمل بمقتضای [illegible]

نصیب [illegible] علمای راسخین که ورثه علماء اند

[illegible] نصیب علمای راسخین که ورثه

انبیاء اند علیهم الصلوة والتسلیمات [illegible] علمای ظواهر [illegible]

[illegible] قرابت محرم

[illegible] باندراج با فهم الکاملون

[illegible] مستحقون بالوراثه [illegible] ورثه

[illegible] انبیاء علیهم الصلوات والتسلیمات محرم اسرار

[illegible] علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل [illegible]

[illegible] حبیب رب العالمین علیه وعلی جمیع الانبیاء

[illegible] الصلوات والتحیات

[illegible] الی [illegible] التی هی [illegible]

[illegible]

[illegible] الدین [illegible] مصطفی

[illegible]

الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی [illegible] بانیا [illegible] کرده

باعث تصدیع خدام ذوی الاحترام سلالت سادات عظام و

قضات و ائمه و موالی کرام بلده سامانه آنکه شنیده شد که

خطیب انجا در خطبه عید قربان [illegible] رضی الله

تعالی عنهم ترک کرده و آنچه [illegible] ایشانرا نخوانده و بسیار

شنیده که چون جمعی با او تعرض نمودند به سهو و نسیان خود اعتذار

نکرده تمرد پیش آمده و گفت که چه شد اگر اسامی خلفای راشدین

مذکور نشده و نیز شنیده که اکابر و ائمه آن مقام درین باب اهمال

ورزیدند و شدت (غلظت) بآن خطیب بی انصاف پیش نیامدند

وای نه یکبار که صد بار وای [illegible] ذکر خلفاء راشدین رضی الله تعالی

عنهم اجمعین اگرچه از شرایط خطبه نیست ولیکن از شعایر

اهل سنت است شکر الله تعالی سعیهم ترک نکند [illegible]

تمرد مگر کسی که دلش به مرض بیمار است و باطنش خبیث اگر فرض کنیم

که تعصب و عناد ترک نکرده باشد و عید [illegible] مشتبه بقوم فهو

منهم را چه جواب خواهد گفت و از مظان تهمت که اتقوا مواضع

التهم چگونه خلاص خواهد گشت اگر در تقدیم تفضیل حضرات شیخین

متوقف [illegible] اهل سنت از رافضی است و [illegible]

باحوال عطا فرموده بشوا ابسار و جمعی را باو مربوط ساخته [illegible]

کمال و تکمیل رسانند [illegible] خاص کند بنده مصلحت عام را کاش شیخ

[illegible] چند روز دیگر نگاه داشته اطلاع بر بعضی احوال او داده

[illegible] فرستادیم [illegible] یاران [illegible]

[illegible] اگر [illegible] است بیکر دو [illegible] سخن هم

[illegible] چه [illegible] بوده تا چرا [illegible] بوی نموده باشد

[illegible] که [illegible] حل شود اطلاع بر احوال مرد دیگر [illegible]

[illegible] عند الملاقات انشاء الله [illegible] السلام نصیحتی [illegible]

[illegible] درس علوم [illegible] وجه [illegible] اکرام

[illegible] مستغرق بدرس شود [illegible] فکر [illegible]

[illegible] و فکر فراخ است شیخ حسن را [illegible] سبق می گفته

[illegible] از علم [illegible] اصحاب علوم

[illegible] چه [illegible] وقایع [illegible]

[illegible] آمده [illegible] حضرت حق سبحانه و تعالی [illegible]

[illegible] بفضل آید والسلام

کرده نخوانده و دانیا بعد ذلک الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی

باعث تصدیع خدام ذوی الاحترام علمای سادات عظام

قضات و اهالی و موالی کرام بلده سامانه آنکه شنیده که

خطیب انجا در خطبه عید قربان ذکر خلفای راشدین رضی الله

تعالی عنهم ترک کرده و اسامی مبارکه ایشان را نخوانده و نیز

شنیده که چون جمعی با او تعرض نمودند به سهو و نسیان خود اعتذار

نکرده تمرد پیش آورده و گفته که چه شد اگر اسامی خلفای راشدین

مذکور نشده و نیز شنیده که اکابر و اهالی انجا در این باب اهمال

ورزیدند و شدت و غلظت بان خطیب بی انصاف پیش نیامدند

وای نه یکبار که صد بار وای ذکر خلفای راشدین رضی الله تعالی

عنهم اجمعین اگر چه از شرایط خطبه نیست ولیکن از شعایر

اهل سنت است ترک آن نکند تعالی سعیهم ترک نکند از ابعود

مرد مکر کسی که دلش مریض است و باطنش خبیث اگر فرض کنیم

که بتعصب و عناد ترک نکرده باشد و عبد من تشبه بقوم فهو

منهم را چه جواب خواهد گفت و از مظان تهم که اتقوا مواضع

التهم چگونه خلاص خواهد گشت اگر در تقدیم و تفضیل حضرات شیخین

متفق علیه اهل سنت ... از افضل ... و ... ... مجد

باحوال اعطا فرموده مشوب اسباب رو و جمعی را باو مربوط ساخته مرتبه
کمال و تکمیل میرسانند [illegible] خاص کنند بلکه مصلحت عام را کاش شیخ
[illegible] چندروزه دیگر نگاه داشته اطلاع به بعضی احوال او داده
[illegible] شما مصلحت بشناسید هم آنچه [illegible] اسمش [illegible] پاره آن شدید
مقابل شما اگر کسی می‌آید چه مصلحت را نامیکرد و تهمت سخن هم
میدهد چه باخوب بوده تا چرا [illegible] عزیزی بوی نموده باشد
مفهوم نیست که [illegible] حاصل شود اطلاع بر احوال مرد بکار است
الا فی عبد الله انشاء الله البالغ والسلام نصیحتی کرد لابد
[illegible] پس علوم [illegible] وجه خود را معاف [illegible] اگر تمام
وقت شما مستغرق درس شود [illegible] ذکر و فکر گشته باشد
[illegible] شیخ حسن را خبر [illegible] می‌گفته باشد
[illegible] احباب [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت حق سبحانه و تعالی [illegible]
[illegible] والسلام

علیهم الصلوات والتحیات پس محبت و مودت حق باشد قال

الله تعالی قل لا اسالکم علیه اجرا الا المودة فی القربی وقال علیه

وعلی آله الصلوة والسلام الله الله فی اصحابی لا تتخذوهم غرضا من

بعدی فمن احبهم فبحبی احبهم ومن ابغضهم فببغضی ابغضهم ومن

اذاهم فقد اذانی ومن اذانی فقد اذی الله ومن اذی الله فیوشک

ان یاخذه این قسم کلمها از ابتدا اسلام تا این وقت معلوم

که در هندوستان شگفته باشد ودیگر سست که ازین معامله

تمام شهر متهم کردد که [illegible] از هندوستان مرتفع شود

سلطان وقت نصره الله سبحانه علی اعداء الاسلام از اهل

سنت است وحنفی مذهب درزمان او اینچنین بدعت نمودن

نهایت جرئت است بلکه فی الحقیقت معارضه کردنست با سلطان و خروج

است از اطاعت اولی الامر مع ذلک عجب است که خادم عظام اسلام

درین واقعه خود را معاف دارند و مساهله فرمایند قال الله تبارک

تعالی فی ذم اهل الکتاب لولا ینهٰهم الربانیون والاحبار عن

قولهم الاثم واکلهم السحت لبئس ما کانوا یصنعون قال تعالی

ایضا کانوا لا یتناهون عن منکر فعلوه لبئس ما کانوا یفعلون

درین [illegible] [illegible] [illegible] زبیدن مستعار [illegible] ساخته [illegible]

حضرات ختنین قرر درست نزد اهل حق خارج دور نیست که آن

بحقیقت که بکشمیر منسوبست این حبث را از مبتدعان کشمیر

شنید کرده باشد معقول او باید ساخت که افضلیت حضرات شیخین

بر حق بروایت صحیحه ثابت شده است چنانچه نقل کرده اند از

جماعه از اکابر ائمه که یکی از ایشان امام شافعی است قال الشیخ الامام

ابو الحسن الاشعری ان تفضیل ابی بکر ثم عمر علی بقیة الامة قطعی وقد

تواتر عن علی رضی الله تعالی عنه في خلافته وكرسي مملكته وبين الجم

الغفير منهم ان ابا بكر وعمر افضل الامة قال الذهبي ثم قال رواه

عن علی رضی الله تعالی عنه نيف وثمانون نفسا وعدد منهم جماعة

ثم قال فقبح الله الرافضة ما اجهلهم وروي عن البخاري الذي

كتابه اصح الكتب بعد كتاب الله تعالى انه قال خير الناس بعد النبي

عليه وعلى آله الصلوة والسلام ابو بكر ثم عمر ثم رجل آخر فقال ابنه محمد بن

الحنفية ثم انت فقال انما انا رجل من المسلمين وامثال ذلك عنه وعن

غيره من الاكابر الصحابة والتابعين كثيرة مشهورة لا ينكرها الا جاهل و

معاند باید منصف باید که با محبت جمیع اصحاب پیغمبر علیه

السلام و علی آله الصلوة والتسلیمات ماموریم و از بغض وایذای

آن ممنوع محضرات ختنین [illegible] از اکابر صحابه [illegible]

وقت را از دست اقتصار بر سنون میسازم و جواب نامه نمی نویسم

که احتمال ثبوت بقا دوران است و به سند صحیح به ثبوت نه پیوسته

است و عمل علمای ماوراء النهر نیست و بر آمین بزرگی اگر بر جای قمیص

کفن بدهند گنجایش دارد در خاتمهای شهیدان اکفان ایشان

است و حضرت صدیق رضی الله عنه وصیت کرده بود که مغسول نشوند

و نیز به ترجیح صغری چون از یک وجه از مواطن دنیوی است گنجایش

ترقی هست دارد و احوال این موطن نظر با اشخاص متفاوت

تفاوت فی حد دارد و الانبیاء یصلون فی القبور شنیده

باشند و حضرت پیغمبر علیه و علی آله الصلوة والسلام شب معراج

چون بر قبر حضرت کلیم علی نبینا و علیهم الصلوة والسلام گذشتند

دیدند که در قبر نماز میگذارد همان لحظه با آسمان رسیدند حضرت

کلیم را آنجا یافتند معامله این موطن غرایب و عجایب دارد و در

ایام چون بفرزندی عظمی مرحومی نظر بان موطن کرده میشود

هر از غرایب بنظر میآید که اگر شمه از آن به گفت آید باعث

[illegible] جنت عرش مجید هست اما غریب تر بعد از

از ریاض جنت [illegible] چند عقل کوتاه اندیش [illegible]

هم [illegible] شهای [illegible] بهای [illegible]

ورخنه در دین کردن از مسایلات است که جماعه مهدویه ان

... ملا اهل حق را باطل خود دعوت مینمایند و در اندک مدت

بکمدوی را در رنگ کرکان از رو میر بایند زیاده چه تصدیع بود دهد

بیون استماع این جز وحشت انگیز در شورش او دور کرفار دیم

را حرکت... دفیسنکه اقدام نموده معذور خواهند داشت و السلام

والکرام وعلی سایر من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه

علی اله الصلوة والسلام والتسلیمات والتزم متابعة المصطفی

علیه وعلی آله الصلوة والسلام والتسلیمات والتحیات والبرکات

[illegible]

الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی

... رسید اندراج یافته بود که درین حدود دو حادثه

... است اول حادثه طاعون و دوم حادثه قحط عافانا الله

... عن البلیات نوشته بودند که باوجود این فتنا

... عبادت و مراقبه عبث می کوند و باطل مشهور است

... المنته علی ذلک جواب اسوکه اندراج یافته او در سخن

... از وفات قریب به نقل کرده میشود که ... چاره نوبت

... سار

ارباب ولایت قلب گویند و مراد حقیقت جامعه انسانی دارند که
از عالم امر است و بلسان نبوت علی صاحبها الصلوة و السلام و التحیه
قلب عارف عبارة از مضغه ایست که بصلاح آن صلاح جسد مربوطست
و بفساد آن فساد جسد منوط کما ورد فی الحدیث النبوی علیه و علی
آله الصلوات و التسلیمات الا ان فی الجسد [illegible] لمضغة
اذا صلحت صلح الجسد کله الا و هی القلب پس قلب
لازم اطلاق او ایست ازانجاست که بایزید و جنید قدس سرهما
تعالی [illegible] قلبی داد [illegible] و [illegible]
[illegible] قلب لازم اطلاق [illegible]
و در مقام قلب [illegible] که [illegible] را [illegible]
[illegible] بجا [illegible] [illegible]
[illegible] قلب [illegible] و آن [illegible]
[illegible] واسطه [illegible] این معنا [illegible]
نظر عقل است [illegible] [illegible] معلوم
[illegible] حقیقت جامعه [illegible]
[illegible] و فضل [illegible]
و شیخ بایزید [illegible] جنید که آن قلب را [illegible] که [illegible]

مبنی است اما رفع کلمه طیبه مربوط بعمل صالح است و گریختن از صف

زیرا گناه کبیره است در رنگ فرار یوم زحف و کسی که در ریختن و با صبر

تا بود بمرد او شهید است و از فتنه فرا موت است و آنکه صبر نا بود بگریزد

از عار است او قال انت ... ستما و طاعة و تلفت لدا

الموت اهلا و مرحبا چند در است که بعضی در فنا بودن ساخته است

و مضمون مدارا بهم رسید بعد و ... اقتصار بر اجوبه نموده و السلام

[illegible]

[illegible]

[illegible] بعد الحمد و الصلوة و تبلیغ الدعوات

نموده ... مبارک ... صحیفه شریفه که مصحوب شیخ مصطفی در باب

عزا مصیبتها ارسال داشته بودید مضمون ان ما مشرف گشت انا

لله و انا الیه راجعون این مصیبتها بلا ... اجر ... بوده است

... ترقیات ... اسم ... الله سبحانه ... که در

... را ... مرتب شده است ... ثمرات ... از

او ... در اخره ... و اموال ...

... بیوه ... دن ... فوائد ... ثمرات

نتیجه مرتب ... است ... الا ...

... اعم

جامع است که از عالم امر است مفتوح که از عالم خلق است و مرکب از
عناصر این فضیلت از کجا یافت جواب عالم خلق را فضیلتی است
بر عالم امر که ادراک عوام بلکه ادراک اکثر خواص از آن عاجز است
تمام مرات این معنی را این فقیر در مکتوبی که بنام فرزند ارجمند
اعظمی در بیان طریق نوشته است واضح ساخته است اگر ... بی
ماند از آنجا تشفی طلبد حقیقت این مختصر بشنو عوام را
مصنفه ایست که ترکیب عناصر از جمیع ... است و خواص را
بلکه اخص خواص را مصنفه ایست که بعد از سلوک و جذبه و بعد از
... ترکیه و بعد تمکین قلب و اطمینان نفس بلکه بمحض فضل
و کرم خدای جل سلطانه از ترکیب اجزاء عشره صورت یافته است
چهار جزء از عناصر و یک جزء از نفس مطمئنه و پنج جزء از عالم امر این
ده جزء با وجود تضاد و تباین یکدیگر بقدرت کامله واجب الوجود
تعالی و تقدس صورت تضاد و تباین آنها زایل گشته جمع شده اند
و هیئت وحدانیه پیدا کرده این مجموعه را حاصل نموده اند جزو اعظم درین
مقام ... ... درین هیئت وحدانیه نیز ترکیب جزو ارض برآمده است
و بخاک استقرار یافته است خاک شو خاک تا بروید گل
بیت مظهر کل ... ... آب ولایت بدامان ...

باید از جنبه آن محقق دانسته از قبیل اشتباه شیء به امر موجب

ست امر وجات عرش و باید از جنبه جامعیت قلب محقق

دانند که در حقایق عرش و مافیه نموده اند و هشتاد این اشتباه را

[illegible] کتب [illegible] جو و فکر نوشته است و آنچه در حدیث

[illegible] آمده [illegible] فوق لسان انبیاست علیهم الصلوات

[illegible] ت و از آن قلب معصوم است و شک نیست که ظهور

[illegible] است ذات مجرده تعالی مراد و مسلم است

[illegible] از ظهور تام که ظهور اصل است [illegible] و [illegible]

[illegible] اقتضای است و چون صفات فی الحقیقه

[illegible] آن ظهور را نشایسته طلبیت که [illegible]

[illegible] عرش را [illegible] ظهور [illegible] با صل صرف [illegible]

[illegible] سوال از حدیث

[illegible] وسعت آن قلب [illegible] و [illegible] میکردی چون آن

[illegible] اعتبار عدم [illegible] است [illegible] وسعت آن

[illegible] ظهور [illegible] قسم [illegible]

[illegible] است [illegible] الا [illegible]

[illegible] سوال [illegible] حقیقت

جامعه

حضرت ذات تعالی و تقدس که مقتضی تقلب و اضطرابست روی

چرا بود و محتاج با طمینان برای چه باشد جواب ظهور وجود

پیدا کند و از شایبه شکوک و شبهات و اوهام جهل و حیرت

پیدا کند و تکاثر و تبایت زیاده متجاهل اینجا باشد که با وجود

این ظهور و با وجود این گنجایش از کمال جهل و حیرت طلب دلیل

بر وجود صانع نماید بعد رنگ عوام پیدا استدلال یا تقلید یقین

صانع تعالی پیدا کند پس تقلب و اضطراب مناسب حال آن

باشد و طلب اطمینان مراورا ضروری بود این فقیر در بعضی از

رسایل خود نوشته است که عارف صاحب یقین را بعد از رجوع

احتیاج باستدلال میگردد و در مقام معلوم شد که در عین حصول

و وصول احتیاج بدلیل است این مقام موافق حال کمالات

نبوت است علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة و این مقام مناسب

حال ولایت چون صاحب انقلاب را رجوع بدعوت مراد

شود قلق و اضطراب و تقلب و تلون قلب او بیشتر

خواهد بود هر گاه در عین وصول بواسطه جهل و حیرت محتاج

بدلیل است و از معرفت او که در استدلال محجوبست تا بوسیله

استدلال طلب اطمینان پیدا کند یا آنکه گوییم منتهی که بعد

این علوم و معارف رشد که مقتبس از مشکاة انوار نبوة است
علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة ذلک فضل الله یؤتیه من
یشاء والله ذو الفضل العظیم تابع که حضرت خلیل الرحمن علی نبینا
و علیه و علی جمیع الانبیاء والمرسلین و علی الملائکة المقربین الصلوات
والتسلیمات اتمها واکملها اطمینان آن را التماس نموده است مطمینا
متصور است چه حقیقت ایمان حاصل بود او را علی نبینا و علیه الصلوة
والسلام تمکین واین پیوسته بود ونفس باطمینان رسیده زیراکه
این تمکین واین اطمینان در مرتبه ولایت متحقق می شود
که مرتبه نبوة است علی اربابها الصلوة والسلام والتحیة در حق
شان نبوة تقلب واضطراب مفقود است تقلب حقیقتا
که آن منصب عوام است وحضرت رسالت خاتمیه علی صاحبها
الصلوة والسلام والتحیة ثبات قلب طلب نموده اند و گفته اند
اللهم یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی طاعتک مقصود ثبات مقصوده
است و در بعضی احادیث که در باب تقلب قلب وارد گشته اند
نظر باحوال امتان اگر از قلب معنی عام گرفته شود که شامل
[illegible] مقصود بود نیز گنجایش دارد و سوال این مقصود را
در حق قلب عیسی المومن [illegible] شده باشد [illegible]
[illegible]

انتهایت رسد و از ولایت خاصه نصیب او حاصل کند اگر
نمایند که مطلوب بیدا است ظاهر و وی ظل مطلوب خواهد بود
عین آن مطلوب در رنگ مرات ظاهر گشته و شیخ شخص را
است نه عین شخص بخلاف صوفی که خلاف مرات ظاهر شده
وی عین مطلوب است نه ظل او لهذا فرموده که ... بمطلوب
این معامله وراء طور نظر و فکر است که نهایت آن حلول و تمکن موهوم
نگنجد... است هرچند عقل معاش ... که ...
... در شئ ... و حلول و تمکن انجا ... از
قصور عقل است و قیاس غایب است ... ...
فرق دیگر است که حقیقت جامع از عالم امر است و مصنوع از عالم
خلق که عالم امر و اجزاء او ... عالم امر است و ...
... بعد ... و ... انجا ... از
... این ... از عالم خلق و از عالم امر است
و هیچ کدام بواسطه ترکیب ... عالم ...
از عالم خلق است ... از اجزا ... معامله ... است ...
خاک باعث ... اوست فرق دیگر آنکه
جامع باعتبار ظهور صور ... در وی ...

از روی کا پوشیده بودند ... بیاغ وقت ان مشیم ساخته جای

ان دار ذکر همواره قلق و اضطراب بود در مقام تحزن واقع

است کان رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله وسلم متواصل

الحزن دایما اینکه بعض وجوه فارق این دو اطلاق قلب است

بیان می کنند که بعضی هوش ... ناع باید بود حقیقة جا بود که

عالم امر است بعد از تصفیه و ترکیه بمکین تمام بود مقام ادراکش سرا است

بخلاف مضغه که اطمینان او مربوط بادراک حواس است لذا معنی

که شی را به حواس مدرک نماید از قلق ... حضرت خلیل

علی نبینا و علیه الصلوة والسلام و علی جمیع الانبیاء والمرسلین

والملائکة المقربین از برای اطمینان قلب خود سوال کرده گفت

رب ارنی کیف تحیی الموتی ... دیگر آنکه حقیقت جا بود که

متاثر میگردد و چون بکمال ذکر میرسد بذکر متحد میشود و متوجه

بذکر میگردد اهتمام را صاحب عوارف قدس الله تعالی

سره مفصل گفته است و این نحو قلب را بذکر ذات

تعالی تعبیر فرموده بخلاف مضغه که ذکر لسانی ... نباشد

که ... مذکور است ... اضافات ... بطلعت

... مذکور ... دیگر آنکه حقیقت جامع چون بهات

انتهی ...

علی هذا القیاس جمیع اجزا او را از افراط و تفریط بجا اعتدال
و توسط آورده اند بعد ازان بحض فضل و کرم این اجزا ترکیب
داده شخص معین ساخته اند و انسان کامل گردانیده قلب این
شخص را که خلاصه اوست و مرکز اوست و مرکز وجود او هست تعبیر
نموده اند ... ... که باندازه عبارت در گفت آمده
است والا مراد الله سبحانه اگر ناقصی گوید که هر انسان مرکب ازین
اجزا عشره است و از ترکیب اینها هیئة وحدانیه دارد گویم آری
ازین اجزا مرکب است اما آن اجزا مزکی و مطهر گشته اند و بجذبه
و سلوک از دنس تعلقات ماسوی آزاد گشته اند چنانچه گذشت
بعد ازان چون این اجزا متباین و متمایز اند و هر جزء را احکام
و احوال متمایزه است ناچار از هیئة وحدانیه نفعی ندارد اگر نفعی
پیدا کرده است اعتباریست نه حقیقی بخلاف اجزاء انسان کامل
که از تباین و تمایز آمده ممتزج و مختلط گشته اند و احکام و احوال انسان
زایل گشته بیک حکم قرار یافته اند پس ناچار هیئة وحدانیه او
حقیقی بوده نه اعتباری در رنگ آنکه معجونی از ادویه مختلفه راست
سازند و سحق نموده جمیع اجزا او را با یکدیگر خلط کرده
ثابت کنند و از احکام متباینه بیک حکم آرند فافهم والله سبحانه علیم

که بعد از شناختن آن که شوق پیدا میکردد باعتبار کیفیاتش مطلوب است که تا محدود

[illegible] است [illegible] که مانع دخول ماسوی الله است

[illegible] احیا [illegible] مذکور شود و شایبه ظلمت

[illegible] کرده [illegible] اول چون شاید

[illegible] شود [illegible] چون نفسی

[illegible] حجاب [illegible] است همین فلک را

[illegible] غلط [illegible] عاری میکردد از نجاست کفر

[illegible] المقامات والتجلیات [illegible] انوار لمعات [illegible]

[illegible] اسمای [illegible] مصغر

[illegible] است [illegible]

[illegible] است و [illegible] عالم امر

[illegible]

[illegible]

[illegible] لطف است

[illegible] قلب [illegible]

[illegible]

[illegible] نظر [illegible] ارتفاع [illegible]

سرهند کو بازمین احیای میت کرباهی هم چاه عمیق نکیک را برکرده
صفه بلند ساخته اند و بر اکثر بلاد و بقاع علاوه از بقاع علاوه و نوری در آن
زمین ودیعت گشته است که منقبت باید نوری صفتی که کیفیت آن در
رنگ نوری که از زمین مقدس بیت الله ساطع و لامع است بیش از آن
زمین فرزندی اعظم ... این نور را ... ظاهر
ساخته بودند و در زاویه زمین مسکنای فقرا از ... بود و نور
نمودند ساطع که گر دیگر از صفت ... بوی ... نیامده بود
از کیفیات منزه و مبرا ... آن باشد که آن زمین ... شود
و آن نور بر سر قبر منه لامع بود ... با فرزندی اعظمی ... صاحب
بوده ظاهر ساختم ... از آن آرزو مطلع گردانیدم اتفاقا
فرزندی مرحومی به این دولت سبقت کرد و در پرده خاک در زمین
آن نور مستغرق گشت هنیئا لارباب النعیم نعیمها از برکت این
بلده معظمه است که مثل فرزندی اعظمی که از اکابر اولیاء الله است در
آنجا آسوده است و از مدت ظاهر گشت که آن نور ... بعینه
از انوار قندیل شیخ ... که ... اقتباس نموده در آن زمین افروخته اند
در رنگ الکه چراغی از مشتعل ... قل کل من عند الله الحمد
نور السموات والارض سبحان ربک رب العزة عما یصفون و سلام

ای برادر این همه کمالات که مر حضور را ثابت نموده است در
مقام قاب قوسین است که در ظاهر رنگی از مظهر متوهم است
هر چند اینجا ظاهر اصل است نه ظل آن که صورت باشد اما محض
ظاهر از رنگ مرات پاک و مبراست پس قوسین ثابت باشد و ماورای
این مقام مقام او ادنی است که ظاهر از مظهر رنگی نگرفته است و امر زاید
اینجا در تجلی نیامده پس قوسین اینجا مفقود باشد و جز یک رنگی
اینجا مشهود نباشد که مناسب مقام او ادنی است و معامله این مقام
علیحده است تمام ورق را باید که از ابتدا تا از قوسین باز دیده رفت
برداشته شود کلام ما اشارات و رموز و بشارات و کنوز است
اللهم وصلی الله تعالی علی سیدنا محمد و آله وصحبه و سلم و بارک

[illegible]

الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی نعمة
الله بالصدقة حبیبه تعالی علیه وعلی آله الصلوة والسلام والتحیة والبرکة ابده

سرهند

عبدالله بن الزبیر سه روز طاعون واقع شد و دران طاعون هشتاد و سه پسر از حضرت انس که خادم حضرت پیغمبر ما بوده علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات دران سه روز بر حمت حق او د عا برکت فرموده فوت کردند و چهل پسر از عبدالرحمن بن ابی بکر رضی الله تعالی عنهم فوت شدند هرگاه با اصحاب کرام خیر الانام علیه و علیهم الصلوة و السلام این معامله فرمایند غاصبان در کدام حساب اند خبر آمده است که طاعون بر امتان سابق را عذاب بوده است و این امت را شهادت والحق جماعه که درین وبا میمیرند عجب حالی دست میدهد بروندهوس می آید که کسی درین ایام باین جماعه ارباب ملحق شود و در جنت از وجار به احرزت بکشد این بلا درین امت بظاهر غضب است و بباطن رحمت میان شیخ طاهر نقل میکردند که در لاهور در ایام طاعون شخصی دیده بود که میگویند که درین ایام بمیرد حسرت خواهد کشید بلی هرگاه که نظر به احوال این گذشتگان نموده میشود احوال غریبه و معاملات عجیبه مشاهده میکرده که شهدای فی سبیل الله بآن خصایص ممیز باشند مخدوم ما مفارقت فرزندی اعزی قدس سره از اعظم مصائب است معلوم نیست که کسی بمثل این مصیبت مصاب شده باشد اما جزو شکری که حضرت حق سبحا

علی المرسلین والحمد لله رب العالمین مکتوب بیست و سوم به مخدوم
زادگی خواجه محمد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] صاحب شریعت علیه و علی آله الصلوة والسلام والتحیة
[illegible] ذلک

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی
نصیحتی به فرزندان اعزی سلمهم الله سبحانه علی ما یلیق بجنابه و سایر
احبابی بوده که آن اتباع سنت سنیه است علی صاحبها الصلوة
والسلام والتحیة واجتناب از بدعت نامرضیه اسلام درین آوان غریب
گردیده است و مسلمانان غریب گشته اند و تا عنقریب غریب تر
گردند بحدی که الله گوی بر روی زمین نخواهد ماند و تقوم الساعة علی
شرار الناس سعادتمند کسی است که درین غربت احیا سنتی از سنن
متروکه نماید و اماتت بدعتی از بدع مستعمله فرماید این وقتی است
که هزار سال از بعثت خیر البشر علیه و علی آله الصلوة والسلام
گذشته است علامات قیامت پرتو انداخته است سنت بواسطه
بعد عهد نبوت پوشیده شده و بدعت بجهت شیوع کذب جلوه گر گشته
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible] متشابهات کتاب و سنت است و محکمات [illegible]
کتاب ام الکتاب [illegible] آن متشابهات که از مقاصد [illegible]
و مسائل [illegible] بشد از برای حصول نتایج بس لب کتاب متشابهات
آمد و محکمات کتاب فقط آن لب متشابهات [illegible]
[illegible] حقیقت [illegible]
است [illegible] از مجموع صورت و حقیقت [illegible]
[illegible] حقیقت آن [illegible]
حقیقت شریعت [illegible] شریعت [illegible]
[illegible] شد و لب و [illegible] ما لم
از حقیقت آن آگاهی یافتند و از متشابهات [illegible]
فالعلماء الراسخون هم الوارثون فی الحقیقه جعلنا الله سبحانه و ایاکم
من محبیهم و متبعی آثارهم [illegible] شیخ محمد [illegible]
ظاهر ساختند که [illegible] از [illegible]
از جانب نقشبندیه تعلیم و تعلم [illegible]
[illegible] این بزرگواران صحبت [illegible]
[illegible]
[illegible]

وتعالی در بن مصیبت این ضعیف قلب را کرامت فرموده از
اجل نعم واعظم انعامات است از حضرت حق سبحانه تعالی مسالت مینماید
که جزاء این مصیبت بعد با حزت باشد و در دنیا هیچ ازان جزا
ظاهر نشود و هر چند میدانند که این مسالت از تنگی سینه است والا
[illegible] واسع از رحمت است فلیذا المره والاولی المسئوا من الحول
[illegible] انا عافیه و عاسلامه الخاتمه والعفو عن الزلات اللازم
[illegible] والنجاوز من التقصیرات الناشیه من البشریه ربنا اغفر
[illegible] ذنوبنا و اسرافنا فی امرنا و ثبت اقدامنا وانصرنا علی القوم الکافرین
والسلام علیکم و علی سایر من اتبع الهدی [illegible]
[illegible]
[illegible]
الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی
العلما ورثة الانبیا در مدایح علما عظام که ثابت علم وراثت علم
شریعت است که از انبیا باقی مانده علیهم الصلوات والتسلیمات
و علم شریعت را صورتست و حقیقتی صورتش انکه نصیب علما
ظواهر است که انرا نصیبهم کرده اند بعلم کتاب و سنت وارده
و حقیقتش انکه نصیب علماء راسخین است رضی الله تعالی عنهم که

ولم يعلموا ان الاحداث بعد الاكمال والاتمام وحصول الرضا بعزل من الحسن فماذا بعد الحق الا الضلال ولو علموا ان الحكم المحدث في الدين الكامل يستلزم بعدم كماله ومبني عن عدم تمام النعمة لما اجتروا عليه ربنا لا تواخذنا ان نسينا او اخطانا [illegible]

[illegible] مولانا محمد [illegible] صلوة و [illegible]

[illegible] بود با كراه [illegible] وآن [illegible]

[illegible]

[illegible] مصطفى مكتوب شريف كه از نواحي جونپور [illegible] رسيد چون متضمن خبر ضعف بوده باعث [illegible] خبر صحت است بدست آينده مامول دارند وكيفيات احوال را نويسند محبت اطوار اچون اين دار دار عمل است ودار آخرت دار جزا است سعي در اتيان اعمال صالحه بايد فرمود بهترين اعمال وفاضلترين عبادات اقامت صلوة است كه عماد دين است ومعراج مومن است [illegible] تمام در ادا ان مرعي بايد داشت واحتياط بايد نمود كه اركان و شرايط وسنن [illegible] كما ينبغي وبليق ادا يابد ورعايت طمانينت وتعديل اركان [illegible] مبالغه نموده مي آيد بلكه محافظت نماز نمايند اكثر مردم نماز را ضايع ساخته اند طمانينت وتعديل اركان را بهم زده اند

وتوجہ شان بدافع علل معنویہ نقشبندیہ عجب قافلہ سالاراند

کہ برند از رہ پنہان بحرم قافلہ را اسعد خواہند داشت والعذر عند

کرام الناس مقبول والسلام

بعد الحمد والصلوات وتبلیغ الدعوات بسیادت پناہا مخدوما

صحیفہ شریفہ تعدد رسانید کہ احوال واوضاع فقرا اینحدود موجب

حمد است المسئول من اللہ سبحانہ سلامتکم وثباتکم در استقامتکم

درین مدت از کیفیات احوال خود اطلاع بخشیدہ اند

بعد ازان مواعظ است النصیحۃ ہی الدین ومتابعۃ سید المرسلین

علیہ وعلیہم الصلوات والتسلیمات واتیان السنۃ السنیۃ والاجتناب

عن البدعۃ الغیر المرضیۃ وان کانت البدعۃ تری مثل فلق الصبح لانہ

فی الحقیقۃ لا نور فیہا ولا ضیاء ولا للعلیل منہا شفاء ولا للعلیل دواء

لان البدعۃ اما رافعۃ للسنۃ او ساکتۃ عنہا والساکتۃ

لابد ان تکون زایدۃ علی السنۃ فتکون ناسخۃ لہا فی الحقیقۃ

ایضا لان الزیادۃ علی النص نسخ لہ فعلم ان البدعۃ کیف کانت تکون رافعۃ

للسنۃ نقیضۃ لہا فلا خیر فیہا ولا حسن فیہا لیت شعری من این حکموا

بحسن البدعۃ المحدثۃ فی الدین الکامل بتمام الاسلام المرضی بعد اتمام النعمۃ

باز نمی باید کرد نصرت سنت فرماید و هزیمت بدعت نماید ترویج بدعت

موجب تخریب دین است و تعظیم مبتدع باعث هدم اسلام من وقر صاحب

بدعة فقد اعان علی هدم الاسلام شنیده باشند بهمگی همت و تمامی الم

نهمت متوجه آن باید بود که ترویج سنتی از سنن نموده

و رفع بدعتی از بدعتها کرده شود خصوصا وقتی که ضعف در آن

در اسلام امروز اقامت مراسم اسلام منوط بترویج سنت و

بدعت کنند گذشتگان در بدعت حسنه پیشینیان

دیده اند اما این فقیر درین مسئله با ایشان موافق نیست

و هیچ فرد بدعت را حسنه نمیداند و جز ظلمت و کدورت در آن

احساس نمی نماید قال علیه و علی آله الصلوة والسلام کل بدعة ضلالة

می باید کرد درین غربت و ضعف اسلام سلامتی منوط باتیان

سنت است و خرابی مربوط بتحصیل بدعت هر بدعت که باشد

بدعت را در رنگ کلند میداند که در هدم بنای اسلام میکند و سنت

در رنگ کوکب درخشان می یابد که در شب دیجور ضلالت هدایت می

فرماید علمای وقت را حق سبحانه و تعالی توفیق دهاد که

بهیچ بدعت گفتن نمایند و باتیان هیچ بدعت فتوی

ندهند اگرچه آن بدعت در نظر ایشان در رنگ فلق صبح روشن در آید

وعیدها در حق این جماعه وارد شده است و تهدیدها آمده و چون
نماز درست نشد امید عظیم است برای نجات بسر گشت چه دین را بنا
و معراج عروج را تمام رسید [illegible] بر شکر غلطیدهای صفر لبان [illegible]
[illegible] والسلام علیکم و علی سایر من اتبع الهدی
[illegible] المصطفی علیه و علی آله الصلاة والتسلیمات
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی رسیده بود که نوشته بودند در مکتوبات
و رسایل خود نوشته که ظهور قلبی لمعه ایست از ظهور عرشی و فضل کلی
بر ظهور عرشی راست و در حدیث قدسی آمده لا یسعنی ارضی و لا سمائی
و لکن یسعنی قلب عبدی المؤمن از این حدیث لازم می آید که ظهور قلبی اتم بود
و فضل او را ثابت باشد محبت آثار ازاله این سؤال معتنی بر مقدمه است بدانکه

است و سر خیرات و برکات و در تعلیم خیریست حضور و ظهور است
ما علی الرسول الا البلاغ بر ان ماند احمد حق سبحانه و تعالی از ما
خبر از خیر دهاد که ما در پس ماندگان خود بایان امور مشتبه دلالت
نکردند و بتقلید خود ما در ظلمات شک نیند اختند و بهر سنت
براه نمودند و بجواز اتباع صاحب شریعت علیه وعلی آله الصلوة و السلام
بجه دجواز عمل بعزیمت هدایت نفرمودند اما
...ند و بش جانی و فضول ایشان مرتفع گشت
سماع و رقص را به نسبت کرده اند و وجد و تواجد را انکشف
شهادت دو نیم ساخته مکشوف و مشهود دیگران نزد این بزرگواران
داخل ماسوی است و معلوم و متخیل اینها قابل نفی معاملهٔ این اکابر
ماورا دید و دانش است و در ماورا معلوم و متخیل است و در ای تجلیات
و ظهورات و ورا مکاشفات و معاینات است انهم و دیگران
در اثبات آن همت این بزرگواران در نفی ماسوای دیگران تکرار کلمه
و اثبات برای آن میکنند تا دایره اثبات وسعت پیدا کند و تمام
عالم که بعنوان عبرت پیدا است بتکرار کلمه توحید بعنوان حقیقت منکشف
[redacted] حق یابند تعالی و تقدس خلاف این بزرگواران
که مقصود شان از تکرار کلمه طیبه لا اله الا الله وسعت دایره

چه تسویلات شیطان را در ماورای سنت سلطان عظیم است

و در زمانه که چون نور اسلام و سنت در حجاب تحت ظلمات بدع

مستور گشت باید که بعضی از این ظلمات در شعشعان نور اسلام بر بعضی را

باعث حکم حسن آن میگشت اگرچه در حقیقت قبیح

... گشت بخلاف این وقت که ...

اسلام ... تحت ظلمات بدع صورت ندارد ...

... باید ساخت چه هر وقت از انحطاط تجدید ...

... بواسطه کثرت ظهور بدعت در رنگ دریای ظلمات

ظلمانی در آمده و نور سنت باغیرت و ... در آن دریای ظلمانی در

رنگ کرمهای شب تاب فروغ میکرد و عمل به بدعت ازدیاد آن ظلمت

... تقلیل نور سنت میسازد و عمل به سنت باعث تقلیل آن

ظلمت است و تکثیر آن نور ... فلیکثر ظلمة البدعة و من شاء

فلیکثر نور السنة ... فلیکثر حزب الشیطان و من شاء فلیکثر حزب

الله الا ان حزب الشیطان هم الخاسرون الا ان حزب الله هم المفلحون

... وقت ... صوفیه ... وصف اسلام ...

... را بالاحظه کنند باید که ... سنت ...

امور مجدده ... مشایخ ... غیر از اتباع سنت النبی

هر روز هر بوالهوسی از حقیقت معامله ایشان آگاه نبود شمه از عدم
حصول این آگاه بر که دران موطن نقش حصول [illegible] اگر
از حصول آگاه باکابر ایشان لب کشاید خواص و عوام ملحق شوند
و منتهیان در رنگ مبتدیان بسبق الف و با [illegible]
[illegible] قطعا این همه آخر بهره نیست هم قصه غریب و حاشیه
عجیب است و مراقبه ذات تعالی و تقدس که دیگران اختیار
کرده اند نزد ایشان از درجه اعتبار ساقط است چه ما حصل هم وقت
انجا جز [illegible] ظلال مبیح نیست تعالی الله عما یقولون علوا
کبیرا ذات او تعالی بلکه اسماء و صفات او سبحانه نیز بیرون
از حیطه فکر و مراقبه است از ان مقام غیر از جهل و حیرت نیست
نصیبه آن جهل و حیرت که مردم از جهل و حیرت و اطمینان است
آن معرفت و اطمینان که در فهم مردم گنجد که از قبیل جهل است
و از بیخبری نصیب در این موطن هر چه ثابت کنم بیچون خواهد
بود و تعبیر از ان بجهل کنیم و جهل بمعرفت منزلم بدقایق
و ایضا توجه این بزرگواران با حدیت ذات تعالی و تقدس
و از اسم و صفات بجز ذات منحو [illegible] در رنگ دیگران از
ذات بصفات فرود نمی آیند و در وجه حقیقی منکر ابدا عجب کار و

نفی ... نفی است تا هر چه مشهود و مکشوف و معلوم و متخیل
شده بود همه در تحت لا داخل شود و در جانب اثبات هیچ
... منظور نشود گر غرضا در جانب اثبات امری ظاهر شود آنرا
... [illegible] ... و غرض متکلم بکلمه مستثنی در مقام اثبات
... [illegible] ... پس ذکر نفی و اثبات ... [illegible] ...
... [illegible] این باشد و ... که کلمه اثبات محض است ... [illegible]
... بود تا مثبت مکشوف بگذارد این کلمه اثبات و مستقر
... [illegible] ... کند بخلاف طریق این ... که بر عکس است که اول
اثبات است و ثانی نفی آن اثبات پس ذکر اسم الله درین طریق
... [illegible] مناسب بود و ذکر نفی و اثبات بعد از ان صورت
بند و اگر ناقص سوال کند و بگوید که درین تقدیر اکابر این طریق را
... [illegible] اثبات نصیب باشد و غرض نفی نقد وقت ایشان بود
جواب گوییم که اثبات دیگران در اوایل حال بر بزرگواران را
... [illegible] است از بهر آنکه بمعنی ... التفات ... که ایشان نفی
... [illegible] از نفی ... و مطلوب مثبت ... [illegible] ...
... [illegible] هم اثبات دیگران ... است و هم نفی ایشان ... [illegible]
... [illegible] مقام ... [illegible] ...

حاصل است کلا بلکه این شمایل مخصوص باکابر اکابر این طریقه
علیه است که کار را بنهایت النهایت رسانیده اند و مبتدیان
رشید که باین اکابر نسبت ارادت درست کرده اند و رعایت
آداب نموده اند و اندراج نهایت در بدایت در حق ایشان ثابت
بخلاف مبتدی این طریق که شیخ ناقص این طریق رسیده اند از اندراج
نهایت در حق او متصور نیست چه شیخ او بنهایت نرسیده است در
حق مبتدی نهایت چگونه متصور شود [illegible] از کوزه برون همان
تراود که در وست [illegible] آثار طریق این اکابر طریق اصحاب کرام
است علیهم الرضوان و این اندراج نهایت در بدایت اثر آن
اندراج است که در صحبت خیر البشر میسر شد علیه و علی آله الصلوة و
السلام آن میسر میشد که در انتها [illegible] دیگران را [illegible] دست دهد و این
فیوض و برکات همان فیوض و برکات است که در اول [illegible]
پیوست هرچند در ظاهر آخر از اول دور است نسبت بتوسط اما فی
الحقیقت آخر باول از وسط نزدیکتر است و متصنع بصنع آن
متوسطان از آبا دور دارند بلکه اکثر از حاضران نیز معلوم نیست
که حقیقت این معامله وا رسند والسلام علیکم و علی سائر من اتبع
الهدی و التزام متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات العلی

بازبست جمعی از این طایفه ذکر اسم الله اختیار نموده اند و بآن
اکتفا نموده و به صفات فرود می آیند و ملاحظه سمیع و بصیر و
علیم مینمایند باز بسبیل عروج از علیم و بصیر و سمیع باسم الله
میروند و اسم الله نهایت سیر میکنند و قبله توجه جز احدیت ذات تعالی
ن زند الیس الله بکاف عبده نص قاطع است قول بسم
وز [illegible] بر این معنی است بالجمله نظر همت بلند گذاران این طریقه
علیه بلند افتاده است بعد نهایت فی بودن ما سمی نسبت نقشبندیه
نهایت دیگران در بدایت ایشان مندرج گشته است و نسبت
طریقه ایشان حکم منتهی طرق دیگر یافته و از ابتدای سفر ایشان در وطن
سفر شده و خلوت در انجمن تحصیل جسته و دوام حضور و معرفت
شان آمده ایشانند که زینت طالبان مربوط صحبت علیه ایشانست
و تکمیل ناقصان منوط بتوجه شریف ایشان نظر ایشان شفای امراض قلبیه
است و التفات ایشان دافع علل معنویه یک توجه ایشان کار
صد اربعین میکند و یک التفات ایشان برابر با صد ریاضات و مجاهدات
سنین ـــ نقشبندیه عجب قافله سالارانند که برند از ره
پنهان بحرم قافله را سعادت آثار الرزق [illegible] توهم نکند که
این اوصاف و شمایل جمیع سلاسل و سلاسله طریقه علیه نقشبندیه

ارشاد

مکتوب بیست و پنجم بخواجه شرف الدین حسین صدور یافته در بیان آنکه
هر عملی که بر وفق شریعت غرا کرده آید داخل ذکر است اگرچه بیع و شرا بود

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی صحیفه شریفه که فرزند
اعزی مصحوب مولانا عبد الرشید و ملا نانا جان محمد ارسال داشته
بودند رسید اسپ و مبلغ نذر نیز رسید جزاکم الله سبحانه جزا
[illegible] خبر صحت شما و خت زادها رسانیدهای فرزند غنیمت
است وصحت و فراغ مغتنم بوده اوقات را بذکر الهی جل شانه معمور
باید ساخت هر عملی که بر وفق شریعت غرا کرده آید داخل ذکر است
اگرچه بیع و شرا بود پس در جمیع حرکات و سکنات مراعات احکام
شرعیه باید نمود تا همه ذکر گردد چه ذکر عبارت از طرد غفلت است و
چون مراعات اوامر و نواهی در جمیع افعال کرده آید از غفلت امر
و ناهی آنها نجات میسر شود و دوام ذکر او تعالی حاصل گشت اینجا
دوام ذکر ورای یاد داشت حضرت خواجهاست قدس الله تعالی
اسرارهم که آن مقصور بر باطن است و این در ظاهر نیز منتشر است
اگرچه متعسر است وفقنا الله سبحانه و ایاکم بمتابعت صاحب الشریعه
علیه و علی آله الصلوة و السلام و التحیه مکتوب بیست و ششم بخواجه میرزا احمد
الدین احمد صدور یافته در جواب کتابتی که او [illegible] نوشته بود

مکتوب بیست و چهارم بجانب شیخ فرید صدور یافته در [illegible]
آنکه [illegible]

الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی مراسله
شریفه که از کمال اخلاص و مودت مرسل داشته بودند موجب
فرحت فراوان گشت نسبت رابطه همواره شما را با صاحب دولت [illegible]
میدارد و به واسطه فیوض انعکاسی میشود شکر این نعمت عظمی بجا
باید آورد و قبض و بسط هر دو باید در این راه از قبض دلگیر
نشوید و به بسط خوش حال نگردند آرزوی آن نموده بودند که در جمیع
ذرات مشاهده جمال لایزال میسر شود محبت اطوار ابن در [illegible]
جه [illegible] روی او [illegible] فهم قاصر او خواهد بود جمال لایزال در مرات ذرات
مشاهده نمودن از قصور نظر است ذرات را چه مجال که مرات آن
جمال گردند آنچه در مرایای ذرات مشهود میگردد ظلی از ظلال
بی‌نهایت آن جمال است او را [illegible] او را باید جست [illegible]
همّت عالی [illegible] باید طلبید نسبتی که الحال شما دارید فوق
تمنای شماست زنهار بتقلید مردم به هیچ میل نکنند و تمنای ترحم
[illegible] تخفیف [illegible] این اکابر نسبت ان الله سبحانه
یحب معالی الهمم المسئول من الله سبحانه [illegible] جمیعکم الصوریة والمعنویة

مقصود نیست بعد از ده سال مکتوب که از اخوان راه یافته باشد

ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمة انک

انت الوهاب اما فقیر میداند که صحبت ایشان بی حکم نخواهد بود

وامید است که عاقبت محمود خواهد داشت اما افسوس است که ایام

قسم طلب که شمه از آن از مکتوب ایشان مفهوم میگشت بر باد رود

و هذا ان بجای آن نشیند دوستان و هواخواهان را اینمعنی

بسیار کوهست جای آنست که ماتم آن دارند مگر تا اگر کار بمجرد

تلقین تمام است مبارک باشد از درویش ذکر تلقین و رسم تلقین

الف ب تا هست مر صبیان را تحسین تعلیم د باشد اگر همین تعلیم مخطر

کلاسولیه نیست چه حضایه متوقع از کرم و التفات شما است

که بلطف طرف دل را بگذارند و بجمیع یاران بمساوات اشتغال

کنند با وجه بالعوم نمایند والسلام ... و صحبت یوا ... هم

... در جواب ... شیخ عبد العزیز جونپوری ... قدس

اول ... بعد الحمد والصلوات و تبلیغ

الدعوات میرساند مکتوب شریف که بعد از مدت مدید از سال

دو شمه بوده میرسید فرحت فراوان رسانید حضرت حق

سبحانه و تعالی بجمعیت ظاهر و باطن متجلا و متزین دارد فقیر در این مدت

می آمد و در باب آنکه ... بذکر ... تعلیم ...

الحمد لله وسلام علی عباده الذین

اصطفی صحیفه‌ای که در سنه مصحوب ... ارسال داشته

بودند بمطالعه آن مستسعد گشت چون متضمن خبر رحلت حضرت آن مخدوم

بوده فرحت بخشید چرا که ابتدا سبحانه جزا اندراج یافته بود که مخدوم

زاده کلان و خواجه جمال الدین حسین بواسطه شرم ملتمس میباشند شیخ

الهداد انجا نبوده‌اند رسید مخدوم ما منوز از ین قسم سخنان

بوی جانب داری می آید و از ین طرح و صنع ... لفت

مفهوم میکرد انا لله و انا الیه راجعون مخدوم زاده کلان را باید

شرم و صیت والد بزرگوار خود میکردند و شرم توجه و افاده

که در حضور ایشان نسبت بهر دو مخدوم زاده بامر حضرت ایشان

واقع شده بود نیز میکردند میان شیخ الهداد با وجود دعوی

برستی باید در ین امر جرأت مینمودند و ملاحظه و صیت و

[illegible] شما نوشته اید حق و صواب خواهد بود اما مکتوبی

که مخدوم زاده کلان مصحوب برادر عزیز خود ارسال داشته بودند

متضمن کمال تواضع بوده و مشتمل بر فرط طلب و شوق عبارتها

در ان مکتوب باختیار نموده بودند که چون طلب ایشان عبارت

عدمات باشند شرف و کرامة از ین زمره علیه مسلوب و معدوم بے
گردند جز اسلوب و معدوم کردد جز ~~لمسلوب و معدوم گردد~~ که او
تعالی بحکمت بالغه و قدرت کامله خود آن عدمات را بحسن ترتیب
خود مرایای عکوس اسما و صفات خویش ساخته بشرف نبوت و
ولایت مشرف گردانیده و بظلال کمالات خود منجلا گردانیده معزز و
مکرم ساخت چنانچه این را از نامهیبی خلق کرده بدرجات علیا رسانید
العجب شرف و کرامة اینها را در نظر آورد و ندو تنزیه و تقدیس
واجب را تعالی و تقدس بایشان داد و ند میگویند تعالی و تقدس
از این معنی والحاش نمیمانید و حقایق عدمیه مر اینها را بجهاتی
بمینمانید و از آن تحاشی دارند حضرت حق سبحانه و تعالی انصاف
داد و بجهته آن ادراج یافته بود که سخن اجماع را بسر ابداع ارتفاع
نتوان بود سخن مبدع معقول همه اوست را ابدا نام معقول همه اند
مجمع علیه علماست تا این زمان که راه ملامت و شناعت بصاحب
فصوص مسلوکست بواسطه همین مقوله است که همه اوست
گویند حاصل معارف فقیر که نوشته است همه اوست که مقبول
شرع و عقل است فکیف که موید کشف و الهام گردد و شیخ
مشار الیه بعد از ذکر افراطها کرده اند در مقام شفقت آمده نوشته اند

سه مکتوب بشما نوشته است از انجمله یک مکتوب بشما رسیده است
مسافت هیچ عذر نمی‌نماید و مکتوبی که بصحبت مآب شیخ عبدالعزیز نوشته
بودند مصحوب مکتوب شما نیز رسید و آنچه اندراج نموده بودند
بوضوح انجامید اندراج یافته بود که اکثر حقایق که صور علمیه اند
عدمات باشند که اضداد صفات اند لازم می‌آید حصول آن
عدمات در ذات تعالی و تقدس و هو سبحانه منزه عن ذلک عجب
شنیده است میدانند که حضرت حق سبحانه منزه عن ذلک عجب است لا اشیا
شریفه و کشف را میدانند هیچکدام اینها را در ذات او تعالی حصولی
نیست و هیچ کدام اتصاف نه درین صورت حصول اینجا که پیدا
شده نیز اندراج یافته بود که حقایق ممکنات باید که وجودی
ثبوتی باشند نه عدمی که حقایق عبارت از ارواح و نفوس ممکنات
است که وجود و ثبوت علمی دارند که در حقایق در کار است باید که
این اعتراض اول بر شیخ محی الدین بکنند که گفته الاعیان ما شمت
رائحة الوجود عجب کار است اینجا حقایق عبارت از ارواح و نفوس
ممکنات نداشته اند و اعیان ثابته و معلومات الهیه داشته نیز
اندراج یافته که انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات و اولیا علیهم
الرضوان و سائر افراد انسان را که از ممکنات اند اکثر حقایق اینها

آب بدان کل مرتحیم باو بل این چکونه باشد بنهند که در خدمات طبقه حضرت

آدم علی نبینا و علیه الصلوة والسلام چنانچه ملائکه کرام را علی نبینا و

علیهم الصلوة والسلام دخل داده بودند روح او را نیز قدس سره

دخل داده بصفت و صفت ابریزی باو سپرده و بعد از نشاء

عنصری او بلکه بعد از کمال او برخی او را اطلاع داده باشند چنانچه آیات

که حضرت حق سبحانه و تعالی ارواح مجرده را قدرتی بدهد که افعال اجسام صادر

نماید از این قبیل است انچه بعضی از کبراء از افعال شاقه خود خبر داده اند

که بعض از وجه عنصری بقرو استعداد شده بودند آن صدور اعمال

از ارواح مجرده ایشان بوده و اطلاع بر بعض ایشان بعد از وجود عنصری

حاصل شده جمعی از این صدور افعال در توهم تناسخ می اندازد چنانچه

وکلا که بینی دیگر باو تعلق گرفته باشد روح مجرده است که با قدرت خدای

جل سلطانه کار بدن میکند و ارباب زیغ را در ضلالت می اندازد و در این

مقام مجال سخن بسیار است و تحقیقات غریبه فایض گشته اگر توفیق

یافته جای ثبت خواهد نمود انشاء الله تعالی الآن وقت مساعد

نمود و ابصار رسیده بودند که در رشحات می نویسد که چون خواجه

علاء الدین قدس سره از مولانا نظام الدین خاموش گران خاطر

شد خواستند که از ایشان سلب نسبت کنند مولانا را وقت التجا

که اگر حقایق ممکنات از ارواح است شده دارند موافق جمهور است

از جمهور کدام صنف مراد داشته باشند تا این زمان مسموع

نشده است که حقایق ممکنات را از ارواح اسمائیه گفته باشند

العجب کل العجب شیخ خیال کرده که هر سخن را بقیاس و تخمین می

گوید و بفکر و تخیل می یابد کلا معارفی که به کشف و الهام در گفت

و نوشت آید و به شهود و مشاهده در تحریر و تقریر گنجد بهتان و

افترا است علی الخصوص که مخالف قوم گوید شیخ مثل ما را به این چه اعتقاد

داشته باشند و این معارف را از کدام قبیل فهمیده بود ربنا اغفر

لنا ذنوبنا و اسرافنا فی امرنا و ثبت اقدامنا وانصرنا علی القوم الکافرین

[illegible]

والسلام

بعد الحمد والصلوة و تبلیغ الدعوات میرساند

مکتوب شریف رسید چون متضمن احوال پسندیده بود موجب

فرحت گشت نوشته بودند که در وراء ثبت معامله بجای رسیده است

که حق جل شانه را بروی تعالی و تقدس بتکلف می یابد و وی را سبحانه

در ورای همه میداند سعی نمایند که این حال بتکلف هم میسر شود و بجهت

حدیث الحاد رسیده بود که در رشحات اشارات آن نیز نقل

کرده است که گفته چون حق سبحانه و تعالی منزه از کل کدام می رسند

و ابعضا حضرت خواجه باقی قدس سره میفرمودند که مفلس حق ولایت
بسیار
در سلب ایمان و ارد اعاذنا الله سبحانه منه و این مخوف تحویر نمودن
منع
مشکل است ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمة انک
انت الوهاب مکتوب بیست و نهم به تعزیت نامه شیخ عبد الحق که بعد
صدور یافته در بیان آنکه بهتر منشا معنی این ناخوش و اندوه است
گوارا تر از نعم این هابه الم و مصیبت الحمد لله و سلام علی عباده
الذین اصطفی محنونامکر با در ورود مصایب هرچند تحمل اذیت است
اما امید کرامتها است بهتر منشا معنی این ناخوش و اندوه است و
گوارا تر ازین نعم این مایده الم و مصیبت این شکر پاره ها را بدانان و
تلخ بغلاف رقیق فرموده اند و باین حیله راه ابتلا وا نموده اند
سعادتمندان نظر بر حلاوه آنها انداخته آن تلخی را در رنگ شکر
میخایند و مراره را بر عکس صفرای شیرین می یابند چرا شیرین نیابند که
افعال محبوب همه شیرین اند علی مکر ازان تلخ یابد که باسوی گرفتار
است دولتمندان در ایلام محبوب انقدر حلاوت و لذت میجیه
یابند که در انعام او متصور نباشند هرچند هر دو از محبوب اند لیکن
در ایلام نفس محبت را حظی نیست و در انعام قیام حظ النفس است
هنیئا لارباب النعیم نعیمها اللهم لا تحرمنا اجرهم ولا تفتنا بعدهم

بعد از صحبت آنسرور آورده علیه و علی آله الصلوة والسلام و از ایشان

حضرت علیه و علی آله و الصلوة والسلام بحضرت خواجه خطاب رسید

که نظام الدین آنچه راست کسی را بروی مجال تصرف نباشد [illegible]

و درهمین کتاب می نویسد که در صحبت حضرت خواجه احرار قدس سره از

مولانا سلب نسبت نموده بودند مولانا گفت که خواجه ما را بی وقت بجهة

چشم زدند و در آخر کار مفلس گردانیدند این چگونه بود که حضرت رسالت

علیه و علی آله الصلوة والسلام کسی را که از خود ساخته باشند و فرموده

که کسی را بروی مجال تصرف نیست حضرت خواجه احرار قدس سره چگونه

بروی تصرف کنند جواب آنکه حضرت خواجه ما قدس سره این نقل می کنند

در سلب نسبت مولانا توقف نموده اند و نمیفرمودند که مولانا عبد الرحمن

نظام الدین از مریدان مولانا سعد الدین کاشغری که مرید مولانا نظام

الدین است بسیار بود و صحیح این است که این نقل را نگشاده [illegible]

و قول ایشان باید مولانا فخرالدین علی از کجا نوشته باشند که این

[illegible] متواتر نقل شد [illegible] الدواعی علی نقله مجهول [illegible]

منقول گشت و بخبر واحد قرار گرفت معلوم شد که عدم صدق آن نزد

بعضی از خلفا نام دیگر صاحب رشحات کرده است [illegible] صدق

دور باشد اهل این سلسله علیه [illegible] نقلها رفته و او را [illegible]

در اثنای خواندن از اجابت مقرون گشت مولانا حاجی محمد اظهار
نموده بودند که قریب دو ماه است که فتوری در مشغولی در رفته است
و آن ذوق و حلاوت که سابقا داشت نمانده مودت اطوار را
غم نباید کرد و چیز فتور رفته باشد یکی از آن دو چیز متابعت
صاحب شریعت است علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات
والتحیات دوم محبت و اخلاص است بشیخ خود با ثبوت این دو
چیز اگر هزاران ظلمات و کدورات طاری شود باک ندارد آخر
او را ضایع نخواهند گذاشت اگر عیاذا بالله سبحانه یکی از این دو چیز
نقصان پیدا کرد خرابی در خرابی است اگرچه بحضور و جمعیت باشند
گران است در حسنی که عاقبت خرابی دارد و از حضرت حق سبحانه
و تعالی بتضرع و زاری ثبات این دو امر خواهند و استقامت برین دو امر
مسئلت نمایند فانهما ملاک الامر و مدار النجاة والسلام علیکم و علی سائر
الاخوان خصوصا علی المحب القدیم عبد الغفور سلمه قدس سره مکتوب
موقوف علیه
سی و نهم بخواجه شرف الدین حسین در یافته در وعظ ایشان الحمد لله و سلام علی
عباده الذین اصطفی فرزند عزیز فرصت معتنم است باید که
تمام بامور لاطایل صرف نشود بلکه تمام بمراضی حق جل و علی صرف
باید نماز پنجگانه بجمعیت و جماعت با تعدیل ارکان باید که ادا باید

وجود شریف ایشان درین غربت اسلام اهل اسلام را مغتنم است

سلمکم الله سبحانه وابقاکم والسلام. مکتوب سی ام بخواجه محمد اشرف

کابلی صدور یافته در جواب سوال هر یک که یکی از درویشان

نوشته بود و دیگر از نفوس مشغولی الحمد لله و سلام علی عباده

الذین اصطفی صحیفه گرامی که اخوین اعزین اشرفین ارسال نموده

بودند رسید و کیفیات احوال که اندراج یافته بود بوضوح انجامید

خواجه محمد اشرف در ورزش نسبت رابطه را نوشته بودند که بحدی

استیلا یافته است که در صلوة از اسجود خود میدانند و می بینند

اگر فرضا نفی کنند منتفی نمیگردد محبت اطوار این دولت متمنای

طلاب است از هزاران یکی را اگر دهند صاحب این معامله مستعد

تام المناسبت است محتمل که باندک صحبت شیخ مقتدا جمیع کمالات

او را جذب نماید رابطه را چرا نفی کنند ظهور این قسم دولت

سعادتمندان را میسر است او در جمیع احوال صاحب رابطه را متوسط

خود دانند و در جمیع اوقات متوجه او باشند نه در رنگ جماعه

بیدولت خود را مستغنی دانند و قبله توجه را از شیخ خود منحرف

سازند و معامله خود را برهم زنند دیگر حرفی نوشته والده عزیزان خود

نوشته بودند انا لله و انا الیه راجعون فاتحه خوانده شد

العظیم دفع آن بکند و تکرار معوذتین در این وقت مغتنم است باقی

احوال مستوجب حمد است لله سبحانه الحمد و المنة در ابتدا و علی

کل حال و اعوذ بالله سبحانه من حال اهل النار و فقرا از ضعف [illegible]

نامرادان بتفصیل احوال بر دعوت حضرت حق سبحانه و تعالی ما و شما را

بجاده شریعت مصطفویه علی صاحبها الصلوة و السلام و التحیه

استقامت کرامت فرماید و السلام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] الحمد لله و سلام علی

عباده الذین اصطفی معلوم اخوی اعزی مولانا محمد صالح باد

که محبوب در نظر محب بلکه در نفس الامر [illegible] وقت محبوب است و همه

حال محبوب اگر ایلام فرماید محبوب است و اگر انعام نماید محبوب نزد

اکثر مردم که بدولت محبت مشرف گشته اند در انعام ازدیاد محبت

محبوب است از وقت ایلام او و در هر وقت مساوی است و نزد اقل

عکس این معامله است و ایلام ازدیاد محبت بخش است از انعام

او مقدمه این دولت عظمی حسن ظن است بمحبوب حتی که اگر محبوب

حلقوم محب اجرای سکین نماید و هر عضوی او را از عضو دیگر جدا

ونماز تهجد را از دست ندهند و استغفار سحر را رایگان نگذارند
و بخواب غفلت گوش محظوظ نباشند و بحظوظ عاجله مغرور نگردند
و بذکر موت و اهوال آخرت نصیب جبین دارند و با مجلداران دنیا
معرض باشند و باخرت مقبل بقدر ضرورت بدنیا پردازند و بسیار
اوقات به اشتغال امور آخرت معمور دارند حاصل کلام آنکه دل
باید که از گرفتاری ماسوی آزاد باشد و ظاهر باحکام شرعیه
متحلی و متزین [illegible] کار اینست و غیر ازین همه هیچ باقی احوال
بخیریت والسلام مکتوب [illegible] بمیرزا محمد قلیچ [illegible]
[illegible] نوشته بود [illegible]

[illegible] بعد الحمد والصلوات و تبلیغ دعوات سامیه
صحیفه شریفه که در باب [illegible] نوشته بودند رسید انا لله و انا
الیه راجعون مادام بتوفیق الله سبحانه بقضاء او تعالی راضی شده‌ایم
[illegible] راضی باشند و بدعا و فاتحه مدد و معاون گردند دیگر چه
و خلاصی [illegible] باعث مسرت و فرحت گشت وارد و الم یکبارگی
تسکین یافت لله الحمد والمنة علی ذلک [illegible] جمعیت باطن
نوشته بودند بلی تشتت ظاهر را اثر عظیم است در تفرقه باطن
و چون صورت [illegible] ظاهر شود بکلمه لا حول ولا قوة الا بالله العلی

علی شرف الهلاک بزوال الانعام وهلاک الاحسان سوال آنکه در
بعضی از مکتوبات (ترتیب) نوشته که مقام رضا فوق مقام محبت و مقام
حب است و اینجا می نویسد که این مقام محبت فوق مقام رضاست
توفیق در میان این دو سخن چیست جواب این مقام محبت ورای (مقام)
محبت و مقام حب است چه این مقام مشتمل بر نسبت و اعتبار است
اجمالا و تفصیلا اگرچه آن محبت را محبت ذاتی گویند و آن حب را
حب ذاتی تصور کنند زیرا که اینجا قطع نظر از ملاحظه شیون و
اعتبارات است بخلاف این مقام که از نسبت و اضافات
منزهست کما مر و آنچه در بعضی از مکتوبات اندراج یافته است که
فوق رضا قدم نهادی نیست الا خاتم الرسل را علیه و علیهم و علی آله
کمل الصلوات والتسلیمات مگر عبارات از همین مقام است که مخصوص
به اوست علیه وعلی آله الصلوة والسلام والله سبحانه اعلم بحقایق
الامور کلها باید دانست که کراهت ظاهر منافی رضای باطن نیست
و مرارت صورت منافی حلاوت حقیقت نه زیرا که ظاهر و صورت
عارف کامل را بر صفات بشریت واگذاشته اند تا باقیات کدورات
او که در ابتلا و آزمایش بجا آرند و محق با مبطل ممتزج
بود این ظاهر و صورت عارف کامل با عوام نسبت باطن و

سازد محب را از عین صلاح خود داند و به همه وجوه تصور کند و چون

حصول این حسن ظن که لازمست فعل محبوب را از نظر محب برخاست

[illegible] محبت ذاتی که مخصوص محبت رب العالمین علیه

[illegible] السادات [illegible] است و هم آثار جمیع صفات

[illegible] فعل ایلام محبوبست با تجلی التذاذ [illegible] فعل

[illegible] جانب محبوب چنانچه [illegible] بود از جانب محب فرح

[illegible] نشان [illegible] و جمال محبوب در نظر

[illegible] جمال در نظر او بلکه در واقع و نفس

[illegible] بود [illegible] ایلام و انعام آن

[illegible] الصادق ان یقول [illegible]

[illegible] الحمد لله رب العالمین علی کل حال [illegible] الحامد

[illegible] والضراء [illegible] اکرم [illegible] شکر ازین

[illegible] که در شکر انعام منعم ملحوظ است [illegible]

[illegible] است [illegible] حسن و جمال محمود است سواء کان [illegible]

[illegible] سواء کان انعاما او ایلاما فان [illegible] سبحانه

[illegible] الحمد [illegible] والجمال [illegible]

[illegible] والضراء بخلاف الشکر فانه مع [illegible] الزوال

باید کرد و این دولت نتیجه صحبت است بگفتن و نوشتن راست
نمی‌آید و اگر بنویسید که فهم کنند و کوزی باید بکار خود سرگرم باشند
و باجمیع ملاقات کیفیات احوال را نویسان باشند والسلام

مکتوب بیست و یکم به میرزاده خواجه محمد [illegible] صدور یافته در جواب
مستفسار [illegible] نموده بود [illegible] توحید [illegible] تعبیر [illegible]

بعد الحمد والصلوة و تبلیغ الدعوات بجناب مخدوم زاده مرسانند که
صحیفه شریفه رسید از مطالعه آن فرحت فراوان بحصول انجامید
از شمول نسبت حضور و استیلاء آن اندراج یافته بود محبت یک عبارت
این دولت که شما را میسر شده است از سلاسل دیگر اگر در ده
سال میسر گردد نعمت عظمی شمرند و امر عظیم تصور نمایند شکر این نعمت
بجا باید آورد و چون میدانند که فطرت شما بلند است و بحقیقت
این قسم احوال از غایت عجب مراست اظهار این نعمت نموده
آمده لئن شکرتم لازیدنکم نص قاطع است نوشته بودند پیش گاه
توحید ظهور کردن گرفته است این دولت نیز مبارک باشد باید
قبول این وارد نمایند اما در غلبه این حال آداب شرعیه را نیک مراعات
فرمایند و حقوق نیکی را کما ینبغی بجا آرند و بدانند که این شعبده
بر قشر صدق و محبت بوالعجب استیلاء محبت محبوب است که محبت او جمله

حقیقت او در رنگ جامه‌ای تا ظهور یابد و خود نشناسد شخص
لابس آن جامه و معلوم است که جامه را نسبت با شخص چه مقدار
است همچنین است قصر صورت نظر بحقیقت او این صورت
عارف را به تصرف در رنگ کوه می انگارند و مثل صور بحقائق
خود خیال میکنند لاجرم در مقام انکار می آیند و حرمان کسب مینمایند
والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه

[illegible]

الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی
مکتوب شریف [illegible] بسیار نوادر احوال نوشته بودند موضح
آنجا هیچ بدانند که حضرت حق سبحانه و تعالی چنانچه داخل عالم
نیست خارج عالم هم نیست و چنانچه متصل بعالم نیست عالم
منفصل هم نیست او تعالی [illegible] است اما این صفات دخول و خروج
[illegible] اتصال و انفصال از وی سبحانه مسلوب است [illegible] الذین صفات
[illegible] او سبحانه باید جست و بیرون این صفات او را تعالی
[illegible] است اگر رنگی از این صفات ممتزج است گرفتاری ظلال
[illegible] حاصل است بلکه بصفت [illegible] مجوید و [illegible] گرد می آید طلبت
[illegible] او را [illegible] باید طلبید و اتصال بجوید با نام [illegible]

از بیان تاویل متشابهات قرآن بود که علم آن نصیب علما راسخین است جواب سوال اول هم از جواب سوال دوم دقیق تر است و پوشیده تر و شایان استتار است و منافی ظهور و اظهار علم تاویل متشابهات که مخصوص رسل است علیهم الصلوات والتسلیمات و از متابعان بکمال اقل قلیل را بتبعیت و وراثت ازین علم نصیبی داده اند و در هیچ وقت برقع از جمال شان بر ایشان نکشایند اما امید است که در نشأه آخرت جم غفیر از امتان نیز به تبعیت به این دولت ممتهد کردند انقدر معلوم می شاید که در هیچ وقت نیز بعضی دیگر را در آن وادی آن که باین دولت مشرف سازند اما علم حقیقت معامله نه بود و تاویل را منکشف نه سازند بلکه جایز است که تاویل متشابهات حاصل آید بعض بود اما ندانند که چه حاصل شده زیرا که متشابهات کنایات از معاملات است روا بود که معامله حاصل شود و علم بان معامله میسر نگردد ایشیخ ز یک فرزدی از منتسبان خود مشاهده نموده است به دیگران نا چه رسد سوال شما این معما را میدوار ساخته است ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انک علی کل شیء قدیر والسلام مکتوب سی و هشتم بمید مع مولانا محمد و یا قه در بیان بحث امامت و حقیقت مذهب اهل سنت

بشنود انه غیر از محبوب نه بیند نه بشنود و از هر که لذت و ذوق بگیرد
از انتساب محبوب دارد درین صورت شهود محب کثرت
است لیکن بعنوان وحدت پس فنا درین موطن متحقق نباشد
زیرا که در فنا رفع شهود کثرت بالکل بواسطه استیلای شهود
واحد این فنا نیز مسبب بعدم شهود کثرة ممکنات گفته اند حقیقت
فنا وقتی متحقق شود که کثرت اسما و صفات و شیون و اعتبارات
نیز تمامها از نظر مختفی گردند جز احدیت ذات مجرد تعالی هیچ جز
ملحوظ و منظور نباشد حقیقت تمامی سیر الی الله اینجا جلوه گر گردد
و خلاصی از گرفتاری ظلال بالکلیه در مقام صورت نبندد این
زمان معامله با صل اصول افتد و از زوال به نول رسیده شود و از
علم بعین و از گوش با غوش عروج نموده ابد و وصل عریان متحقق
زیرا که انتم کذا و کذا ام کذا و کذا نیز از رفع اشارت و انهم منهم
سر در کم از آن موطن لب شوان گشاد مخدوم زاده از ما بان آن
... مبطلبند و نمیخواهند که آن عین در علم بگنجد مشکل کار را
چه بگوید و چه ... و انماید و معقول سازد مگر مخدوم زاده
اگر ... معذور دارند و از طلب علم به طلب حال گرایند و سوالی
که مخدوم زاده کرده بودند سوال آخر بلند فطرتی معلوم که سوالی
ارباب احوال
حق الیقین
... ... محمود

میشود و هر یکی در باب نطق و تحریر سخن میراند بضرورت
درین مبحث چند سطر نوشته آمد و حقیقت مذهب اهل سنت
و مذاهب مخالفان بیان نموده شد بجانب اثم راهم علامات
السنة والجماعت تفضیل الشیخین و محبة الختنین تفضیل شیخین
که با محبت ختنین جمع شود از خصایص اهل سنت و جماعت
تفضیل شیخین باجماع صحابه و تابعین ثابت شده است چنانچه نقل
کرده اند از اکابر ایمه که یکی از ایشان امام شافعی است و شیخ ابو
الحسن اشعری میفرماید که تفضیل ابوبکر و عمر باقی امت قطعی است
دار حضرت امیر نیز متواتر ثابت شده است که در زمان خلافت
مملکت خود در حضور جم غفیر بکرده میفرمود که ابوبکر و عمر بهترین
این امت اند چنانچه امام ذهبی گفته است و امام بخاری روایت
کرده که حضرت امیر فرموده است که بهترین مردم بعد از پیغمبر علیه
وعلی آله الصلوة والسلام ابوبکر است پس عمر پس مرد دیگر پس
گفت پسر او محمد بن حنفیه پس تویی فرموده نیستم من مگر یکمردی از
مسلمانان بالجمله تفضیل شیخین از کثرت رواة ثقات بحد ضرورت
و تواتر رسیده است انکار آن یا از راه جهل است یا از راه تعصب
و چون محل انکار نیافت جمعی از ... که از اکابر شیعه است ...

وجماعت وفرقه مذهب مخالفان و دربیان آنکه اهل سنت متوسط اند به

میان افراط و تفریط که روافض و خوارج اختیار کرده اند

و ما یناسب ذلک

بسم الله الرحمن الرحیم بعد الحمد والصلوة و تبلیغ الدعوات مرساند

محبت درویشان و ارتباط و الفت با ایشان و رغبت استماع

سخنان این طایفه علیه و میل باوضاع و اطوار این طایفه

سنیه از اجل نعم خداوندیست جل سلطانه و از اعظم دولها

نهاییست مخبر صادق فرموده است علیه و علی آله الصلوة والسلام المرء مع

من احب [illegible] ایشان با ایشانست و در حرم حرم [illegible] بتطفل ایشانست

توفیق آثار سعادت اطوار فرزندی خواجه شرف الدین حسین

ظاهر ساختند که این اوصاف حمیده در ایشان با وجود تعلقات

صوری جمع است و آنچه پسندیده با وجود گرفتاریهای لاطایل

تحقیق شده سبحانه الحمد و المنه علی ذلک صلاح ایشان موجب صلاح

جمع کثیر است و فلاح ایشان مستلزم فلاح جمع کثیر مشار الیه ظاهر

ساختند که ایشان سخنان نوشته اند و رغبت تمام به استماع

علوم قوم دارند اگر چند کلمه بجناب ایشان نوشته شود بهتر باشد اجابة

للملتمس چند کلمه نوشته شد چون در اوایل از بحث امامت بسیار مذکور

که حق در وسط است و افراط و تفریط هر دو مذموم چنانچه امام احمد
حنبل از حضرت امیر روایت کنند که گفته که حضرت پیغمبر علیه و علی آله
الصلوة والسلام مرا فرموده که در تو مثلی است از عیسی دشمن
داشتند او را یهود تا آنکه بر مادر او بهتان بستند و دوست
داشتند او را نصاری تا آنکه فرود آوردند او را بمنزلی که او نبود
یعنی ابن الله گفتند بعد از آن امیر فرمود هلاک کرده شوند در من دو مرد یکی آنکه
در محبت من افراط نماید و آنچه در من نیست مرا اثبات کند و دیگری
آنکه با من دشمنی نماید و بعداوت بر من بهتان بندد پس حال خوارج
را بحال یهود تشبیه فرموده و حال روافض را بحال نصاری
که هر دو از حق وسط دور طرف افتاده اند خیلی جاهلی باید که اهل سنت
را از محبان حضرت امیر نداند و نسبت ایشان را مخصوص برفضه دارد
محبت امیر رفض نیست تبری از خلفای ثلث رفض است و تبرا
از اصحاب کرام مذموم و ملام امام شافعی میفرماید لو کان حب رفض
حب آل محمد فلیشهد الثقلان انی رافض یعنی حب آل محمد رفض
نیست چنانچه جاهلان می پندارند و اگر همین حب را رفض گویند پس رفض
مذموم نیست زیرا که ذم رفض از راه تبری دیگران می آید نه از
راه محبت ایشان پس محبان اهل بیت رسول علیه و علیهم الصلوة

اختیار تفضیل شیخین قایل گشت و گفت که چون علی شیخین را بر خود
تفضیل داده من هم بتفضیل ایشان اقرار دارم و بی تفضیل میدهم و اگر او تفضیل
نمیداد من هم تفضیل نمیدادم گناه است که من دعوی محبت حضرت علی
نمایم و با او مخالفت کنم و چون در زمان خلافت حضرات ختنین
ظهور فتن و اختلال در امور مردم بسیار شده بود و بدلهای
مردم ازین راه کدورت پیدا گشته و عداوت و کینه در میان
مسلمانان استیلا یافته بضرورت محبت ختنین نیز از جمله شرایط
سنت و جماعت اعتداد نموده آمد تا جاهلی ازین راه سوء ظن
باصحاب خیر البشر علیه و علی آله الصلوة والسلام و بغض و عداوتی
حاصل نیارد پس محبت حضرت امیر شرط تسنن آمد و آنکه این محبت
ندارد از اهل سنت خارج گشت و خارجی نام یافت و آنکه در محبت
امیر طرف افراط اختیار کرد و زیاده از آنچه شاید بوقوع آورد و
غلو در آن محبت نمود سب و طعن اصحاب خیر البشر علیه و علی آله
الصلوة والسلام زبان گشود و ترک طریق صحابه و تابعین و سلف
صالحین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین کرد رافضی نام یافت
پس اهل سنت متوسط اند در میان افراط محبت امیر و میان
تفریط او محبت که روافض و خوارج اختیار کرده اند و شک نیست

ساخته اند و الذ بذکر کرده این فقیر که عالم بود بعلم ظاهری و بعلم باطن
درا کثر اوقات ترغیب محبت اهل بیت میفرمود ند و میفرمود
که این محبت را در سلامتی خاتمه مدخلیتی است عظیم که رعایت
آن باید نمود و در مرض موت ایشان این فقیر حاضر بود چون معامله
ایشان باخر رسید و شعور از این عالم کم ماند فقیر در ان وقت
سخن ایشان را با ایشان داد و از ان محبت استفسار نمود و درا ن
بیخودی فرمودند که غرق محبت اهل بیتم شکر خدا جل وعلی در ان وقت
بجا آوردم پس محبت اهل بیت سرمایه اهل سنت است مخالفان
از این معنی غافلند و از محبت متوسط ایشان جاهل جانب افراط
را اختیار کرده اند و ما ورا افراط را تفریط انگاشته حکم بخروج
نموده اند و مذهب خوارج انگاشته اند درمیان افراط و تفریط
حد وسط که مرکز حقیقت و موطن صدق است نصیب اهل سنت
گشته است شکر الله تعالی سعیهم نه محبت که خوارج را اهل سنت
گشته اند و استیصال دشمنان اهل بیت ایشان نموده اند
در مذهب در ان وقت نامی و نشانی نبوده و اگر بود حکم عدم
داشت کسی که بزعم خام بمحبت ایشان اهل سنت را بغض تصور کند و اهل
سنت را در بغض ... عجب است که محبان سنت را

والتسليمات اهل سنت باشند و فی الحقیقه گروه اهل بیت
هم ایشانند باشند نه شیعه که دعوی محبت اهل بیت رسول می
نمایند علیه و علیهم الصلوة والسلام و خود را از گروه اهل بیت می
گیرند اگر بر محبت اهل بیت اقتصار نمایند و بری از دیگران نکنند و توقیر
و تعظیم جمیع اصحاب پیغمبر علیه و علیهم الصلوات والتحیات بجا
آرند دوست داران ایشان را بر محامل نیک محمول دارند داخل اهل سنت
و جماعت باشند و از خوارج و روافض بیرون بوند زیرا که عدم
محبت اهل بیت خروج است و بری اصحاب رفض و محبت اهل بیت
با تعظیم و توقیر جمیع اصحاب کرام تسنن بالجمله منافی خروج و رفض
بغض بعض اصحاب پیغمبر است علیه و علیهم الصلوات والتحیات و بنا
بر حب اصحاب او علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات
عاقل منصف هرگز بغض اصحاب را بر حب ایشان نخواهد گزید و
پیغمبر همه را دوست خواهد داشت علیه و علیهم الصلوات والتحیات
قال علیه الصلوة والسلام من احبهم فبحبی احبهم و من ابغضهم
فببغضی ابغضهم بر سر اصل سخن رویم و گوییم چگونه عدم محبت اهل
بیت در حق اهل سنت گمان برده شود که آن محبت نزد این بزرگ
واران جزو ایمانست و سلامت خاتمه را بر رسوخ آن محبت مربوط

علی آله الصلوة والسلام وکرام صحابان او را علیه و علیهم الصلوة والسلام مع ذلک محق [illegible] بگویند و مبطل را بیطلان اما نسبت

او را از هوا و هوس و عصبیت ازیند و رای و اجتهاد جواد میسازند رافضی از اهل سنت وقتی خشنود کردند که اهل سنت نیز در رنگ

ایشان از ذکر اصحاب کرام تبره نمایند و سوء ظن باین اکابر دین حاصل کنند چنانچه خشنودی خوارج مربوط بعداوت اهل

بیت است و منوط بغض آل محمد علیه و علیهم الصلوات و البرکات ربنا لا تزغ قلوبنا بعد از هدیتنا و هب لنا من لدنک رحمة انک انت

الوهاب نزد اکابر اهل سنت رحمهم الله تعالی بعضی اصحاب پیغمبر علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات در وقت منازعات

و محاربات یکدیگر سه گروه بوده اند جمعی بدلیل و اجتهاد حقیقت جانب دیگر را یافته و طایفه دیگر متوقف بوده اند هیچ جانب را

بدلیل ترجیح نداده چنانکه امام شافعی در تاریخ خود تصریح باین فرموده بکی از اکابر صحابه [illegible] متوقف بوده اند مسعد

ابی وقاص و عبد الله بن عمر رضی الله عنهما قسمی نموده پس بر طایفه اول نصرت جانب اول واجب آمد که موافق اجتهاد

ایشانست و بر طایفه دوم نصرت جانب مخالف ایشان لازم آمده

از خوارج بشمرند که افراط محبت خارند و گاهی نفس محبت را
از بین بزرگواران احساس نموده ایشان را روافض بیدانند لهذا
ایشان از جهالت خود اولیا عظام اهل سنت را که دم از
محبت اهل بیت بزنند و اظهار حب ال محمدی نمایند علیه و علیهم
الصلوات والتسلیمات روافض می انگارند و بسیار برا این علما
کدام اهل سنت که منع از افراط آن محبت می نمایند و در تعظیم
توقیر حضرات خلفا ثلثه میکوشند خوارج میدانند و ایمی هزار روا
ازین حرفهای نامناسب ایشان اعاذنا الله سبحانه من افراط
تلک المحبة و تفریطها از افراط محبت است که تبری از خلفا ی
ثلث و غزات ایشان را شرط محبت داشته اند انصاف باید نمود که این
چه محبت است که شرط حصول ان تبری از حبیبان پیغمبر بود
علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات و سب و طعن اصحاب خیر
البشر باشد علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات والتحیات کما
اهل سنت همین است که با محبت اهل بیت تعظیم و توقیر جمیع اصحا
اسرور میناید علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات و هیچ یکی را
ازینها با وجود منازعات و مخالفات یکدیگر بدی یاد نمیکنند
آنها را و تعصب دور میدارند از جهت تعظیم صحبت پیغمبر را علیه

می نمایند و جهود و بحقیقت جانب امیر قایل لیکن اهل سنت بنا بر
از اطلاق لفظ خطا که ناشی از تاویل است در حق محاربان
امیر تجویز میکنند و نیز از طعن و تشنیع ایشان نگاه میدارند
و محافظت حق صحبت خیر البشر می نمایند علیه و علیهم الصلوات
والتسلیمات که آنسرور فرموده علیه و علی آله الصلوة والسلام
اللهَ اللهَ فی اصحابی اللهَ اللهَ فی اصحابی لا تتخذوهم غرضا یعنی از خدا
جل شانه از خدا بترسید جل سلطانه در حق اصحاب من از برای تاکید این
کلمه را تکرار فرموده بگیرند اصحاب مرا نشانه تیر ملامت خویش و
نیز فرموده اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم یعنی اصحاب من
بچون ستارها اند بهر کدام ایشان که اقتدا کنید راه یابید و احادیث
دیگر هم در باب تعظیم و توقیر جمیع صحابه بسیار آمده اند پس همه را عزیز
و مکرم باید داشت و زلات ایشان را بمحامل نیک حمل باید نمود این
مذهب اهل سنت درین مسئله و رفضه درین باب غلو مینمایند
و محاربان امیر را تکفیر میکنند و با نواع طعن و اقسام شتم ایشان
را بهانه خود را آلوده میسازند اگر مقصود ظهور حقیقت جانب
امیر است و اظهار خطای محاربان او پس آنچه اهل سنت اعتراف
کرده اند کافیست بحد عدالت و اعتراف سب و طعن آنها

که مودا را اجتهاد اهل سنت و بر طایفه سیوم توقف لازم است
و ترجیح یکی بر دیگری خطا پس هر سه فرقه بمقتضای اجتهاد خود
عمل نمودند و آنچه بر ایشان لازم و واجب بود بجا آوردند پس ملامت
چه گنجایش دارد و طعن چه مناسب بود امام شافعی فرماید و
نیز منقول است از عمر عبدالعزیز تلک دماء طهر الله عنها ایدینا
فلنطهر عنها السنتنا ازین عبارت مفهوم میشود که حقیقت
یکی و خطای دیگری هم بر لب نباید کشود و همه را بخیر بنیکی یاد
باید نمود و هم چنین در حدیث نبوی آمده است علیه وعلی آله
الصلوة والسلام اذا ذکر اصحابی فامسکوا یعنی چون اصحاب من
ذکور کردند و از منازعات ایشان یاد کرده شود شما خود را امکان
دارید یعنی یکی را بر دیگری اختیار نکنید لیکن جمهور اهل سنت بدلیلی
که بر ایشان ظاهر شده میگویند که حقیقت در جانب امیر بوده و
مخالف او را خطا نموده لیکن این خطا چون خطای اجتهادی
از ملامت و طعن دور است و از تشنیع و تحقیر پاک و هم از
حضرت امیر منقول است که فرموده که برادران ما بر ما باغی گشتند
اجتهاد کافر اند و نه فاسقان زیرا که ایشان را تاویلی است که منع
کفر و فسق میکند پس اهل سنت و رفضه هر دو بخطیه محاربان امیر

که اهل بیت پیغمبر را علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات در رنگ جمعی تصور کرده اند و ایشان را نیز دشمنان ابی بکر و عمر خیال نموده
این جماعه بحکم تقیه گوارند اکابر اهل بیت را منافق و مخادع انگاشته اند و حکم کرده اند که حضرت امیر سی سال بحکم تقیه با خلفای ثلث
صحبت بنفاق داشته و بنا حق تعظیم و توقیر ایشان مینموده
عجب معامله است اگر محبت اهل رسول بواسطه محبت رسول است
علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات باید که دشمنان رسول را
نیز دشمن باشند و سب و لعن اینها بیشتر از سب و لعن دشمن
اهل بیت کنند بهتر که ابو جهل را که دشمن رسول است علیه و علی اله
الصلوات و التحیات و انواع ازار و جفاها بپیغمبر ان
سرور رسانیده علیه و علی اله الصلوة و السلام و از ین جماعه کم شنیده
است که سب و لعن او کرده باشند و در مساوی او زبان
کشاده و ابو بکر صدیق را که احب الرجال الی رسول الله است
علیه و علی اله الصلوة و السلام بزعم فاسد خود دشمن اهل بیت
تصور نموده بسب و طعن او زبان درازی مینمایند و امور
نامناسب باو منتسب می سازند این چه دیانت و تدین است
خدا انکند جل شانه که ابو بکر و عمر و سائر صحابه کرام با اهل بیت

نموده اند یافته میشود چه دوری است که رفضه اختیار آن نموده
اند و شتم اصحاب پیغمبر علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات دین
و ایمان خود تصور نموده عجب دینی است که سب جانشینان
پیغمبر علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات جزو اعظم او ست
طوایف مبتدعان هر کدام بدعتها اختیار کرده اند و از اهل سنت
و جماعت جدا شده در میان جمیع آن طوایف فرقه خوارج و روافض دور
از معامله اند و از حق بسیار افتاده اند جمعی که سب و لعن اکابر دین
را جزو اعظم ایمان خود تصور کنند از حق چه نصیب خواهند داشت
روافض که دوازده فرقه اند همه تکفیر اصحاب پیغمبر علیه و علیهم الصلوات
والتسلیمات مینمایند و سب خلفاء راشدین را عبادت میدانند
این جماعت از اطلاق لفظ رفض بر خود با تحاشی مینمایند و روافض
غیر خود را میدانند که در احادیث وعید با در حق رفضه آمده
است که شکی اصحاب رفضه هم اجتناب مینمایند و تبری از اصحاب
پیغمبر علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات والتحیات میکردند
هندوان هندوستان نیز خود را هندو میگویند و از لفظ کفر تحاشی
میکنند و خود را کافر نمیدانند و کفار تا کسان دار حرب را می انگارند
فقط نمیدانند که به حیثیت کفار اند و حقیقت کفر متحقق در اینها

خلیفه باشند و ترتیب خلافت برحق باشد و مخالفان انکار حقیت خلافت خلفا ثلثه نمیمایند و خلافت ایشانرا بغصب و تغلب منتسب می سازند و امام برحق غیر از امیر دیگری را نمیدانند و بعضی که از امیر بجلفای ثلث حال واقع شده بود در تقیه حمل میکنند و در میان اصحاب کرام خیر الانام علیه و علیهم الصلوة والسلام صحبت نفاق می انگارند و در مدارات یکدیگر را مخادع تصور مینمایند زیرا که بزعم اینها موافقان امیر بمخالفان او بحکم تقیه البته صحبت نفاق داشتند و خلاف آنچه در دلهای ایشان بود زبان ظاهر می ساختند و مخالفان نیز چون بزعم ایشان اعدا امیر بودند و دوستان امیر بودند باینها نیز بنفاق آشنای میکردند و معادات را بموالات وا مینمودند پس بزعم ایشان جمیع اصحاب پیغمبر علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات منافق و مخادع بودند و بنفاق خلاف آنچه در باطن بود ظاهر میکردند پس باید که نزد اینها بدترین امت اصحاب کرام باشند و بدترین صحبتها صحبت خیر البشر علیه و علی آله الصلوة والسلام که این اخلاق ذمیمه از آنجا ناشی شده است و بدترین قرون قرن اصحاب باشد که پر از نفاق و عداوت و بغض و کینه بود و حال آنکه حضرت حق سبحانه و تعالی در کلام مجید خود ایشانرا رحماء بینهم میفرماید ... سبحانه

رسول علیه و علی آله الصلوة والسلام دشمن بودند و بغض و
عداوت با آل محمد داشته باشند این بود ولشان بی انصافان
کالسکی دشمنان اهل بیت را سب کنند و تعیین اسامی اکابر صحابه
نمایند و سوء ظن به بزرگان دین پیدا نمایند ازین زمان درین باب
مخالفت ایشان با اهل سنت مرتفع میگردد چه اهل سنت نیز
دشمنان اهل بیت را دشمن اند و بطعن و تشنیع ایشان قایل
از جوینی اهل سنت است که شخص معین را که بانواع کفر مبتلا
بود با احتمال اسلام و توبه حینی میگویند و اطلاق لعن روی یا تجویز
نمیکنند بکافران علی الاطلاق لعنت تجویز میکنند اما در کافر معین
~~تجویز نمیکنند در کافران علی الاطلاق لعنت تجویز میکنند اما بر کافر~~
~~معین تجویز لعن نمیکنند~~ تا زمانیکه سوء خاتمه او بدلیل قطعی معلوم شود
و روافض بی تحاشی ابوبکر و عمر را رضی الله عنهما لعن میکنند و
اکابر صحابه را سب و طعن مینمایند هداهم الله سبحانه سواء الصراط
درین مبحث در دو مقام اختلاف عظیم است میان اهل سنت
و مخالفان مقام اول آنکه اهل سنت بحقیت خلافت خلفاء اربعه
اهم ... که اخبار
قائلند و هر چهار از مغیبات است الخلافة بعدی ثلثون سنة و این
مدت بخلافت حضرت امیر تمام شده پس مصداق این حدیث هر چهار

فرموده اند که در احکام سه هزار احادیث وارد شده است

بعض سه هزار از احکام شرعیه بآنست ثابت شده است از آن

۲۳ هزار روایات منفرد روایت ابوهریره بثبوت پیوسته است پس طعن

او طعن نصف احکام شرعیه باشد و امام بخاری گوید که راویان

ابی هریره زیاده از هشتصد اند از اصحاب کرام و تابعین یکی از

ایشان ابن عباس است و ابن عمر نیز از وی روایت کنند و هم چنین

جابر بن عبد الله و انس بن مالک از رواة اوست و حدیثی که آن

حضرت امر نقل میکنند در طعن ابی هریره الحدیث مفرشتین چنانچه علما

تحقیق آنرا نموده اند و حدیث دعا آن سرور علیه و علی آله الصلوة

والسلام مر ابی هریره را بفهم و علما معروف است قال ابو هریره حضرت

مجلس رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله الصلوة و السلام

و سلم قال من یبسط ثوبه حتی اقبض فیه مقالتی فیضمها الیه

ثم لا ینسا ما فبسطت بردة کانت علی فقبض رسول الله صلی الله

تعالی علیه و علی آله و سلم مقالته فضممتها الی صدری فما نسیت بعد

ذلک شیئا این بحر ذرعم خود شخص بزرگ دین را دشمن میپندارد

و طعن در حق او جایز داشتن از انصاف دور است این همه کلمات

از اغلاط محبت است که از کثرت سواد ربقه ایمان بیرون انداخته

ن معتقدات ایشان است هرگاه سابقان این امت را باین اخلاق ذمیمه
متصف سازند لاحقان چه خیریت خواهند یافت این طایفه
مگر آیات قرآنی و احادیث نبوی را که در فضل صحبت خیر البشر علیه و علی
آله الصلوة والسلام و در فضیلت اصحاب کرام او علیه و علیهم الصلوة
والسلام و در خیریت این امت وارد شده اند ندیده اند و یا دیده اند
و بآن ایمان نیاورده اند قرآن و احادیث به تبلیغ اصحاب کرام بما رسیده
است چون اصحاب مطعون باشند دینی که از راه ایشان بما
رسیده است نیز مطعون خواهد بود نعوذ بالله سبحانه من ذلک
مقصود این جماعه مگر ابطال دین است و انکار شریعت بصورت
اظهار محبت اهل بیت رسول مینمایند و بحقیقت ابطال بعثت
او علیه و علی آله الصلوات والسلام میکنند کاشکی امیر و موافقان
امیر را مسلم میداشتند و بداغ تقیه که از صفات اهل مکر و نفاق
است متهم نمیساختند جماعه از موافقان امیر را با از مخالفان
او که سی سال باید بکر صحبت به نفاق دارند بمکر و خداع زندگانی
نمایند چه خیریت در ایشان خواهد بود و ایشان چگونه شایان اعتبار خواهند
بود ابوهریره رضی الله تعالی عنه را طعن میکنند و نمیدانند که در
طعن او نصف احکام شرعیه مطعون میگردد چنانکه علما مجتهدین

یا یک روز یا دو روز روزا اگر تجویز نموده اند گنجایش دارد تا سی سال
روا اند این صفت جبانت اثبات نمودن و مصر بر تقیه بودن را بسیار شنیع
بسیار شنیع است اصرار بر معزم [illegible] کبیره گفته اند و اصرار بر صغیره
از صفات ارباب نفاق و اصحاب نفاق چه خواهد بود کاش اینها
این امر را فهمند از تقدیم شیخین گریخته اند که مستلزم امامت ایشان است
و تقیه اختیار کرده اند اگر شناعت صفت تقیه را که از صفات
ارباب نفاق است میفهمیدند هرگز تجویز آن نمیکردند و از تحویل به
اهون را اختیار مینمودند بلکه گویم در تقدیم شیخین هیچ امامت
امیر نیست چه حقیقت خلافت امیر بحال خود است که درجه ولایت و رشد
هدایت و ارشاد او کرم الله تعالی وجهه بحال خود و در اثبات تقیه تنقیص
و توهین لازم است چه این صفت از خصایص ارباب نفاق است
و از لوازم اصحاب مکر و خداع مقام دوم آنکه اهل سنت شکر الله
تعالی سعیهم مشاجرات و منازعات اصحاب خیر البشر را علیه و علیهم
الصلوات والتسلیمات بر محامل نیک محمول میدارند و از
هوا و تعصب دور میدانند زیرا که نفوس ایشان در صحبت خیر
البشر علیه و علیهم الصلوات والتحیات مزکی شده بود و سینهای
ایشان از عداوت و کینه پاک گشته غایة ما فی الباب هر کدام

اگر فرضا تقیه در حق امیر تجویز نمودہ اید چه خواهد گفت در اقوال
امیر که بطریق تواتر در افضلیت شیخین منقول گشته اند و هم
چنین کلمات قدسیه او که در حق خلافت و مملکت خود و در حقیت
خلفای ثلث صادر شده چه تقیه همین قدر است که حقیت
خلافت خود نماید و بطلان خلافت خلفای ثلث را ظاهر نسازد
اما اظهار حقیت خلافت خلفاء ثلث و بیان افضلیت شیخین
از سبب ملاحده و ماهیات آن تقیه که محلی غیر از صدق و صواب
ندارد و به تقیه رفع آن صورت نبندد و ایضا احادیث صحیح که
بحد شهرت رسیده است بلکه متواتر المعنی گشته که در افضلیت
حضرات خلفای ثلث و غیر ایشان وارد گشته و جمعی را از ایشان
به جنت ساخته اند ان احادیث را چه جواب خواهد گفت زیرا که
تقیه در حق حضرت پیغمبر علیه و علی آله الصلوة والسلام محرم است
و چه تبلیغ بر پیغمبران لازم است علیهم الصلوات و التسلیمات و
ایضا آیات قرآنیه که در مدح ایشان وارد گشته اند تقیه آنجا متصور نیست
حضرت حق سبحانه و تعالی ایشان را انصاف دهاد معلوم ارباب
عقول است که تقیه از صفات جبن است با اسد الله نسبت
دادن نامناسب است بحکم بشریت صفت تقیه در یک ساعت باد و

کرد و اینها هیچ کدام اینها را چلپی رد نکرده نه امیر و نه یزید صحیح بخاری
که اصح کتب است بعد کتاب الله و شیعه نیز بزبان اعتراف دارند
فقیر از احمد تتوی که از اکابر شیعه بوده شنیدم که میگفت کتاب
بخاری از اصح کتب است بعد کتاب الله اینجا روایات هم از
بوجوه
موافقان امیر است و هم از مخالفان امیر و مخالفت و موافقت امیر
حدیث
مدار راجح نداشته است چنانچه از امیر روایت کند از معاویه نیز روایت
دارد اگر شائبه طعن در معاویه در روایت معاویه بودی هرگز در کتاب
خود احادیث او را درج نکردی و همچنین در سلسله [illegible] احادیث
بوده هیچ یکی باین وجه در روایت حدیث فرق نکرده است و
مخالفت امیر را سبب طعن نساخته باید دانست لازم نیست که امیر
کرم الله وجهه در جمیع امور خلافیه محق باشند و مخالفت ایشان
خطا هر چند در امر محاربه حق بجانب امیر بود و نیز اکثر است که در احکام
خلافیه صدر اول تابعین و ائمه مجتهدین مذهب غیر امیر را اختیار
کرده اند و حکم بمذهب امیر نکرده اگر حق بجانب امیر متعین بودی
بر خلاف آن حکم نکردندی قاضی شریح که از تابعین است و
صاحب اجتهاد بوده است بمذهب امیر حکم نکرده و شهادت امام
حسین را علیه الرضوان بواسطه نسبت بنوت منظور نداشته

را ناشی و اجتهاد بوده و در حق مجتهد را عمل بموافق رای خود
واجب بضرورت شد در بعض امور مخالفة الآراء آنی مخالفت و
فتن چرا مستلزم گشت دهر یکی را تقلید رای خود صواب آمد
پس مخالفت شان در ینک موافقت برای حق بوده نه برای نفسی
هوا و هوس نفس اماره و مخالفان محاربان حضرت امیر را
تکفیر میکنند و انواع طعن و تشنیع در حق محاربان تجویز می
نمایند هرگاه اصحاب کرام در بعض امور اجتهادیات با سرور عالم علیه
و علیهم الصلوات والتسلیمات مخالفت کرده اند و مخالفت سرور را
سرور علیه و علی آله الصلوة والسلام حکم نموده اند و آن خلافات
ایشان مذموم و ملام نبود چه وجه منع آن با وجود نزول وحی باشد
مخالفت با امیر در امور اجتهادیه چرا کفر باشد و مخالفان
چرا مطعون و ملام باشند و محاربان امیر چه قسم بدتر را اسلام
و از اعلای اصحاب اند بعضی از ایشان مبشر بجنت بکفر
و تشنیع ایشان که مدام اسلام نسبت کرده کلمه تخرج من
افواههم قریب بنصف دین و سنیت را از دست
داده ایشان تبلیغ کرده باشند اگر ایشان مطعون باشند
اعتماد بر شعار دین چه حد خواهد بود این بزرگواران مطعون باشند
چه

و حبیبهٔ مقبولهٔ او علیه و علی آله الصلوة والسلام پس این چنین بجهت بسیاری
دا بغیر آن نبود و مکرر اکثر طعامهای بهشت مخصوص بود و عنایت مخصوص
واهل اهل عبا حضرت پیغمبر و حضرت امیر و حضرت فاطمه و حضرت امامین
راضی میکرد علیه و علیهم الصلوة والتسلیمات شبها خواب می‌بیند که
بهشت پیغمبر و حاضر است علیه و علی آله الصلوة والسلام پیغمبر
ایشان عرض سلام میکنند و متوجه پیغمبر میشوند و دو جانب دیگر دارند
در بین اثنا پیغمبر فرمود که من طعام در خانه عایشه میخوردم هر که مرا طعام
فرستند بخانه عایشه فرستد این زنان پیغمبر دریافت که بسبب عدم
توجه شریف ایشان آن بوده که پیغمبر حضرت صدیقه با دیگران طعام
شریک میساخت بعد از آن حضرت صدیقه را بلکه سایر ازواج مطهره را
که همه اهل بیت اند شریک میساخت و بجمیع اهل بیت توسل مینمود
پس پیغمبر دریافت که آنحضرت پیغمبر علیه و علی آله الصلوة والسلام از
راه حضرت صدیقه بسیار زیاده از زنان دارد و اینست که از راه حضرت امیر
بر سد بر عقلای صاحب انصاف این معنی مخفی نیست آری این به
تقدیر یست که محبت حضرت امیر و تعظیم او بواسطه تعظیم محبت پیغمبر
باشد علیه و علی آله الصلوة والسلام و بواسطه قرابت او علیه و علی آله
الصلوة والسلام و اگر محبت امیر را استقلالا اختیار کنند و جب

مجتهدین بقول قاضی شریح عمل نموده‌اند و شهادت پسر را
برای پدر تجویز کرده‌اند و در مسایل دیگر هم اختیار اقوال غیر امیر که مخالف
رای امیر بوده است بسیار است و تتبع منصف محقق بخواهد بود
تفصیل آن اطالت می‌طلبد پس بر مخالفت امیر که جایش اعراض
باشد و مخالفان مطعون و ملام باشند حضرت عایشه رضی
الله تعالی عنها که حبیبهٔ حبیب رب العالمین بوده است و تا لب
گور مقبوله و منظوره او علیه و علی آله الصلوة والسلام بوده و
حضرت پیغمبر مرض موت را در حجرهٔ او بسر برده و در کنار او جان داده
و در حجرهٔ مطهرهٔ او مدفون گشته مع ذلک الشرف حضرت صدیقه
عالمه و مجتهده بوده است و پیغمبر علیه و علی آله الصلوة والسلام
بیان شطر دین را باو حواله داشته و اصحاب کرام در مشکلات
احکام رجوع باو می‌نموده‌اند و حل معضلات از وی می‌جستند پس اینچنین
صدیقه مجتهده را بواسطه مخالفت حضرت امیر مطعون ساختن
و دشنام ناشایسته را بوی نسبت نمودن بسیار نامناسب
است و دور از ایمان به پیغمبر است علیه و علی آله الصلوة والسلام
حضرت ابی بکر [illegible] حضرت پیغمبر است و پدر عم اوست حضرت صدیقه
زوجهٔ مطهرهٔ اوست علیه و علی جمیع اهل بیته الصلوة والسلام

باختیار خود منصب خلافت را گذاشتند و هیچ یکی ترک حظی نکرده اند
و همان طلحه است که پدر خود را بواسطه سودا و بیماری نسبت به هجر
علیه و علی آله الصلوة والسلام ازوی بوجود آمده بود کشته است
و سر او را در ملازمت بسرور آورده و در قرآن مجید ثنا او بعین عمل
آمده و همان زبیر است که مخبر صادق علیه و علی آله الصلوة والسلام قاتل
او را وعید بدوزخ فرموده حیث قال علیه و علی آله الصلوة والسلام قاتل
الزبیر فی النار طاعن و لاعن زبیر از قاتل او هیچ کمی ندارد فالحذر ثم
الحذر ثم الحذر الحذر عن طعن اکابر الدین و ذم کبراء الاسلام الذین
بذلوا جهدهم فی اعلاء کلمة الاسلام و نصرة سید الانام و انفقوا اموالهم
لتائید الدین باللیل والنهار و فی السر والجهار و ترکوا لحب الرسول عشائرهم
و قبائلهم و اولادهم و ازواجهم و اوطانهم و مساکنهم و عیونهم و هجروهم
و اشیاخهم و احبارهم و آثروا نفس الرسول علیه و علیهم الصلوة
والسلام علی انفسهم و اختاروا محبته علی محبتهم و محبت اموالهم و
ذریاتهم هم الذین قالوا الشرف الصحبة و فازوا فی صحبته بدرک سر النبوة
و شاهدوا الوحی و تشرفوا بحضور الملائکة و الخوارق والمعجزات
حتی صار غیبهم شهادة و علمهم عیانا و اعطوا من الیقین ما لا یعطی لاحد
بعدهم حتی لا یبلغ انفاق غیرهم مثل احد ذهبا مبلغ انفاق مدهم و لا نصیفه

حضرت پیغمبر را و بدان مدخل نمیدهد از بحث خارج است و غایت مخالفه

بغرض ابطال دین و هدم شریعت می خواهد که بی توسط

حضرت پیغمبر علیه و علی آله الصلوة والسلام راهی اختیار کند و از

محمد تجلی گرا بدین سو حیث الکفر و محض الزندقة و علی الله هو بری از رست

وا از کار او در آثار دوستی اصحاب پیغمبر و اصهار و اختان او

علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات بواسطه دوستی پیغمبر است علیه و

علی آله الصلوات والتحیات و تعظیم ایشان بواسطه تعظیم و تکریم او

علیه و علیهم الصلوات والتحیات قال علیه و علی آله الصلوة والسلام

من احبهم فبحبی احبهم و همچنین کسی که با ایشان دشمنیست بدشمنی پیغمبر

دشمن است کما قال علیه الصلوة والسلام من ابغضهم فببغضی ابغضهم

یعنی محبت که باصحاب من متعلق شده است همان محبت است که بمن

تعلق گرفته است و همچنین بغض ایشان همان بغض است که بمن متعلق

گشته است طلحه و زبیر رضی الله تعالی عنهما از کبار اصحاب اند و از عشره

مبشره بجنت اند طعن و تشنیع ایشان نامناسب است و لعن و طرد

ایشان عاید بلاعن و طارد همان طلحه و زبیر اند که حضرت فاروق

خلافت را بعد از خود در میان شش نفر شوری کرده است و طلحه و زبیر را

داخل آنها ساخت و بر ترجیح یکی بر دیگری دلیل واضح نیافته طلحه و زبیر

والتسلیمات خلاف کرده اند و مخالفت رای پیغمبر و علیه
علیهم الصلوات والتحیات حکم نموده و باوجود قول و حی
دیگر خلاف ایشان نایمده و باختلاف ایشان وحی نازل گشته
چنانچه گذشت اگر این اختلاف نامرضی و نامقبول حق بودی
جل سلطانه البته منع آن امدی و بر اختلاف کننده کان وعید نازل
گشتی می بینی چنانچه گروهی در مکالمه حضرت پیغمبر علیه وعلی آله الصلوة و
السلام رفع صوت مینمودند چگونه منع از صوت آمد و وعید
بران رفع صوت گشت قال الله تعالی یا ایها الذین امنوا لا ترفعوا
اصواتکم فوق صوت النبی ولا تجهروا له بالقول کجهر بعضکم لبعض
ان تحبط اعمالکم وانتم لا تشعرون ودر اسارای بدر اختلاف عظیم
واقع شده بود حضرت فاروق وسعد معاذ حکم بقتل آن
اساری نموده بودند و دیگران بتخلیص و فدیه حکم کرده بودند
ومقبول رای پیغمبر علیه و علی آله الصلوات والتحیات حکم به
تخلیص و فدیه بود و مواضع اختلافات دیگر بسیار است از این
قبیل است اختلافی که در اتیان به قرطاس نموده بودند که پیغمبر
علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات در مرض موت طلب قرطاس
فرموده بودند تا بنویسد چیزی که بعد ازو گمراه نشوند و بعضی
نموده بودند که برای ایشان چیزی بنویسد چیزی کنند قرطاس بیاید

وهم الذين اثنی الله تعالی علیهم فی القرآن المجید ورضی عنهم ورضوا عنه ذلك مثلهم فی التوراة ومثلهم فی الانجیل کزرع اخرج شطأه فآزره فاستغلظ فاستوی علی سوقه یعجب الزراع لیغیظ بهم الکفار سمی الله تعالی غایظهم کافرا فلیحذر عن غیظهم کما یحذر عن الکفر والله سبحانه الموفق جماعتی که اجتهادی نسبت را بآن سرور علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات درست کرده باشند ومقبول ومنظور او علیه وعلی آله الصلوات والتحیات گشته اگر در بعض امور بایکدیگر مخالفت کنند وشاجرت نمایند وبرای اجتهاد خود عمل نمایند مجال طعن واعتراض نیست بلکه حق وصواب دران موطن اختلاف وعدم تقلید رای خود است امام ابو یوسف را بعد از وصول بدرجه اجتهاد تقلید امام ابو حنیفه رضی خطاست وصواب تقلید رای خود است امام شافعی را در مذهب خود در هر صحابی که باشد خواه صدیق باشد خواه عمر رضی الله عنهما برای خود تقدیم نمیدهد وعمل برای خود اگرچه مخالف قول صحابی باشد صواب میداند که مجتهد است واگنجایش مخالفت آن از است از اصحاب بایکدیگر مخالفت نمایند چرا مطعون باشند باآنکه گویم اصحاب کرام در امور اجتهادیه بآن سرور علیه وعلیهم الصلوات

ریخ استنباط آن بوده باشند و امرا نبوی نه اکر برای وجوب

در تبلیغ آن مبالغه فرمودی و بمجرد اختلاف اعراض از

سوال حضرت فاروق دران وقت گفته اهجر استفهموه

چه هر جواب حضرت فاروق شاید دران وقت فهمیده باشد که این

کلام از ایشان بواسطه وجع بی قصد و اختیار واقع شده است

چنانچه از لفظ اکتب مفهوم و متوهم میشود چه آنسرور گاهی چیزی

ننوشته است و نیز فرموده لن تضلوا بعدی که هر گاه دین کامل

شده باشد و نعمت تمام گشته و رضاء مولا بان پیوسته ضلالت

بعد آن چه صورت خواهد داشت و در یک ساعت چه خواهد نوشت

که دفع ضلالت کند آنچه در بیست و سه سال نوشته شده است اگر

کافی نیست که دفع نمیکند در یک ساعت با وجود شدت مرض چیزی

نوشته دفع ضلالت نماید ازینجا حضرت فاروق دانسته باشند

که این کلام بنابر بشریت بی قصد ایشان بر زبان رفته است تحقیق

این معنی نکنید و بتجدید استفسار آن نمایند و درین اثنا سخن

اختلاف بلند گشت حضرت پیغمبر فرمودند که برخیزید و می گفتند

نکنید که نزاع در حضور پیغمبر مستحسن نیست دیگر از ان مقوله سخن

نفرمودند و از دوات و قرطاس یاد نکردند باید دانست که اختلاف

آورده‌اند جمعی دیگر منع اتیان قرطاس نمودند حضرت فاروق از این
جمله بوده که با تیان قرطاس راضی نشده و گفت حسبنا کتاب
الله [illegible] طاعنین علی این راه بر حضرت فاروق رضی تشنیع کردند و زبانهای طعن
دراز [illegible] تشنیع کرده که [illegible] فی الحقیقه محل طعن نیست زیرا که حضرت
فاروق دانسته بود که زمان وحی منقطع گشته است و احکام [illegible]
[illegible] شده و غیر رای و اجتهاد در اثبات احکام گنجایش نمانده
درین وقت آنچه او علیه و علی آله الصلوة والسلام هرچه خواهند نوشت
از امور اجتهادیه خواهد بود که دیگران را در آن شرکت بحکم فاعتبروا یا اولی
الابصار پس صلاح دران دیدند که این طور غلبه وجع آنحضرت را تصدیع
[illegible] رای و اجتهاد دیگران کفایت باید نمود حسبنا کتاب الله
یعنی قرآن مجید که ماخذ قیاس و اجتهاد است و مستنبط از آیات
احکام را از آنجا استنباط خواهند نمود تخصیص ذکر کتاب [illegible]
بود که برای آن باشد که بقواعد معلوم کرده باشند که این احکام
در صدد نوشتن اینها اند ماخذ اینها در کتاب است نه در سنت تا ذکر
سنت نموده اید پس منع حضرت فاروق بلا جهت شفقت و خوف با
بود از آنحضرت در شدت وجع باری تصدیع نشد چنانکه امر اتیان آنچه در
[illegible] علیه و علی آله الصلوة والسلام نیز برای امتحان بوده نه بجهت تا به یکی از
امتحان

الصلوات والتسلیمات وازکمال اعتقاد واخلاص لمعات
مبارک آنسرور علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات و
التحیات نمیگذاشتند که بزمین افتند بلکه در رنگ آب حیات از
فرو می بردند وقصهٔ خوردن خون مبارک او را بعد از فصد از
کمال اخلاص معروف ومشهور است اگر عبارتی که توهم سوء ادب
است نزد اهل این قرون که برا از کذب وخداع است ازان بزرگ
واران صادر شود نسبت بآنسرور علیه وعلی آله الصلوٰة والتسلیمات
بر محل نیک فرو باید آورد وحاصل عبارت باید رفت الفاظ
هر قسم که باشد ملحوظ نباید ساخت طریق سلامتی اینست والله
سبحانه الموفق سوال چون در احکام اجتهادیه احتمال خطا را
گنجایش شد وثوق در جمیع احکام شرعیه که ازان سرور منقولست
علیه وعلیٰ آله الصلوات والسلام چگونه نموده آید جواب احکام
اجتهادیه بود زمانی الحال احکام منزله سماویه گشته است زیرا که
بر خطا مقرر داشتن انبیا جایز نیست علیهم الصلوات والتسلیمات
پس در احکام اجتهادیه بعد از ثبوت اجتهاد مستنبطان و
اختلاف آرای ایشان حکمی از نزد حق جل وعلی نازل میکردد که صواب
را از خطا جدا ساز دو امتیاز محق از مبطل نماید پس احکام اجتهادیه

که اصحاب کرام در امور اجتهادیه با آنسرور علیه و علیهم الصلوات
والتسلیمات مینمودند اگر عیاذاً بالله سبحانه شائبه هوا و تعصب
میبود هر آینه از زمره اهل ارتداد میگشتند و از ربقه اهل اسلام
بیرون می‌انداختند چه سوء آداب و سوء معاشرت به آنسرور کفر
است علیه و علیهم الصلوات والتحیات اعاذنا الله سبحانه منه
ذلک بلکه این اختلاف بنابر امتثال امر فاعتبروا بوده است زیرا که
شخص صاحب اجتهاد و داشته باشد در احکام اجتهادیه او را تقلید
رای دیگری نمودن خطاست و منهی عنه آری در احکام منزله
رای و اجتهاد را در آن مدخلی نیست بغیر تقلید آنجا گنجایش ندارد
و ایمان و انقیاد آنها واجب رعایت ادای الآبا اصحاب قرن
اول از تکلفات بری بودند و از آرایش عبارات مستغنی اهتمام
ایشان باصلاح باطن بوده است و ظاهر ایشان از نظر ایشان
مطروح و غیر ملحوظ بوده و مراعات آداب در آن قرن باعتبار
حقیقت و معنی بوده نه باعتبار صورت و لفظ امتثال امر رسول
علیه و علی آله الصلوة والسلام کار ایشان بوده و اجتناب از مناهی
آنسرور علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات معامله ایشان آبا
و امهات و اولاد و ازواج خود را فدای آنسرور نمودند علیه و علیهم

قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیہ وعلی آلہ الصلوۃ والسلام
ان الله امرنی بحب اربعۃ واخبرنی انہ یحبہم قیل یا رسول الله سمہم
لنا قال علی منہم یقول ذلک ثلثا وابو ذر والمقداد وسلمان
اخرج الطبرانی والحاکم عن ابن مسعود رضی الله تعالی عنہم ان
النبی صلی الله تعالی علیہ وآلہ وسلم قال النظر الی علی عبادۃ باسناد
حسن واخرج الشیخان عن البراء رأیت رسول الله صلی الله تعالی
علیہ وآلہ وسلم علی المنبر والحسن الی جنبہ ینظر الی الناس
مرۃ والیہ مرۃ ویقول ان ابنی ہذا سید ولعل الله ان یصلح بہ
بین فئتین عظیمتین من المسلمین اخرج الترمذی عن اسامۃ بن زید قال
رأیت النبی صلی الله تعالی علیہ وعلی آلہ وسلم حسن وحسین
علی ورکیہ فقال ہذان ابنای وابنا ابنتی اللہم انی احبہما فاحبہما
واحب من یحبہما اخرج الترمذی عن انس قال سئل رسول الله صلی
الله تعالی علیہ وآلہ وسلم ای اہل بیتک احب الیک قال الحسن
والحسین وروی المسور بن مخرمۃ ان رسول الله صلی الله تعالی
علیہ وآلہ وسلم قال فاطمۃ بضعۃ منی من اغضبہا اغضبنی
وفی روایۃ یریبنی ما ارابہا ویؤذینی ما آذاہا واخرج الحاکم عن
ابی ہریرۃ ان النبی صلی الله تعالی علیہ وآلہ وسلم قال لعلی وفاطمۃ

نیز در زمان آنسرور علیه و علی اله الصلوة والسلام بعد از نزول وحی
مستقر صواب از خطا نمود قطعی الثبوت بودند و احتمال خطا ندا شتند
پس جمیع احکام که در زمان آنسرور علیه و علی اله الصلوة والسلام
بوحی ثبوت پیوسته قطعی اند و از احتمال خطا محفوظ زیرا که بوحی
قطعی ثابت گشته اند ابتداء او انتهاء مقصود از استنباط و اجتهاد
این احکام آن بود که به مجتهدان و مستنبطان درجات کرامت
حاصل آید که مخطی و مصیب علی تفاوت الدرجات ثواب یا بند
پس همه احکام اجتهادیه همه درجات مجتهدان بلند گشته و هم قطعیت
آن احکام با عتبار نزول وحی ثابت شد آری بعد از انقراض زمان
نبوت احکام اجتهادیه مدرجات مجتهدان بلند گشت و هم حجج
که مفید عمل اند نه مثبت اعتقاد که منکر آنها کافر گردد مگر اجماع
مجتهدان بر آن حکم منعقد شود این زمان منتهی ...
باشد و نختم المکتوب بالخاتمة الحسنة فی مقابل اهل البیت رسول علیه
وعلیهم الصلوة والسلام والتسلیمات والبرکات والتحیات روی
ابن عبد البر انه قال علیه و علی اله الصلوة والسلام من احب علیا فقد
احبنی ومن ابغض علیا فقد ابغضنی ومن اذی علیا فقد اذانی
ومن اذانی فقد اذی الله واخرج الترمذی والحاکم نحوه عن بریدة

عنهما قال قال رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله وسلم العباس
منی وانا منه واخرج الدیلمی عن ابی سعید ان رسول الله صلی الله تعالی
علیه وآله وسلم قال اشتد غضب الله علی من اذانی فی عترتی اخرج
الحاکم عن ابی هریرة رضی الله تعالی عنه ان رسول الله صلی الله تعالی
علیه وعلی آله وسلم قال خیرکم خیرکم لاهلی من بعدی اخرج ابن عساکر
عن علی کرم الله تعالی وجهه ان رسول الله صلی الله تعالی علیه وآله
وسلم قال من صنع الی اهل بیتی یدا کافأته علیها یوم القیمة اخرج
ابن عدی والدیلمی عن علی رضی الله تعالی عنه ان رسول الله صلی الله
تعالی علیه وآله وسلم قال اثبتکم علی الصراط اشدکم حبا لاهل بیتی و
لاصحابی منت
الهی بحق بنی فاطمه که بر قول ایمان کنی خاتمه اگر
دعوتم رد کنی ور قبول من و دست و دامان آل رسول صلی الله تعالی
علیه وعلیهم وعلی جمیع اخوانه من الانبیاء والمرسلین والملائکة
الکرام المقربین وعلی سائر عباد الله الصالحین
عبد الحی
لا اله الا الله
لا اله الا الله بهیچ چیز در تسکین غضب رب جل سلطانه این مثل
کلمه طیبه نافع نیست هر گاه این کلمه طیبه تسکین غضب دخول نار نماید

احب الي منك وانت اعلم بها وعن عايشة رضي الله تعالى عنها قالت ان الناس يتحرون بهداياهم يوم عايشة يبتغون بذلك مرضاة رسول الله صلى الله تعالى عليه وسلم قالت ان نساء رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وسلم كن حزبين فحزب فيه عايشة وحفصة وصفية وسودة والحزب الآخر ام سلمة وسائر نساء رسول الله صلى الله تعالى عليه وسلم فكلم الناس فيقول من اراد ان يهدي الى رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم فليهده اليه حيث كان فكلمته فقال لها لا تؤذيني فان الوحي لم يأتني وانا في ثوب امراة الا عايشة قالت اتوب الى الله من اذاك يا رسول الله ثم انهن دعون فاطمة فارسلن الى رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم فكلمته فقال يا بنية الا تحبين ما احب قالت بلى قال فاحبي هذه وعن عايشة رضي الله تعالى عنها قالت ما غرت على احد من نساء رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى آله وسلم ما غرت على خديجة وما رايتها ولكن كان يكثر ذكرها وربما ذبح الشاة ثم يقطعها اعضاء ثم يبعثها في صدايق خديجة فربما قلت له كانه لم يكن في الدنيا امراة الا خديجة فيقول انها كانت وكانت وكان لي منها ولد وعن ابن عباس رضي الله تعالى

ورد از اہل شرک نیز اند کہ بشفع محتاج بشفاعت این امت است ابا

در امم سابق جمعی برکفر مصر بودند و جمعی دیگر ایمان باخلاص آورد اند

و افعال اوامر نمودند ہلاک میگشت این امت ہر گناہ اگر مثل کلمہ قبول

تشفیع ایشان نمی بود و نقل خاتم الرسل علیہ و علیہم الصلوات

التحیات شفاعت شان ہنمود است مذنبہ و در سبب عفو این قدر

عفو و غفران حق جل و علی کہ در شان این امت بکار خواہد رفت

معلوم نیست کہ در شان جمیع امم ماضیہ بکار رفتہ و بود و نہ رحمت را

گویا برائی امت پر ذنوب ذخیرہ ساختہ اند کہ مستحق کرامت

گناہ کارانند و چون حق سبحانہ و تعالی عفو و مغفرت را دوست

میدارد بسیج ماده از برای عفو و مغفرت بار این است در

تقصیر نیست لاجرم این امت خیر الامم گشت و کلمہ طیبہ کہ شفاعت

کنندہ ایشانست افضل الذکر آمد و پیغمبر شفیع ایشان سید الانبیا

خطاب یافت علیہ و علیہم الصلوات و التحیات او لیک یبدل اللہ

سیاتہم حسنات و کان اللہ غفورا رحیما بلی امم الا کرمین چنین

باید و اکرم الاکرمین چنین بود ... باکریمان کارہا دشوار نیست

و کان ذلک علی اللہ یسیرا ربنا اغفر لنا ذنوبنا و اسرافنا فی امرنا

و ثبت اقدامنا و انصرنا علی القوم الکافرین و نیز از فضائل این کلمہ

غضبهای دیگر خود دون اوست بطریق اولی تسکین آنها نماید

تسکین نماید که بنده بتکرار این کلمهٔ طیبه نفی ما سوی نموده از همه

گرداننده است و قبله توجه معبود حق را ساخته مثل غضب

توجهات مستنی بوده که بنده بان مبتلا گشته بوده پس ظلمت این غضب

در عالم مجاز مشاهده نمائی چون مالکی از مملوکی در آزار باشد و بروی

غضب نماید بنده از حسن استغفار کردار و توجه خود را از ما سوی

مالک خود کرده بنده تمام خود را متوجه مالک کرد اندرین زمان ناچار

مالک را شفقت و رحمت در حق مملوک خود پیدا گردد و غضب

وا ازو مرتفع شود و این کلمه طیبه را کلمه غربت بودن رحمت

کبرای آخرت ذخیره فرموده است می یابد و میداند که شفیع

از برای دفع ظلمات کفر و کدورات شرک این کلمه طیبه دیگری

نیست کسی که تصدیق باین کلمه کرده باشد و بمرتبه ایمان مشرف نموده

مع ذلک برسوم کفر و رذایل شرک مبتلا گشته امید است که بشفاعت

این کلمه طیبه از عذاب بیرون آید و از خلود دوزخ نجات یابد چنانچه

در دفع عقوبات سایر گناهان [illegible] شفاعت محمد رسول الله

صلی الله علیه و آله و سلم انفع و ادخل است و اگر گفته شود که بار این آیت

زیرا که در اهم سابق از ارتکاب کبایر کمتر است بلکه امراء رسوم کفر و

بیک گفتن این کلمه طیبه هر چند در یک موطن هم باشد و اعانت
حقیقت این کلمه طیبه بیک کام را از آن مسافت قطع نمی
تواند نمود و بود و بکمی عمل سلطانه نزدیک می افتد و هر فرد
از آن مسافت باضعاف زیاده است از تمام دایره عالم امکان
پس ازینجا افضلیت این ذکر را باید دریافت که تمام دنیا را از
آن هیچ مقداری و احسانی نیست که شش حکم قطره دارد
در دریای محیط ظهور عظمت این کلمه طیبه باعتبار درجات گوینده
است هر چند درجه گوینده بیشتر ظهور عظمت این کلمه بیشتر
است ... ازان نظر ارزوی در دنیا
... باشد که کسی در کوشه خزیده باشد و بتکرار این کلمه طیبه
ملتذ و محظوظ بود اما چه توان کرد جمیع آرزوها میسر نیست واز غفلت
واتصال ... ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انک علی کل شیء
قدیر سبحان ربک رب العزة عما یصفون وسلام ...
سلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین مکتوب بست و هشتم
یوسف کشمیری صادر شده ... الله ... ربانی
خود فعلی ... بنا بر ...
الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی معرفت ...

بشنو قال رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم من قال لا اله
الا الله دخل الجنة کوته نظران تعجب دارند که یک گفتن لا اله
الا الله چگونه دخل الجنة میشود از برکات این کلمه طیبه و وجه بشنوند
مخصوص این فقیر شده است اگر تمام عالم را یک گفتن این کلمه طیبه
بخشند و بهشت فرستند گنجایش دارد و مشهود میگردد که برکات
این کلمه مقدسه را اگر تمام عالم قسمت کنند تا ابد الآباد همه را کفایت
کند و همه را سیراب گرداند فکیف با این کلمه طیبه مقدسه محمد رسول
الله جمع شود و تبلیغ توحید انتظام یابد و رسالت با ولایت جمع
گردد مجموع این دو کلمه جامع کمالات ولایت و نبوت است و کلمه
سبیل این هر دو سعادت است که ولایت را از ظلمات ظلالی
پاک سازد و نبوة را در درجه علیا رساند اللهم لا تحرمنا من برکات
هذه الکلمة الطیبة و ثبتنا علیها و امتنا علی تصدیقها و احشرنا
مع الصدیقین لها و ادخلنا الجنة بکرمها بحرمت مبلغها علیه و
علیهم الصلوات والتسلیمات والتحیات والبرکات ایضا
چون نظر و قدم و پس مانده بود بال همت عروج نمود و نعلش بعیب
حرف افتادند از موطن جز باین کلمه طیبه لا اله الا الله محمد رسول الله
منزلی نمیبرد گفتار این کلمه مقصد قطع آن مسافت بیشتر بود

موده اند سابقانند که ازین حجب و از ان حجب برآمده اند و یک قدم بر شمال
و قدم دیگر بر یمین نهاده که گوی سبقت بمیدان اصل برده اند و از ظلال
امکانیه و ظلال وجوبیه بالکل گذشته و از اسم و صفت و از شان و
اعتبار جز ذات بحت تعالی و تقدس اصحاب شمال ارباب کفر و
شقاوت اند و اصحاب یمین اهل اسلام و ارباب ولایت اند و سابقان
بالاصالت انبیا اند علیهم [illegible] والتسلیمات و بتبعیت هر کرا ازین
دولت مشرف سازند این دولت بیشتر بتبعیت [illegible] اکابر اصحاب
انبیاست علیهم الصلوات والتحیات و بر سبیل قلت و ندرت دیگر
اصحاب نیز متحقق است و فی الحقیقة این شخص نیز از زمره اصحاب است
و ملحق بکمالات انبیا علیهم الصلوات والبرکات در حق او [illegible] فرموده
علیه و علی آله الصلوة والتسلیم لا یدری اولهم خیر ام آخرهم و حیث فرموده
علیه و علی آله الصلوة والسلام خیر القرون قرنی این را باعتبار قرن
کلیه و آنرا باعتبار اشخاص والله سبحانه اعلم لیکن اجماع اهل سنت
است بر افضلیت [illegible] بعد از انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات
کسی [illegible] باشد اسبق سابقان امت آ
اوست و اقدم [illegible] بعد از او حضرت فاروق به
[illegible] و بدولت افضلیت مشرف شده است و بتوسط او از دیگران

باکسی عوام که با ایشان ظاهر و باطن او محبت دنیا بود و با باطن او
اشتغال و تعلق دنیا است و با اشتغال ظاهری اند دنیا هیچ با
او حکم کنند از ظاهر او که از باطن او خبر ندارند و افتاده است و
این آخرة دنیا که اختلاط با مردم پیدا کرده لحصول المناسبة الضروریة
فی الافادة والاستفادة اگر کسی عن اند دنیا گوید و با اسباب دنیوی
تشبث نماید گنجایش دارد و هیچ مذموم نبود بلکه محمود بود تا
حقوق عباد معطل نشود و طریق افاده و استفاده مسدود
نگردد پس باطن این شخص بهتر از ظاهر اوست حکم چو ما کردم
نور حس و دار و مردم ظاهربین مجرد رنگ خود ما او را هم بمانی چو فرو نشان
تصور مینمایند ظاهر او را لا باطن او بهتر میدانند و خیال میکنند
که ظاهر به تعلق و اشتباه و با باطن گرفتار است ربنا افتح بیننا و
بین قومنا بالحق وانت خیر الفاتحین والسلام علی من اتبع الهدی
والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات العلی

مکتوب سی و نهم بسید عبد الباقی سارنگپوری صدور یافته در بیان
[illegible] یمین و اصحاب شمال [illegible] یمین [illegible]

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی بدان ارشدک الله تعالی
که اصحاب شمال ارباب حجب ظلمانی اند و اصحاب یمین ارباب حجب

[illegible] شهود است نه باعتبار وجود بسم الله الحمد لله وسلام علی عباده
الذین اصطفی خرق حجب اسماء وصفات وشیون واعتبارات
حضرت ذات تعالی وتقدس دو قسم است خرقیست باعتبار شهود
است وخرقیست باعتبار وجود خرق وجودی ممتنع است وخرق
شهودی ممکن بلکه واقع هرچند نصیب اقل قلیل واخص خواص است
وآنچه در خبر آمده است ان لله تعالی سبعین الف حجاب من نور و
ظلمة لو کشفت لاحرقت سبحات وجهه ما انتهی الیه بصره من
خلقه مراد ازین کشف خرق وجودیست که ممتنع است وآنچه این
فقیر در بعضی از رسائل خود نوشته است از خرق جمیع حجب از حضرت
ذات تعالی وتقدس مراد از آن خرق شهودیست چنانچه حضرت
حق سبحانه وتعالی شخصی را بصارتی کرامت فرماید که ماورای حجب و
استار اشیاء مستوره را ببیند دراینجا خرق حجب واستار باعتبار شهود
است فکذا هذا باید معلوم شد که آنچه این فقیر نوشته است از جواز
خرق منافی خبر [illegible] نیست آن خرق دیگر است
و دیگر ملائکه [illegible] المد [illegible]
علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات والبرکات العلی [illegible]
[illegible]

بالا گذشته ازینجاست که فاروق را خلیفه صدیق می گفتند و در خطبه
خلیفه خلیفه رسول الله میخواندند و شهسوار این معامله حضرت
صدیق است وجهت فاروق نیز بعد ازوست خوش ربوعی که
شهسوار مرافقت نماید و با اخص اوصاف او مشارکت فرماید
بر اصل سخن رویم وگوییم که سابقان از احکام یمین و شمال
خارج اند و از معاملات ظلمانیه و نورانیه جدا کتاب ایشان ورای
کتاب یمین و کتاب شمال آمده و کار و بار ایشان علیحده است و غنج و
دلال با ایشان جدا اصحاب یمین در رنگ اصحاب شمال از کمالات
ایشان چه شناسند و ارباب ولایت در رنگ عامه مومنان از اسرار
ایشان چه خبر گیرند حروف مقطعات قرانیه رموز و اسرار ایشانست
و متشابهات فرقانی کنوز مدارج و صول ایشان و صول این جماعت را ایدی
انه ظلال فارغ ساخته است و ارباب ظلال از حریم خاص خاص آن
دشته مقربان ایشانند و بعض و بجان نصیب ایشان ایشانند که به
فرح اکبر اند و ... ممکرند و بیبا ... در رنگ دیگران از
جا ... اللهم علنا من محبیهم فان المرء مع من احب بصدقه سید
المرسلین علیه و علی آله کل الصلوات و التسلیمات و التحیات و البرکات
...

اللهی حاصل سلطانہ اشتغال نماید و بریاضات شاقہ و مجاہدات

شدیدہ نفس کبر و شوکیہ حاصل کند و اوصاف رذیلہ او با خلاق

حسنہ تبدیل یابد و توبہ و انابت او راست گردد و حب دنیا از دل او

بیرون رود و صبر و توکل و رضا حاصل آید و اینہا بحاصلہ خود را

بتدریج و ترتیب در عالم مثال مشاہدہ نماید و خود را از کدورات بشریت

و رذایل صفات آن پاک و مصفا بیند ہرا بہ سیر آفاقی را تمام کرده

باشد جمعی ازین طایفہ در مقام احتیاط و زیادہ انضمام لطیفہ تامہ

الثانیہ در عالم مثال بصورت نوری از انوار مناسبہ قرار دادہ

اند و علامات صفای ہر لطیفہ را ظہور نوری از آن انوار

مثالی مقرر داشتہ اند و این سیر از لطیفہ قلب ابتدا نمودہ

بتدریج و ترتیب تا لطیفہ اخفی کہ منتہای لطائف است رسانیدہ

اند مثلا علامات صفای قلب سالک را ظہور آن قلب داشتہ

در مثال بصورت نور زرد و علامت صفای روح را بصورت نور

سرخ قرار دادہ [illegible] حاصل سیر آفاقی است [illegible] تبدیل

اوصاف و تغیر اخلاق [illegible] عالم مثال مرایای مشاہدہ [illegible]

ظلمات و کدورت خود را از ہر عالم احساس کند تا یقین بصفای خود

او را حاصل آید بتزکیہ و تجلی خود او را ثابت گردد و چون سالک در سیر

آن موطن نیز اضعاف مضاعف زیاده از تمام دایره

بعنایة الله سبحانه ببعض حبیبه علیه و علی آله الصلوة

والسلام در وقت عروج بر آن مرتبه نهایة النهایة مرتبه بخشش می آید کرم

و آن موطن اضعاف مضاعف زیاده از تمام دایره امکان بود

پس اگر چند از آن موطن سلوک نموده قطع کرده شود گویا زیاده از

اضعاف دایره امکان قطع کرده باشد فکیف که مسافت طویل را

از آن مرتبه طی کرده باشد پس معلوم شد که دایره امکان نسبت بآن

وجوب نامتناهی هیچ مقداری ندارد کاشکی حکم قطره داشت نسبت

بدریای محیط پس ناچار بقوه پای خویش بکوی دوست نتوان رسید

بکشش جود او را میتوان دید لا یحمل عطایا الملک الا مطایاه [illegible]

جمال

[illegible] جلال [illegible] البحار

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام

علی حبیبه المرسل رحمة للعالمین و علی آله الکرام و اصحابه العظام الی

یوم القیام چون سالک بعد از تصحیح نیت و تخلیص [illegible] بدر

ظلال اسما است در مرایای انفس هذا این سیر را سیر معشوقانه
در عاشق گفته اند — آینه صورت از سفر دور است زان
پذیرای صورت از نور است این سیر را سیر فی الله باین اعتبار
توان گفت که گفته اند سالک درین سیر متخلق باخلاق الله میگردد
گردد از خلقی بخلقی دیگر انتقال مینماید زیرا که مظهر را از بعض اوصاف
ظاهر نصیب است ولو به الجمله پس گویا سیر در اسما او تعالی
متحقق گشته است نهایت تحقیق این مقام و تصحیح این کلام صاحب
مقام با حال داشته باشد و متکلم کلام را تا مراد چه بوده همی
باندازه فهم دریافت خود چیزی میگوید متکلم از کلام خود اراده
معنی مینماید و سامع از همان کلام معنی دیگری میفهمد است که سیر
انفسی را بی تکلف سیر فی الله میگویند و بعضی آن را
بقا بالله نامند و مقام وصل و اتصال می انگارند و
برین فقیر بسیار ... هم در تصحیح توجیه آن از
تحیر و تکلف نموده ... از تحمل از کلام ایشان وجود
و بار دار از راه افاضه ... در سیر آفاقی گویا تخلیه رذائل
حاصل شده بود و در سیر انفسی تحلیه اخلاق نموده است
چه تخلیه مناسب مقام ... و تحلیه مناسب مقام ... است این

ساعت فساعت احوال واطوار خود را در عالم مثال که از جمله آفاقست
ناهده مینماید واشتغال جذب او دران عالم از حیثیت بعینی می بیند گویا
سیر در آفاق دارد و هر چند این سیر فی الحقیقه سیر در نفس سالک
است و حرکت کیفی است در اوصاف واخلاق او اما چون از دوربینی
مطمح نظر او آفاق است نه النفس لهذا این سیر نیز به آفاق منتسب گشت
تمامی این سیر که با آفاق منسوبست به النفس است سیر نیز به آفاق
[illegible] قرار داده اند و فنا را منوط باین سیر داشته و بقا
سلوک باین سیر نموده بعد ازین سیر که واقع شود آنرا سیر انفسی
می نامند سیر نه اشته نیز گویند و بقا باشد درین موطن اثبات مینمایند
و درین مقام حصول جذبه بعد سلوک شده اند چون لطایف سالک
در سیر اول تزکیه یافته اند و از کدورات بشریت وارسته اند فانیه
آن جدا کرده اند که ظلال و عکوس اسم جامع که رب او ستند مرآت
این لطایف ظاهر گردند و این لطایف مظاهر تجلیات و ظهورات
جزئیات آن اسم جامع باشند [illegible] انفسی برای آن گویند
که امروز [illegible] ظلال و عکوس [illegible] است نه آنکه سیر سالک
در نفس است چنانچه سیر آفاقی لا است که باعتبار مرآتیت آنرا
سیر آفاقی گفته اند آنکه سیر در آفاقست درین سیر فی الحقیقه سیر

ارباب ولایت و شهود جا نموده تکمیل ایشان در دید بی ...
برین فقیر محض بفضل و عنایت خداوندی جل سلطانه ظاهر ساخت
اسعد بابن تشکیک فرموده اظهار اللنعمة و شکر اللاطفه نوشته
فاعتبروا یا اولی الابصار بدان ارشدک الله تعالی و هداک الی سواء
الصراط حضرت حق سبحانه و تعالی که بیچون و بیچگونه است
چنانچه وراء آفاق است وراء انفس است نیز پس سیر آفاقی
را سیر الی الله گفتن و سیر انفسی را سیر فی الله نامیدن معنی ندارد
بلکه هر دو سیر آفاقی و انفسی داخل سیر الی الله است و سیر فی
الله سیری است که بعد از مراحل از آفاق و انفس بعید است و وراء وراء
اینهاست عجب معامله است بزرگان که سیر انفسی قرار داده
اند و آن سیر را نهایت گفته اند و بعضی ابدی قطع آن تجویز
نداشته اند چنانچه گذشت و چون انفسی در رنگ آفاقی داخل
دایره امکان است پس برین تقدیر قطع دایره امکان تیسیر انقطاع
نباشد فلا جرم یکون ... دایما و اظهران سرمدا و لا یحصل
ابدا و لا یتصور البقاء ... فکیف الوصول و الاتصال
کیف الفرق بین الامکان سبحان الله بزرگان از آن ...
کیفیت ... ... امکان از وجوب تصور

سیر انفسی را نهایت نه بسته اند بعدم انقطاع اگرچه عمر ابدی
نصیب شود حکم نموده و گفته اند که شمایل و اوصاف محبوب را
نهایت نیست پس لایزال در مرات سالک متحقق تجلی صفتی
از صفات او خواهد بود و ظهور کمالی از کمالات او خواهد گشت
پس انقطاع کجا بود و نهایت چگونه مجوز باشد گفته اند
دره گر بس نیک و ورس بد بود گرچه عمری تک زند در خود بود
واین فنا و بقا که بسیر آفاقی و سیر انفسی حاصل شده اطلاق
اسم ولایت بر آن نمی نمایند و کمال انا الیه راجعون بعد از این
اگر سیری واقع شود نزد ایشان سیر رجوع است که معبر است
بسیر عن الله بالله و بیش سیر را بع که از اسیر فی الاشیا
باشد گفته اند نیز بنزول تعبیر کرده اند واین دو سیر را برای تکمیل
دیگران قرار داده اند چنانچه آن دو سیر برای حصول نفس ولایت
و کمالیت وضع کرده اند که بعضا از هزار حجب که در خبر آمده است
ان لله سبعین الف حجاب من نور و ظلمة در سیر آفاقی خرق
می نمایند و در سیر انفسی بعضه از ظلمات هم... ده هزار حجب خرق
میکردند چون سیر تمامی رسد حجب تمامها منقطع کرده و سالک
بسیر فی الله متحقق شود و بمقام وصل رسیده است حاصل سیر و سلوک

سبحانه بیچون باشد و هرچه در اینها منعکس ظاهر گردد در رنگ
مظاهر چند بیچون نبود پس از آفاق و انفس باید گذشت و او را
سبحانه ماورای آفاق و انفس باید جست و همچنین در دایرهٔ امکان
چه آفاق و چه انفس چنانچه ذات او را سبحانه گنجایش نیست اسماء و صفات
او را تعالی نیز گنجایش نیست و هرچه در اینجا ظاهر است ظلال و عکوس
اسما و صفات اوست تعالت و تقدست و شبح و مثال اینها
بلکه ظلیت اسما و صفات و مثالیت اینها نیز بیرون آفاق و
انفس است اینجا پس از تعبیر نیست و زیاده از انتقاش صورت
نه ظهور که او تجلی کجا زیرا که اسما و صفات او سبحانه در رنگ ذات
او تعالی بیچون و بیچگونه اند و بی شبه و بی نمونه تا از آفاق و
انفس بیرون نروی معنی ظلیت اسما و صفات او تعالی نیز
فکیف الوصول الی الاسماء والصفات تعالت و تقدست
عجائب کار دو بار است اگر [illegible] از مکشوفات و معلومات یقینیه
خود بگوییم که موافق [illegible] بود و مطابق مکشوفات
ایشان نباشد از [illegible] قبول کند و اگر نگوییم و [illegible]
نمایم تجویز للتناسخ حق را باطل کرده باشم و جواز اطلاق ما لا یجوز
را بجناب تعالی و تقدس نموده بمعرفت آنچه حق است و شایان

وجود را چون تعبیر فرمایند از ضرورت آن و ثبوت عظمت آن بر کمالات نمایند
و اظهار تشخصات کند چه ثابت شد اقرب از آن کدام اعتبار حق گفته
جل علی شأنه سیر آن را به وجه قصد و نهایت به نهایت امکان است
ظهور اسما و صفات واجب جل سلطانه در مرآت سالک که آن را در سیر
سیر انفس قرار داده اند آن ظهور ظهور ظلی از ظلال اسما و
صفات است نه ظهور عین اسما و صفات چنانچه تحقیق این معنی
در اواخر این مکتوب تحریر خواهد یافت ان شاء الله تعالی و چگونه و چگونه
این سوء ادب را با وجود علم و تمیز بجناب قدس او تعالی جایز
داشته ام و در ملک او تعالی غیر او را سبحانه شریک ساخته ام هر چند حقوق
این اکابر قدس الله تعالی اسرارهم بر ذمه خود لازم دارم که با فواضل
تربیتهای ایشان ام اما حق حضرت واجب الوجود جل سلطانه
فوق حقوق ایشان است و تربیت او تعالی فوق تربیتهای دیگران
بحسن تربیت او تعالی از این همه نعمت یافته ام و در ملک مقدس
او تعالی غیر او را سبحانه شریک [illegible] الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما
کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق او تعالی
بیچون و بیچگونه است در رجه دماغ چندی و چونی [illegible] نیست از
جناب قدس او تعالی مسلوب است [illegible]

[illegible]

[illegible]

حیثما [illegible] الکبیر [illegible] بعلم الیقین [illegible]

مشایخ نگشادی و بنطق و تحقیق این مخالفت [illegible]

این خلاف اگر در ذات و صفات واجب جل سلطانه تعلق [illegible]

و سخن از تعیین و تنزیه او تعالی بودی البته اظهار خلاف

مکشوف این اکابر بوقوع نیامدی و سخن از مخالفت علوم [illegible]

بحصول [illegible] کاش یکبار خوشه چین خرمنهای دولت

ایشان [illegible] خرمنهای [illegible] اظهار [illegible]

که بانواع زینت [illegible] ساخته اند و باصناف کرم [illegible]

مشتمل کرده [illegible] ان که حقوق خداوندی جل سلطانه

فوق حقوق ایشانست [illegible]

اند و معلوم شود که اطلاق [illegible]

هست [illegible]

رسیدن [illegible] و مقام بزرگی [illegible]

اگر [illegible] خلاف علمای [illegible]

[illegible] التوحید [illegible]

جناب قدس او تعالی اظهار مینمایم بعد از حمد و ثنا مناسب جناب قدس
است سبحانه و تعالی طلب میکنم و از خلاف دیگران باکی نداریم و
غم نخوریم خوف از مخالفت دیگران وقتی متحقق شود که در معامله
خود تذبذب داشته بود و در کشوف خود مشتبه باشیم هرگاه در رنگ
فلق صبح حقیقت کار را وانمایند و در رنگ قمر لیلة البدر معامله
را واضح سازند و از ظلال تمام گذرانند و از شبح و مثال
بالاتر برند اشتباه کجا بود و تذبذب کرا باشد حضرت خواجه ما
قدس سره تعبیر میفرمودند که علامت صحت احوال ما حصول یقین است
بکمال و ایضا تذبذب و اشتباه چگونه صورت بندد که بعنایت
او تعالی اطلاع بر تفصیل احوال مقرره این بزرگواران
میسر شده است و معارف وحدت وجود و اتحاد و احاطه و سریان مکشوف
گشته و حقیقت و معیت و در ایشان بحصول پیوسته و دقایق علوم
و معارف ایشان بوضوح انجامیده و تمام تنها درین مقام اقامت
و در بدو به تفصیل و تکثر شان الانبیاء سبحانه و تعالی رسیده آخر الامر
بفضل خداوند جل سلطانه ظاهر گشت که اینهمه مستبعدات ظلال
است و گرفتاری شبح و مثال مطلوب او ورای اینهاست و مقصود
سوای سوای ایشان ناچار رو از همه تافته متوجه جناب قدس

ایشان عزیزوا اینجا همه حق است و برای حق است علما ظاهر

از حقیقت ایشان چه دریابند و غیر از الفاظ صوری چه

فهمند و از کمالات ایشان چه فرا گیرند سخن در نسبت با

این احوال و معارف کمالات دیگر است که این احوال و معارف

کمالات دیگر است که این احوال و معارف نسبت بان کمالات

حکم قطره دارد نسبت بدریای محیط [illegible] است از نهایت فوق

آمده فرود در نیست نهایت عیش جا که بود درین راه اعلی سخن رود

و گویم که آنچه در حدیث حجب گفته اند که در سیر آفاق حجب [illegible]

و نورانیه تمام مقام تقطع میکردند چه که گذشت از دفتر [illegible]

محل خدشه است بلکه خلاف آن ثابت است [illegible]

که خرق حجب ظلمانیه منوط بطی جمیع مراتب امکانست [illegible]

و صفات واجبی است تعالی و تقدس [illegible] لا اتحقق [illegible]

ولا صفة ولا شان ولا [illegible] خرق حجب نورانیه [illegible]

مشرف بالوصل [illegible] فهذا الوصل اول حصولا و هذا

الوصول [illegible] سیر آفاق معلوم نیست که بعضی

حجب ظلمانیه خرق شده باشد خرق حجب نورانیه اینجا چه صورت

دارد [illegible] حجب ظلمانیه و مراتب متفاوته که

نیز با ثبات آن نمودند اگر کشف و شهود علما بر این امور
تا یافتند بتحسین آن و انور بر خلاف شیخ علاء
الدوله در مسئله وحدت وجود نظیر علما مفهوم مشهود و
فهم آن نا قاصرست هر چند راه کشف در آمده است چه صاحب
کشفها از فهم بنا مدرک اند این مسئله متضمن احوال عجیبه است و
مشتمل بر معارف عجیبه نمانه ناخ الباب لقائه درین موطن
مستحسن نیست واکتفا باین احوال و معارف ربانیه سوال
درین تقدیر مشایخ بر باطل باشند و حق با و المکشوف و مشهود
ایشان بود جواب باطل است که محلی از صدق ندارد و در ما
نحن فیه منشا این احوال و معارف غلبه محبت حق است سبحانه
و استیلای حب او تعالی بر نهجی که ماسوای او را در نظر
بینش نگذارد اسم و رسم غیر و غیرت را محو سازد
مغلوبان درین وقت ناچار بواسطه سکر و غلبه حال ها
سوای موجود خواهند نیست همه وجز حق را نخواهند دید تعالی
اینجا باطل نیست وبطلان کجا درین موطن استیلای حق است
و بطلان باطل این بزرگواران بود در محبت حق جل و علا خود را هم در
باختند واز خود و غیر خود تمام مرده اند نگفتند و گفت که باطل اند

توقف است در حصول سلوک است و اما طریق جذبانی که متضمن سلوک
باشند و دیگر طریق ... هرد و ... مرتفع است زیرا که سلوک
طفیلی است که در ضمن جذبه بحصول می پیوندد و پس این راه ...
خالص است و آن جذبه ابتدا تا سیر را کرده و این طریق است که تا
راه انبیا است علیهم الصلوات والتسلیمات این بزرگواران
از این راه بمنازل وصول علی تفاوت مراتب در جات هم رسیده
اند و آفاقی و نفسی را یک گام قطع کرده و گام دیگر بما وراء آفاق
و انفس نهاده اند و جمعی را از سلوک و جذبه فوق برده و بر آنکه
نهایت سلوک نهایت سیر آفاقی است و نهایت جذبه تا نهایت
سیر انفسی و چون سیر آفاقی و انفسی بنهایت رسید معامله سلوک و
جذبه تمام گشت بعد از آن نه سلوک است نه جذبه این بعضی عزیزان هم
مجذوب سالک و سالک مجذوب شده اند آنکه در آنجا با وراء
آفاق و انفس قدم گذاشته است اگر بفرض عروج ... بعد از
سیر انفسی ... تمام نشد بزرگی
... کرده کس ... مجذوب ... ترقی نکرده بود چنانچه شیخ
و دیگری فرمایند والتجلی من الذات لا یکون الا بصورة المتجلی له
فالمتجلی له ما رأى الا صورته في مرآة الحق وما رأى الحق ولا یمکن ان

سبب اشتباه میکردند چه حجب نفسانیه [illegible] ظلمت بود و حجب قلبی است

ظلمانی پس قلیل الوقوع اگرچه به عنوان نورانیت نسبی و اما تجلی

ظلمانی دیگر [illegible] متجلی شود فی الحقیقه ظلمانی ظلمانیست و نور را

نورانیت حدید البصر کمی را بدیگری غلط کند و منشأ اشتباه را

دریافت ظلمت از نور علم تا بدان ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء

[illegible] والله ذو الفضل العظیم و طریقی که این فقیر را بسلوک آن

[illegible] است که جامع جذبه و سلوک است و تخلیه و تجلیه

و تحلیه [illegible] تصفیه و تزکیه در ان موطن با یکدیگر مقرون و

[illegible] ان تقدم متضمن بر آن افتاد و در عین تصفیه

[illegible] تجلیه و تحلیه نفس جذبه محصل سلوک است

[illegible] النفس [illegible] تصفیه

[illegible] و ملحوظ نظر النفس است نه آفاق پس

[illegible] اقرب است و به وصول نزدیکتر بلکه گوییم

[illegible] موصل است [illegible] عدم وصول رجا مفقود

است [illegible] حضرت حق [illegible] مقام استغفار [illegible] باید بود

[illegible] اگر گفتیم که این طریق البته موصل است

[illegible] عدم این راه جذبه است که به حصول است و واقع

[illegible] است حضرت خواجه [illegible]
ایشان قدس سرهم گفته‌اند که [illegible] الا [illegible]
که وجود ولایت [illegible] فوق [illegible] است و ولایت حضرت
را کاهی مراد داشته‌اند لیکن چون نزد ما سیر آفاق و انفس هر دو را
سلوک و جذبه ولایت اولیا را تمام کافی نیست و کذلک کاهی [illegible]
چرا این بزرگواران نیز از بیرون آفاق و انفس خبر داده‌اند که
ما ورای جذبه و سلوک سخن کرده‌اند باندازه کمالات ولایت
متمیز می‌نماید اول است بعد از فنا و بقا بعضی [illegible] خودی [illegible]
و حیرت ایشان در وجود خود است و فی انفسکم افلا تبصرون [illegible]
سبحانه الحمد لله والمنة که این بزرگواران هرچند از بیرون نفس خبر
داده‌اند اما کرفتار نفس هم [illegible] معلوم می‌شود که انفس را نیز [illegible]
آفاق تحت لا ساخته و بعلت غیرت نفی آن نمایند حضرت خواجه نقشبند
قدس سره متمیز می‌نماید [illegible] شنیده [illegible] انفس
غیر است بحقیقت کلمه لا نفی آن باید کرد [illegible] [illegible]
بعد نقش نیست [illegible] ابو العجبی نقش دیگر نقش آرند اینجا غیرت
باید دانست که نفی غیرت دیگر است و [illegible] غیرت دیگر [illegible]
وانکه گفتیم که ولایت ایشان از بیرون جذبه و سلوک و آفاق و انفس قدم

[illegible] بزرگواران صد و پنجاه را با ایشان صحبت کرده و سلسلهٔ ایشان

[illegible] بچشم ملاحظه کرده ام و بتوسط ایشان بدین مقبول

[illegible] ام و در طریقت سبق الفت و پیش از ایشان گرفته ام و ملکه

[illegible] نسبت شریف ایشان حاصل کرده ام اگر علم دارم طفیل

ایشان است و اگر معرفت هم از التفات ایشان طریق اندراج

نهایت فی البدایت را ازین بزرگواران آموخته ام و نسبت انجذاب

[illegible] نسبت از ایشان اخذ نموده بنظر ایشان آن دیده ام

[illegible] و کلام ایشان آن یافته ام که دیگران

[illegible] آنکه [illegible] یافت بنظر شمس دین طعنه زنند

[illegible] خوش گفت آنکه گفت [illegible] نقشبندیه

[illegible] بحر و قطره را از علو

[illegible] همت وقت ابتدای طریقت را از سیر انفسی

[illegible] سیر آفاقی [illegible] در ضمن آن سیر قطع نموده سیر

[illegible] ایشان کمالات این سیر است در طریق

این بزرگواران [illegible] ذوق و وجد حاصل شد و نهایت سیر دیگران

ابتدای سیر ایشان است [illegible] نموده نهایت را در بدایت درج

[illegible] با جمله طریق این بزرگواران در مبادی اطوار مشایخ

رذایل واخلاق ردیه او بتمام مرتفع شده متحلی باخلاق حمیده
گشت وبمقامات عشره متحقق آمد وانچه بسیر افاق تعلق داشت
بی سوشته سلوک تفصیل وبی ریاضات ومجاهدات شدیده میسر شد
زیراکه محبت تقاضای اطاعت محبوب مینماید وچون محبت
بکمال رسید اطاعت بتمام حاصل آمد وچون اطاعت محبوب
بروجه اتم باندازه قوت بشریه حاصل گشت مقامات عشره میسر
وبعین سیر محبوبیه چنانکه سیر افاقی بدست آمد سیر انفسی نیز
بانجام رسید زیراکه مخبر صادق فرموده علیه وعلی آله الصلوة والسلام
المرء مع من احب وچون محبوب ماورا افاق وانفس است
محب را نیز بحکم معیت از افاق وانفس بایدگذشت پس ناچار
سیر انفسی را نیز درپس کذارد ودولت معیت حاصل کند پس
این بزرگواران بدولت محبت نه افاقی کار دارند نه انفسی
بلکه افاق وانفس تابع کاروبار ایشانست وسلوک وجذبه طفیلی
معاملات ایشان سرمایه این بزرگواران محبت است کو اطاعت محبوب
آنرا لازم است واطاعت محبوب مربوط باتباع شریعت است
بصاحبها الصلوة والسلام والتحیه که دین مرضی اوست
پس علامت کمال محبت کمال اتباع شریعت آمد واتباع کامل

حقیقت [illegible] ماورای این ارکان از ولایات [illegible] مشهود است

حصول [illegible] است که ولایت ملا اعلی [illegible] بالاصالت

کمالات نبوت است اگرچه اصحاب انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات

و اخلی از سایر امم به تبعیت و وراثت انبیا علیهم الصلوات

والتحیات باین دولت مشرف گشته اند و باین راه جامع جذبه

و سلوک قطع منازل بعد نموده در ماورا سلوک و جذبه قدم نهاده اند

و از دایره ظلال بیرون رفته نفس را در رنگ آفاق [illegible] گذاشته اند

در مقام تجلی ذاتی برقی کرده اند الا برق الخاطف است ایشان را

دائمی است بلکه معامله این بزرگواران فوق تجلی است چه برقی وجه عزیز

[illegible] اگر تجلی بنحوی از ظلیت می طلبد و بتقاضای ظلیت [illegible] این بزرگواران را

مکوه عظیم است بدایت کار این بزرگواران جذبه و محبت الهی

جل سلطانه و چون بنهایت بی غایت خداوندی جل شانه از این محبت

ایشان عشق استیلائی یابد و قوة و غلبه پیدا میکند ناچار محبت

ما سوا [illegible] بزوال می آید و تعلق اغیار بتدریج مرتفع

میگردد و چون صاحب دولتی را باستیلای محبت خداوندی

جل سلطانه محبت ما سوی بالکل زایل گشت و محبت و گرفتاری

جناب قدس خداوندی جل شانه بکار آن [illegible] باجاره [illegible]

واگر فرصت قطع آن ندهند بتوقفات مبتلا سازند و دیگر آنکه
سیر آفاقی را از اهل باطن یعنی مبتدی شمرده شود و از موانع حصول
مطلوب اعتقاد نموده اند سیر انفسی هر قدر که قطع کرده شود ٩٦
مغتنم است که از رسیدن بجنت رفتن است نعمت عظیم است و این
سیر را بانجام رسانند بیرون دایره انفس خواهند چه در کار است
که سیر تلوینات انفس را در مرآت آفاقی مشاهده نماید
و منزلت خود را در آفاق معاینه کند مثلا چنانچه صفای قلب
خود را در مرآت مثال معلوم سازد و در آن صفا را بصورت
نور سبز یا زرد ببیند چرا وجدان خود را کار نفرماید و بفهمد جهت خود صحا
انزجار کند مثل مشهور است که دارد ه سال الطبیب احتیاج
ندارد که بوجدان صحیح خود تلوینات احوالات خود را خواهد در
یافت و منزل نفس صحت و سقم خود معلوم خواهد ساخت آری
سیر آفاقی علوم و معارف و تجلیات و ظهورات بسیار دارد
اما جمیع آنها راجع بظلال است و تسلی بشبه و مثال هر گاه
سیر انفسی بظلال تعلق (تحقق) نداشته باشد چنانچه در رسایل و
مکاتیب تحقیق آن نموده است سیر آفاقی باید که بظلال
الظلال متعلق شود و چون آفاقی همچون ظلال است سیر انفس را اورا

منوط بعلم و عمل و اخلاص است اخلاص کردن جمیع اقوال و اعمال
صورت بندد و در جمیع حرکات و سکنات مقصود باشد که
نصیب مخلص است بفتح لام مخلصان بکسر اللام ازین معنا چه گفته اند
والمخلصون علی خطر عظیم شنیده باشند همین است اصل سخن رحیم
و گویم که مقصود ازین سیر و سلوک و جذبه تصفیه و تطهیر نفس است
از اخلاق ردیه و اوصاف رذیله که در پیش انهمه دایم گرفتار است
النفس و حصول مرادات بهوا نهای نفس است پس از سیر انفسی
چاره نبود و از صفت ذمیمه بصفت حمیده در فتن گزیرند و سیر افاقی
خارج از مقصود است و غرض مقصد بان متعلق نیست زیرا که
گرفتاری افاقی بواسطه گرفتاری انفسی است چه هر چیز را که کسی دوست
بدارد بواسطه دوستی خود دوست میدارد و چون در سیر
انفسی دوستی خود بواسطه استیلای محبت حق جل و علا زایل
گشته دوستی غیر نیز زایل و در ضمن آن نیز زایل باشد پس سیر انفسی
ضروری تر بود و سیر افاقی بتطفیل در ضمن آن میسر گشت حضرات
انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات به انفسی مقصود گشت و
افاقی بطفیل و ضمن منقطع شدی سیر افاقی هم ناتمام است اگر
فرصت قطع آن بهم رسید بطفیل تو قدر باشد باتمام آن رسیده شد

[illegible] و ورود [illegible] در ضمن [illegible]

الا از آنجا چون در سیر انفسی تعلق [illegible] گرفتاری بذات [illegible]

بود زایل میگردد و گرفتاری بخود که در مشاهده [illegible]

گرفتاری دیگران در ضمن زوال گرفتاری بخود [illegible]

میشود گرفتاری دیگران در ضمن زوال گرفتاری ذات او هم

زایل میگردد چه گرفتاری بما دیگران بواسطه گرفتاری بخود است

چنانچه تحقیق آن بالا گذشت پس درست آنکه سیر آفاقی

در ضمن سیر انفسی قطع گشت و سالک بعینه بسیر هم از

گرفتاری خود و هم از دیگران نجات یافت پس باید دانست که این

تحقیق معنی سیر انفسی و معنی سیر آفاقی بوجه تکلف است لیکن چه

فی الحقیقه سیر در انفس است و هم سیر در آفاق چه قطع تعلقات

انفس بتدریج سیر در انفس است و قطع تعلقات آفاقی که در

سیر انفسی صورت می یابد سیر در آفاق است بخلاف سیر آفاقی

و سیر انفسی بطور دیگران که محتاج بتکلف است چنانچه گذشت

بلی هرجا حقیقت است از تکلف آزاد است والله سبحانه

الموفق بشنو شنو ظهور [illegible] و [illegible] واضحی جل سلطانه

در مرات سالک [illegible] سیر انفسی [illegible]

مظهور او را باید دانست که احوال انفس را که در مرات آفاق

مشاهده میشوند صفاتش و تجلیه را از انجا معلوم میسازند

در رنگ انست که کسی در خواب یا در واقعه در عالم مثال

خود را بادشاه بیند یا خود را قطب وقت انجا شاهد

باید فی الحقیقه نه بادشاه است و نه قطب است بادشاه

و قطب انست که در خارج باین دو منصب مشرف گردد غایة

ما فی الباب ازین خواب وازین واقعه استعداد بادشاهت

و قابلیت قطبیت رای معلوم میگردد جایز باید کند تا معامله

از قوت بفعل آید و از کوشش با غوش بر در بالکن هیئة

تزکیه و تکلیه شود اسیر انفس است و انچه در سیر آفاقی دیده

است استعداد و قابلیت تزکیه و تجلیه است پس در خارج سیر

انفس خود را تزکی و مطهر بیند و وجدان خود را مصطفی

باید فی الحقیقه از قابی نصیب است و لذ تحقق بمقامات

عشره بهره است و از اطوار سبعه از پوست بدست

نیاورده پس ناچار سیر انفس داخل سیر الی الله گشت و تمامی

سیر الی الله که مقام فنا است بوطنمامی سیر انفس شده و سیر

فی الله بمراحل بعد از سیر انفس صورت می بندد سر کیف الوصول

مقام ساخته است مراد از آن پوشیدن اصل باید منوط بارتفاع

نزاع و تعین بلفظ اندراج کرده شیخ ابو سعید خراز قدس سره در مقام

متوقف است میگوید تا ربی نیابد ندانم کدام پیش بود معلوم

گشت که یافت ظل پیش از رسیدن است و یافت اصل بعد از

رسیدن فلا اشتباه چنانچه در وقت صبح پیش از طلوع آفتاب

ظهور ظلال اشعه آفتاب است تا عالم را از ظلمات خارج سازد و

صفا بخشد بعد از زوال ظلمات و حصول صفا طلوع نفس آفتاب است

پس ظهور ظل آفتاب از زوال ظلمات سابق است و طلوع نفس

آفتاب از زوال ظلمات لاحق طلوع بادشاه ان بعد از حصول

تخلیه و تصفیه رعایا است هر چند تخلیه و تصفیه بیشتر مقدم طلوع شان

متصور نیست فظهر الحق وارتفع النزاع و زال الاشتباه

والله سبحانه الملهم [illegible]

[illegible]

[illegible] الحمد لله وسلام علی

عباده الذین اصطفی در عبارات مشایخ این طریقه قدس الله تعالی

اسرارهم مندرج شده است که در این حضرت جل سلطانه ذوق نا

یافت یافت این سخن مناسب مقام اندراج نهایت در بدایت

که حقیقت آن ظهور [illegible] تجلیه

بلکه این ظهور ظهور ظلال [illegible] صفات که تحصیل

تجلیه است و حصول آن بعد از تصفیه باطن است که سبقت

از آن [illegible] است اول ظهور ظلی

ظلال مطلوب در مرآت طالب بحصول می‌پیوندد تا ظلمات

کدورات طالب را زائل کرداند و تصفیه و تزکیه او را حاصل کند

بعد از زوال ظلمات و کدورات حصول تزکیه و تصفیه کرده بود

بتمامی [illegible] است تجلیه صورت می‌بندد و استعداد تجلیه

میشود و شایان ظهور [illegible] ذات و صفات واجبی جل سلطانه

کرد پس در سیر انفسی تحصیل تجلیه است که منوط به تزکیه و تصفیه

است و تجلیه که در سیر آفاقی مفهوم شده بود صورت تجلیه

بود نه حقیقت تجلیه تا در سیر انفسی حصول تجلیه ظهور منصور

شود چنانچه گفته اند ازین بیان لازم آمد که پیوستن ظاهرا گسستن

مقدم است تا ظلال از ظلال مطلوب بمرآت سالک منعکس نشود

گسستن از غیر مطلوب متصور نباشد اما پیوستن باصل بعد از

حصول گسستن است پس از مشایخ هر که پیوستن را مقدم داشته

است مراد از آن پیوستن ظلالی بوده است و هر که گسستن را مقدم

شود ظاهر او را ذوق یافت باشد باقی ماند ذوق باطن که یافت
نصیب اوست چون باطن نصیبی از بیچون یافته است ذوق
او نیز از عالم بیچون خواهد بود و در رنگ ظاهر که سراپا جهت
۸۹ نخواهد در آمد پس پیداست که ظاهر نفی ذوق از باطن نماید
باطن را نیز در رنگ خود بجهة حلاوت داند چه ذوق چون دیگر است
و ذوق بیچون دیگر است چون ظاهر منتهی از ذوق باطن او خبر
ندارد و عوام ظاهر بین از باطن منتهی چه خبر خواهد داشت و نیز از
انکار نصیب شان چه خواهد بود و ذوقی که بعضی از ایشان در و ... زیده ذوق
ظاهر است که از عالم چون است از کجا است که از سماع و رقص تحصیل
اضطراب و امثال اینها که از احوال ظاهر است ... و اذواق
صوری ذوق ایشان جز این چه درست ... نظم العقرب ... کتاب
که اذواق مواجید استخراج ... امور ... و حالات ... ثابت
در عزائم ... امور انکار ... اینجا ... سوال ... ظاهر
ظاهر است با احوال باطن عالم چون ندارد ... بیچون نسبت
باشد که باطن منتهی هم یافت دارد هم ذوق یافت ... باقی
اما چون آن ذوق از عالم بیچون نصیبی دارد در رنگ ظاهر آمده
در نیامده بلکه نظر ... آن ذوق حاکم است هر چند یافت باطن ظاهر

است که وطن حدیه خاص این بزرگواران است بیان مقام یعنی
حقیقت یافت است که مخصوص بانهایت لیکن چون ما
الی النهایة و در بدایة درج کرده اند ذوق یافت اینجا بیشتر است و چون یا
از جذبه معامله بیرون برود از ابتدا بتوسط آید ذوق یافت هم
در رنگ یافت رو بهم آید نه یافت باشد نه ذوق یافت و چون
تا بنهایت رسد یافت میسر گردد و ذوق یافت مفقود بود و
چون ذوق در منتهی مفقود بوده است ناچار الله از وعلا
در حق ... منتهی است ذوق و حلاوت را در اول قدم
گذاشته است و در آخر محمول از او به حلاوت و به عزلی گشته
که از رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله وسلم و بار رسیده مثل
... الفقر سوال چون منتهی را یافت مطلوب میسر شد
ذوق یافت چرا مفقود گشت و چون مبتدی را یافت با نصیب است
است ذوق یافت از کجا یافت جواب دولت یافت نصیب
منتهی است که بعد از انقطاع تعلق او که بظاهر خود داشت
... دولت میسر گشته چون باطن او رابطه و تعلق
... است تا جانب باطن بظاهر سرایت کند و در یافت با علم
... ذوق نگردد و شعور نشود پس باطن منتهی را یافت مطلوب حاصل

اسرار همه از سخن اندراج النهایت فی البدایت که ازین بزرگ
واران صادر شده است در اشتباه اند و در حقیقت آن سخن
نزود دارند و تجویز میکنند که مبتدی این طریق برابر منتهی طرق دیگر
باشد عجب است که مساوات مبتدی این طریق با منتهی طرق
دیگر از کجا فهمیده اند بیشتر از اندراج نهایت در بدایت از این بزرگ
واران سر بر زده است و این عبارت دلالت بر مساوات ندارد
مقصود شان است که درین طریق شیخ منتهی بتوجه و تصرف
خود چاشنی از دولت نهایت خود بطریق انعکاس به مبتدی
رشید عطا میفرمایند در بدایت او بمکنمایه خود آمیزاج مینماید مساوات
کجاست و محل اشتباه کدام است و در حقیقت آن چه گنجایش تردد
است و این اندراج دولتی است بس عظیم مبتدی این طریق
هر چند حکم منتهی ندارد اما از دولت نهایت بی نصیب نیست و هرگاه
اگر این مبتدی را فرصت قطع مراحل وصول و طی منازل آن میدهند
از دولت نهایت بی نصیب نخواهد رفت و آن ذره بمک کلیت
او را ملیح و نمکین خواهد ساخت بخلاف مبتدیان طرق دیگر که از نهایت
دور از کارند و در قطع منازل و طی مسافات زیر بار دوا می‌ هر روزی
اگر ایشان را فرصت این قطع منازل و طی مسافات در حق ایشان

اطلاع دارد اما ذوق آن یافت را نمیتوانند دریافت که بحسب نظر
ظاهر نتوان گفت که منتهی را یافت چیست اما ذوق یافت
مفقود است و در مبتدی رشید این طریق علامه که ذوق یافت
اثبات مینماید چه فقدان یافت بواسطه آنست که این بزرگ
واران در ابتدا چاشنی از انتها درج مینمایند و بطریق
انعکاس پرتوی از نهایت در باطن مبتدی رشید انداخته‌اند و
چون ظاهر مبتدی با باطن او مربوط است قوت و تعلق در میان
ظاهر و باطن او ثابت است ناچار آن پرتو نهایت و آن چاشنی ولایت
از باطن به ظاهر میرسد و ظاهر را نیز با باطن او منصبغ میسازد
ذوق یافت را حتما در ظاهر او پیدا میکرد و پس از آن است آمد
که در بدایت چه نهایت یافت مفقود است و ذوق یافت حاصل
وسائط این جماعت علیه طریقه اکابر نقشبندیه قدس الله اسرارهم
در جمیع نسبت علیه ایشان معلوم میشود و حسن نسبت و کمال
[illegible] پیران [illegible] طالبان مفهوم میگردد و
[illegible] اشاره [illegible] مرید رشید طالب
[illegible] التفات و انعکاس
[illegible] بعضی از مشایخ سلاسل دیگر قدس الله [illegible]

حقیقت آن ذات وسیع است بلکه برتر از آن وسعتی که طول و عرض دارد
که از امارات امکان و علامات حدوث است وسعت او تعالی
در رنگ او سبحانه بیچون و بیچگونه است و سیری که در آن وسعت
واقع میشود نیز بیچون و بیچگونه است صاحب سیر نیز با وجود چونی
و چندی بقوت بیچونی و بیچگونگی قطع این منازل بیچونی مینماید
و از چون به بیچون میگراید بیچارگان بی‌بهره و بی‌برگ از حقیقت معامله
خود را یابند و گرفتار آن عالم چون از بیچون چه خبر دارند نارسائی
خود را اعراض می انگارند و بنادانی خود مباهات مینمایند
بی‌خبری چند ز خود بی‌خبر عیب پسندند ز غم هنر اینقدر نمیفهمند که نهایت
انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات بلکه نهایت خاتم الرسل علیه
وعلیهم الصلوات والتحیات نیز حق است سبحانه و نهایت
ایشان با نهایت این بزرگواران علیهم الصلوات والتحیات متحد
نیست بلکه با یکدیگر هیچ مناسبت ندارد پس نتواند بود که جمعی
را نهایتی میسر شده باشد که ورای نهایت ایشان بود و دون نهایت
آن بزرگواران علیهم الصلوات والتحیات باشد پس راست
آمد که نهایت همه حق است سبحانه و تفاوت در میان طوایف
علی تفاوت درجاتهم ثابت است بلکه گوییم که همه نهایت خود را

تجویز نمایند و چون در میان مبتدی این طریق و مبتدیان طرق دیگر

فرق واضح گشت و مزیت این مبتدی بر دیگران ارباب بدایت

لایح شد باید دریافت که در میان منتهیان این طریق و طرق دیگر

همین قدر فرق است و مزیت این منتهی بر منتهیان طرق دیگر همان

مقدار ثابت است بلکه نهایت این طریقه علیه وراء نهایات

سایر طرق مشایخ است این سخن را از من باور دارند نهایة اکثر

سلاسل مضاف ابتدائیست باید باور دارند نهایتی که بدایة او نهایة این

باشد نهایات دیگران البته بسیار خواهد داشت و ناچار نهایة

آن نهایات خواهد بود ... تعالی که بگوست از نهایة ... است

جمعی از متعصبان سلاسل دیگر میگویند که نهایة ما وصول بحق

سبحانه و از اشما نهایة خود میگویند پس از حق ورا خواهید رفت

و نهایة شما وراء حق چه خواهد بود گوئیم که ما از حق بحق میرویم

جل سلطانه و از نهایة طلبیت گریخته باصل الاصل می پوئیم و از

تجلیات اعراض نموده متجلی را می جوئیم و ظهورات ماوراء

گذشته ظاهر را در ابطن بطون میخواهیم و چون در ابطنیت

مراتب متفاوت است از یک ابطنیت با بطنیت ثانیه قدم

می نهیم الی ماشاء الله تعالی حضرت حق سبحانه و تعالی هر چند بسیط

رسیده اصطلاح بوده که صوفیه بوحدت وجود قائل‌اند
علما آنرا کفر و زندقه میدانند دهریه و طایفه از فرقه ناجیه اند
۹۲ حقیقت این معامله و توجیه چیست اثار التحقیق این
این فقیر در مکتوبات و رسایل خود بتفصیل نوشته است و
بتعریفین را اصطلاح داشته مع ذلک چون بار سوال
سوال را از جواب چاره نبوده بضرورت چند کلمه نوشته آمد
باید دانست که از صوفیه علیه هر که بوحدت وجود قائل است و
با حق جل و علا متحد نمیداند و نه تنزل نموده نوشته است و
واجب ممکن شده و بیچون بچون آمده که این همه کفر و الحاد
و ضلالت و زندقه آنجا نه اتحاد است نه عینیت نه تنزل است
نه تشبیه هو سبحانه الآن کما کان قبله سبحان من لا یتغیر بذاته ولا
بصفاته ولا فی اسمائه بحدوث الاکوان و ...
صرافت اطلاق خود است از ... وجوب ... امکان ...
نموده بلکه معنی همه اوست ... است ... شد ...
... و تقدس منصور که انا الحق گفته ... آن ...
... و با حق متحد ... که آن کفر است و موجب قتل ...
قول او است که ... نیستم موجود حق است سبحانه غایت ما فی الباب

وصول بحق نمی‌رسند جل سلطانه لیکن بسیاری هستند که ظلال

و ظهورات حق را حق میدانند تعالی و تقدس با وجود

تفاوت درجات این ظلال و ظهورات پس نهایات جمیع

ارباب نهایات نفس الامر وصول بحق سبحانه تعالی و تقدس

بلکه بزعم هر یکی منتهای او حق است سبحانه پس اگر انتهای

آن یکی ظلال و ظهورات حق باشند تعالی و تقدس

که نهایات دیگریست بزعم حقانیت و نهایة آن یکی وصول

بحق باشد تعالی که ماورا ظلال و ظهورات است چرا مستبعد بود

و چرا محل انکار و استبعاد باشد * قاصری گر کند این

طایفه را طعن قصور حاش لله که بر آرم بزبان این گله را

همه شیران جهان بسته این سلسله اند روبه از حیله چسان

بگسلد این سلسله را ربنا اغفر لنا ذنوبنا و اسرافنا

فی امرنا و ثبت اقدامنا وانصرنا علی القوم الکافرین والسلام

علی من اتبع الهدی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] الحمد لله و سلام علی عباده الذین

نفی صفتی مینمایند از جهت تحرز نمودن از توهم حلول و اتحاد سوال
صوفیه اشیا را با وجود ظهورات معدوم خارجی میدانند و بجز وجود
در خارج جز حق را نمی بینند تعالی شانه و تقدس و علما اشیا را موجود
بوجود خارجی حقیقی خارجیه میگویند پس نزاع فریقین در معنی ثابت باشد
جواب صوفیه هرچند عالم را معدوم در خارج میدانند اما در خارج
وجود وهمی از اثبات مینمایند آنرا خارجی میگویند و از کثرت وهمیه
خارجیه انکار نمیکنند مع ذلک میگویند که این وجود وهمی که در خارج
نمود پیدا کرده است نه از قسم این موجودات وهمیه است که بارتفاع
وهم مرتفع گردد و ثبات نماید استقرار نه دارد بلکه این وجود وهمی و
این نمود خیالی چونکه بصنع حق است سبحانه و اتقانش قدرت کامله
اوست تعالی شانه از زوال محفوظ است و از خلل مصون بعالم
ثبات روان نشان یافته و مربوط است سوفسطائی که عالم را اوهام
وخیالات میدانند ارتفاع اشیا را بارتفاع وهم وخیال میدانند
انکاره میگویند که وجود اشیا تابع اعتقاد ماست نفس الامر تحقیقی
ندارد اگر آسمان را زمین اعتقاد کنیم زمین است و زمین را باعتقاد ما
آسمان و شیرین را اگر تلخ دانیم تلخ است و تلخی باعتقاد ما شیرین باجمله
این جماعت انکار ایجاد صانع مختار جل سلطانه مینمایند و اشیا را

[illegible] را ظهورات حق سبحانه تعالی و تقدس و مجالی

[illegible] او سبحانه می انگارند به شائبه تنزل و [illegible]

[illegible] در رنگ آنکه ظل این شخص ممتد شود نمیتوان

[illegible] آن ظل را این شخص متحد است و نسبت عینیت دارد

[illegible] شخص تنزل نموده بصورت ظل ظاهر شده است تا که آن

شخص را صفات [illegible] است و ظل از وی بوجود آمده است

[illegible] شائبه تنزل و تغیر چند در بعضی اوقات جمعی را بواسطه

[illegible] است که وجود آن شخص پیدا کرده از وجود سایه را از

[illegible] تحقق گردد و غیر از شخص هیچ چیز مشهود نباشد

[illegible] گویند که ظل عین شخص است یعنی ظل معدوم است

[illegible] شخص است پس از این تحقیق لازم آمد که اشیا

[illegible] ظهورات حق تعالی [illegible] حق جل سلطانه

[illegible] حق است تعالی و حق جل سلطانه پس معنی کلام

[illegible] است [illegible] علما کرام [illegible]

[illegible] مشایخ عظام قدس الله سبحانه الی [illegible]

[illegible] آن قول این بود [illegible]

[illegible] ظهورات حق سبحانه تعالی و [illegible]

اوست و علما اشیا را در خارج موجود میدانند بوجود نفس امری
فالنزاع باقی جواب وجود وهمی میشود خیالی چون بارتفاع وهم
۹۴ خیال مرتفع شد نفس امری نگشت زیرا اگر فرض کنیم زوال العلم
در جمیع و انسان این وجود ثابت هست بزوال انها هرگز زایل
نمیگردد ولا معنی للواقع و نفس الامر الا هذا این قدر هست که این
نفس امر که در وجود ممکن اثبات نموده می آید در جنب نفس امری
که در وجود واجب تعالی ثابت هست حکم لاشی دارد و از دیگرست
که ازان در موهومات و متخیلات شمرده شود در رنگ ایراد کلی
مشکک که بایکدیگر تفاوت فاحش دارند چنانچه وجود ممکن که
نسبت بوجود واجب تعالی ثابت است حکم لاشی دارد و از دیگرست
که ازان در عدمات شمرده آید فلا نزاع فی الحقیقة سوال وجود
وهمی اشیا چون نفس امری گشت لازم آمد که در نفس الامر موجودات
متعدد باشند و نفس الامر یک موجود بود و این منافی وحدت
وجود هست که مقرر صوفیه وجودیه است جواب هر دو نفس امریست
وحدت وجود هم نفس امریست و تعدد وجود هم نفس امری
لیکن چون جهت و اعتبار مختلف هست توهم اجتماع نقیضین
مرفوع است این مبحث بمثالی روشن کرده صورت میدهند مثلا از

باو تعالی است نمیدانند ضلوا فاضلوا پس معلوم شد اشیا را
در خارج وجود وهمی که ثبات و استمرار دارد و بارتفاع وهم مرتفع
نمیگردد اثبات مینمایند و معاد اهل بهشت و آن نشأه که مخلد و موبد است
باین وجود موهوم مربوط میدارند و علما اشیا را در خارج موجود میدانند
و احکام خارجی ابدی بر اشیا مترتب میدارند مع ذلک وجود اشیا را
در جنب وجود حق جل وعلا ضعیف و معیب قصور مینمایند و وجود
ممکن را نسبت بوجود واجب تعالی و تقدس هالک میدانند پس
نزد فقیر هم اشیا را در خارج وجود ثابت گشت که احکام این نشأه
و آن نشأه بدان مربوط است و بارتفاع وهم و خیال بهیچ وجه مرتفع
نمیشود فارتفع النزاع و زال الخلاف غایة ما فی الباب صوفیه آن
وجود را وهمی میگویند بواسطه آنکه در وقت عروج وجود اشیا از
نظر ایشان مختفی میگردد بغیر از وجود حق جل سلطانه در نظر
ایشان نمی ماند و علما از اطلاق لفظ وهم را برین وجود تحاشی مینمایند
و وجود وهمی نمیگویند تا قائل بتوهم بارتفاع آن حکم نکند و از ثواب
و عذاب ابدی انکار ننماید سوال صوفیه که اشیا را وجود وهمی
اثبات می نمایند مقصود ایشان آنست که این وجود با وجود ثبات و
استقرار نفس امری نیست وجودی بیرون وهم ندارند و از نمود نیست

در خارج باعتبار توهم وتخیل نفس امری لیکن عدم حصول دایره
مطلقا نفس امریست وجود آن دایره با ملاحظه توهم وتخیل
95 نفس امری پس اول مطلق است وثانی مقید پس در ما نحن فیه
وحدت وجود مطلقا نفس امری باشد وتعدد وجود به
اعتبار توهم وتخیل نفس امری گشته پس بملاحظه اطلاق وتقیید
در میان این دو نفس امر تناقض نباشد واجتماع نقیضین ثابت
نبود سوال چون بزوال وهم جمیع واهمات فرض کرده شود وجود
وهمی وموجودات کجا ثابت باشد جواب این وجود وهمی مجرد
اختراع وهم حاصل شده است تا بزوال وهم زایل گردد بلکه بصنع
حق جل وعلا در مرتبه وهم حاصل گشته است واتقان یافته ناچار
بزوال وهم خلل نپذیرد وجود وهمی باین اعتبار گویند که حضرت
حق سبحانه وتعالی ازل در مرتبه حس ووهم خلق فرموده است
وچون خلق اوست تعالی در هر مرتبه که باشد از زوال وخلل
محفوظ است وحضرت حق سبحانه وتعالی چون ازل خلق
فرموده است ناچار نفس امری گشته در هر مرتبه که خلق کرده باشد
هر چند آن مرتبه نفس امری نباشد ومجرد اعتبار بود اما مخلوق
بودن او در مرتبه نفس امریست واگر گفتیم که حضرت حق سبحانه وتعالی

در مرآت مینماید نفس امر در مرآت هیچ صورت کائن نیست
زیرا که آن صورت نه در شخص مرئی است و نه در روی آن مرآت
بلکه وجود آن صورت در مرآت باعتبار توهم است و نفس از
آن آینه جائی ابدا در مرآت حصول نیست و این وجود وهمی و
از آینه جائی که صورت او در مرآت پیدا شده است نیز نفس امری است
لهذا اگر کسی گوید که من صورت زید را در مرآت دیده ام عقلا و عرفا
او درین کلام صادق میباشد محققی انکار و جحود مبنای
این بیان است اگر شخصی سوگند خورد و گوید که واللہ من
صورت زید را در آینه دیده ام می باید که حانث نشود پس
در صورت هم عدم حصول صورت زید در مرآت نفس
امری است و هم حصول آن صورت در مرآت باعتبار توهم و
تخیل نفس امری اما نفس امر سابق مطلقا نفس امر است
نفس امر لاحق بتوسط توهم و تخیل است عجب معامله است
اعتبار توهم و تخیل که منافی نفس امر است اینجا همان اعتبار
محصل نفس امر گشته است اذ لولاه لما حصل ثمه نفس الامر
مثال دیگر نقطه جواله است که باعتبار توهم و تخیل بصورت
دایره در خارج بنظر پیدا گرده است درینجا هم عدم حصول دایره

سلطان بحال خود بماند [illegible] فاچون این شعبده باز از گشتند

آن درختهای ابنیه بقدرت [illegible] بقدرت خداوندی

جل سلطان بحال خود ماندند وشنیده ام که آن درختهای تا این زمان

بحال خود اند و مردم از میوهای اینها میخورند وما ذلک علی الله

بعزیز پس در صورت [illegible] حضرت سبحانه وتعالی که غیر او در

خارج ونفس الامر موجودی نیست بقدرت کامله خود کمالات

اسمائی وصفاتی خود را در پرده صور ممکنات در مرتبه حس و وهم

ظاهر ساخت وبوجود وهمی وثبوت خیالی آن کمالات را در مجالی

اشیا جلوه گر کرده باشد یعنی اشیا را بر طبق این کمالات در مرتبه

حس و وهم ایجاد فرموده تا موجود وهمی وثبوت خیالی پیدا کرده

پس وجود اشیا باعتبار وجود خیالی است لیکن حضرت حق سبحانه

وتعالی این موجود را استقرار وثبات کرامت فرموده است و

در صنع اشیا اتقان مرعی داشته ومعامله ابدی با آنها مربوط

ساخته ناچار وجود وهمی وثبوت خیالی اشیا نفس امری

گشته هستی واقعی [illegible] شده پس توان گفت که اشیا در خارج

باعتبار نفس الامر وجود دارند وهم وجود ندارند لیکن بدو اعتبار

که ارکون حضرت والد بزرگوار این حقیر که از علمای محققین بودند

اثر او در مرتبه حس و وهم خلق فرموده است یعنی اشیا را در
مرتبه ایجاد فرموده است که ثبات حصول و ثبوت نیست
مگر از حس و وهم چنانچه در رنگ آنکه شعبده بازی چیزهای غیر واقع
را نماید و یک چیز را ده چیز داند آن ده چیز را حصول نیست مگر در
حس و وهم در نفس الامر جز یک چیز موجود نیست و این ده چیز را
که نموده است اگر بقدرت کامله خداوندی جل سلطانه ثبات و
استقرار دهد و آنکه از خلل و سرعت زوال محفوظ باشند نفس
امری میگردند پس آن ده چیز هم در نفس الامر هستند و هم نیستند
لیکن بدو اعتبار اگر قطع نظر از مرتبه حس و وهم کرده شود
نیستند بملاحظه حس و وهم هستند و قصه مشهور است که در یکی از
بلاد هندوستان شعبده بازان پیش سلطانی بنیاد شعبده بازی
نموده بودند درین اثنا طلسم و شعبده باغ و درختهای انبه
بنظر در آوردند و نمودند که بود آنها را ظاهر ساختند و در همان
مجلس نمودند که آن درختها کلان شدند و بار آوردند و اهل مجلس
از آن بارها تناول نمودند درین وقت آن سلطان حکم کرد که شعبده
بازان را بقتل رسانند چه او شنیده بود که بعد از ظهور شعبده
اگر شعبده باز را بکشند آن شعبده بقدرت خداوندی جل

عالم را مجاز، عالم اما ظهور است چه که محبوب وجود و بقای نشده است
و بقای ابدی اشیا را [illegible] است و قدرت را در لباس
حکمت آورده و اسباب را [illegible] بود و ساعت آن حقیقت
کالمهجور شده است و این مجاز مستعار گشت نقطه جواله
کالحقیقه است و دایره که ناشی از آن نقطه است کالمجاز اما
حقیقة الحال مهجور است و آنچه مستعار است مجاز است و [illegible]
بود معنی این قول اذا احب الله عبدا لا یضره ذنب بدانند که
چون دوست دار حضرت حق سبحانه و تعالی شوند ذنب از وی
صادر نشود که اولیاء حق جل و علا از ارتکاب ذنوب محفوظ اند
اگر چه جایز است که ذنب از ایشان صادر شود بخلاف انبیا علیهم
الصلوات والتسلیمات که از ذنوب معصوم اند چو از صدور
ذنب هم از ایشان مسلوب است و چون ذنب از اولیا مستور شود
یقین است که هر ذنب هم نخواهد بود و چون در صورت عدم صدور
ذنب لا یضره ذنب درست است لکن لا یخفی علی ارباب العلم که
تواند بود که مراد [illegible] سابق باشد که بیشتر از وصول
و تحصیل [illegible] ان الاسلام یجب ما کان قبله
حقیقة الامر عند الله سبحانه ربنا لا تواخذنا ان نسینا او اخطانا

میفرمودند پس... قاضی جلال الدین اکرای که از علمای متبحر
زمان بود... رسید که وحدت با کثرت اگر وحدت نقیض
کثرت... با این احکام متباینه و متغایره است باطل میگردد و اگر نقیض
کثرت قول صوفیه که به وحدت وجود قایلند باطل میشود حضرت
ایشان در جواب او فرمودند که هر دو نقیض امر است و از ایشان فرمودند
بخاطر فقیر نمانده است که در بیان آن چه میفرمودند آنچه در نوشتن بخاطر
فقیر میرسد آورده الامر الی الله سبحانه پس صوفیه که به وحدت
وجود قایلند محقند و علمای که به کثرت وجود حاکمند نیز محق مناسب احوال
صوفیه وحدت و مناسب احوال علما کثرت زیراکه مبنای شرایع
بکثرت و تغایر احکام کثرت مربوط است و دعوت انبیا علیهم
الصلوات و التسلیمات و تنعیم و تعذیب اخروی هم بکثرت تعلق
دارد و چون حضرت حق سبحانه و تعالی بحکم فاحببت ان اعرف کثرت
را میخواهد و ظهور را دوست میدارد ابقای این مرتبه نیز ضرور
چه ترتیب این مرتبه مرضی و محبوب رب العالمین سلطان ذی شان را
خدم و حشم باید و عظمت... و اکبار
در کار است ما را وحدت وجود چندان... ت و معاملهٔ کثرت
نسبت با او در رنگ مجاز ظهور دارد این عالم را حالا حقیقت گویند و این

و همچنانکه صورتی بود میان او و ایشان [illegible] است در واجب تعالی علم

و دیگر نیز صورت [illegible] قدرت است تجلی [illegible]

99 صورت آن قدرت است بخلاف ذات که متعلق الوان دولت به

تصیب است و بقای بجود در حق وی از آنچه نوشته اند بلکه

ممکن چون بصورت اسما و صفات او تعالی مخلوق است بنا بر

عرض است و وی از جوهریت یافته و قیام او بذات واجب

است تعالی و تقدس و ارباب معقول که ممکن را بجوهر و عرض

تقسیم نموده اند از ظاهر بینی است و قیام بعض ممکن به بعض

دیگر که ثابت شد از قبیل قیام عرض بعرض است نه از قبیل قیام

عرض بجوهر بلکه فی الحقیقه آن هر دو عرض بذات واجبی قیام

دارند تعالی جوهری در میان ایشان ثابت نیست قیوم جمیع ممکنات

اوست تعالی و تقدس پس ممکن را فی الحقیقه ذات نبود

که صفات او قایم بآن ذات باشند بلکه ذات مر واجب است

تعالی که صفات او [illegible] همچنین جمیع ممکنات با و قایم اند

و از آنکه [illegible] حفظ لنا صینا بدان اشارت به

الحقیقه [illegible] واجب ذات است که همه را قیام با وست اشارت

کننده [illegible] آن ذات تعالی و تقدس [illegible]

والسلام علیکم وعلی سایر من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی

علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات العلی [illegible] بحقایق

[illegible] حسام الدین احمد [illegible]

[illegible] سلطان [illegible]

[illegible]

[illegible]

الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی مخدوما

مکرما [illegible] سخن دوست خوشتر است از معارف [illegible]

نوشته [illegible] طریق مراقبه احص خواص نموده [illegible]

[illegible] که عالم [illegible] مظاهر اسما

[illegible] حق سبحانه وتعالی وتقدس اگر [illegible]

[illegible] تعالی وتقدس واگر عالم [illegible] آن

[illegible] تعالی علم [illegible]

[illegible] عالم [illegible] ذات

[illegible] عالم [illegible]

[illegible] باشد آن

[illegible] از مناسبت [illegible] دارند

[illegible] سؤال چون اشارت [illegible] بذات [illegible] بلفظ انا [illegible]
راجع بذات واجب [illegible] کرد و حضرت ممکن [illegible]
ماهیت و حقیقت او عبارت [illegible] بود نقطه چه اشارت شود
بلفظ انا بماهیت و حقیقت ممکن است و این مستلزم قلب حقیقت
است و عینه سخن ارباب توحید وجودی است جواب آری اشارت
هر کس بلفظ انا بحقیقت خود است اما حقیقت او چون عرض
مجتمعه است قابلیت این اشارت ندارد چه اعراض بالاستقلال
و بالاصالة قابل اشارت حسی نیست و چون حقیقت او قبول
این اشارت نکرد ناچار آن اشارت راجع بمقوم آن حقیقت
گشت پس ماهیت ممکن همان العوارض مجتمعه است هر چند اشارت انای
او بواسطه عدم قابلیت حقیقت او راجع بمقوم او گشته است
که ذات واجب است تعالی و تقدس پس قلب حقیقت نشد و ممکن
واجب نگشت تعالی و تقدس و در این سخن ارباب توحید شد عجب
است انای ممکن بواجب تعالی رجوع نماید و ممکن بکمال خود ممکن ماند
و مقبول [illegible] علم نکند بلکه صاحب تمیز است سؤال آن تمام
[illegible] بذات [illegible] تمام حوادث هست بذات او تعالی
این ممتنع است جواب امتناع تمام حوادث بمعنی حلول حوادث

اشارت بست وبا سبیحی تحمد این معرفت ما معیشر لکن
... کلکنند وسبت وکرمان
دسید ارباب توحید وجودی جز یک ذات تعالی و تقدس موجود
نمیدانند و اسما و صفات او تعالی را بر اعتبارات عقلی می انگارند
وحقایق ممکنات را میکویند که بوی از وجود بمشام ایشان نرسیده است
الاعیان ما شممت رایحة الوجود کلام ایشانست و این فقیر صفات
او را تعالی نیز موجود بوجود زاید میداند چنانچه علما اهل حق
فرموده اند و ممکنات را که مجالی اسما و صفات اوست تعالی
نیز وجودی اثبات مینماید وجودیکه قیام بخود دارد در ممکنات
اثبات میکنند و همه را قیام بذات او تعالی تصور مینماید سوال
ازین تحقیق معلوم میشود که ذات ممکن ... ذات واجب است
تعالی و ممکن با واجب متحد است جل شانه و این محال است که مستلزم
قلب حقایق است جواب گوئیم که ذات ممکن یعنی ماهیت و حقیقت
او همان اعراض متعدده مخصوصه که مجالی اسما و صفات
واجب است تعالی و این اعراض ... تعالی و تقدس است
عینیت نیست و به هیچ وجه اتحادی نه تا تسبیح ... لازم آید نسبتی که
جز قیام این اعراض بآن ذات است تعالی و تقدیم جمیع ...

[illegible] بمعنی دیگر تعیین شده در این است که چون حق سبحانه و تعالی

[illegible] را در مرتبه حس و [illegible] و احکام در [illegible] ۱۰۰

ایشان را اعیان ثبوته معلومه [illegible] غیب ظاهر گردانید بر

ساخت بعضی اشیا را بنابر وجود ثبوت بلکه قائم بذات حق سبحانه

بی شائبه حلول و به مظهر حال و محل متمثل دیگر صورت کونیه صورت

انسان کرد این ظاهر شود الهی باینکه آن صور را اجسام

جواهر انگارد و آن تماثیل را جواهر انگاشته قائم بخود داند و اگر

شخص آن صورت را اعراض قائم بغیر تصور نماید و حالت

وضعیت طالب محال است بود و به محال ثبوت اعراض را [illegible] داند

شخص نیز صحیح است که بتقلید مردم امکان [illegible] شود تا جای

هر که او تمیز دارد حاجتی نباشد که آن صور را [illegible] [illegible]

احتیاج بمحال ندارند و چنین از ارباب کشف و شهود تمام [illegible]

در رنگ آن صور اند [illegible] تماثیل [illegible] تا حضرت

حق سبحانه و تعالی [illegible] تماثیل را به صنع کامل [illegible]

احکام [illegible] [illegible] اند و از زوال [illegible]

اخروی ابدی [illegible] [illegible] [illegible]

علما معتزله است [illegible] [illegible] عالم را مجموع اعراض [illegible]

[illegible] در ذات او تعالی که محال است لیکن قیام [illegible]
است بلکه بمعنی ثبوت [illegible] متقرر ممکن بذات
واجب تعالی سؤال چون [illegible] عرض باشد از محل او را جایز
نبود که قایم باو باشد و آن محل که لازم است ذات واجب نیست تعالی
و همچنین ممتنع محل او نتواند بود جواب عرض نیست که او را قیام بذات
خود نباشد بلکه قایم بغیر بود و چون ارباب معقول در مقام معقول
عرض غیر از معنی حلول نفهمیده اند ناچار عرض را اثبات محل نموده اند و
بغیر محل ثبوت او را محال داشته اند چون قیام را معنی دیگر پیدا شود چنانکه
گذشت محل جمیع در کارخانه محسوس و مشاهد ماست که قیام جمیع
اشیا بذات واجب تعالی و جمیع حلول و تحلی در میان نیست ارباب
معقول از آن او را دارند تا تشکیک ایشان مصادم بداهت ما نشود
و یقین ما بشک ایشان زایل نگردد و این مبحث را بمثالی واضح گردانیم
ارباب طلسم و اصحاب سیمیا چیزها نمایند از جنس اجسام و [illegible]
و اعراض عجیبه درین صورت هر کس بیند داند که این اجسام و از رنگ
اعراض بخود قیام نیست بلکه قیام این [illegible] ذات صاحب طلسم است
و جمیع محل اینها اثبات نیست و نیز قبول [illegible] قیام بنا بر اینجا نیست
و حلیت نیست بلکه ثبوت و تقرر اینها بذات صاحب طلسم است در نوم

در عالم تکمیل و ارشاد است و فنا و بقای عالم بنظر او در اینجه
عالم را مستتر الوجود [illegible] راجع بشهود است
بوجود عالم که وجود او [illegible] مستهلک شده باشد در
شهود است والله سبحانه الملهم للصواب و حکم بعدم بقاء
اعراض در دو زمان که بعضی از متکلمین گفته اند دخول نیست و به
ثبوت نه پیوسته است و از ذکر بر عدم بقاء اعراض آورده اند
تا تمام اند این معارف تمامه گویند سبقی است اگر یاران
اینجا ملتفت فرموده نقل اینها هر که شوق کند التفات فرمایند
چون در فقیر کسلی بود هر کدام از یاران کتاب علیحده نوشته
و اکتفا بهمین معارف نموده آمد والسلام علیکم و علی من لدیکم

[illegible]

این کلمه طیبه [illegible] حقیقت و شریعت است باز ما عکم
سالک در [illegible] در مرتبه طریقت است و چون از نفی
بتمام وجهه فارغ شود و جمیع ما سوی الله از نظر او منتفی گردد طریقت را

است و چون چنانکه گذشت بلی فی الکتب فی نصوص [illegible] اند

و [illegible] مقام اینها [illegible] الوجود جل سلطانه

[illegible] نمود و طعن و تشنیع [illegible] گذشته است چه عوض را از قیام

[illegible] نبود به وجود جمله [illegible] تا قیام را با وجود [illegible]

در فصوص صاحب فتوحات مکیه عالم را اعراض مجموع در عین واحد

[illegible] است و عین واحد را عبارت از ذات احدیت داشته جل

[illegible] معدوم [illegible] این اعراض [illegible] در دو زمان حکم کرده است و

گفته عالم در هر آنی معدوم [illegible] مثل آن بوجود می آید و نزد فقیر این

[illegible] است [illegible] چنانچه در شرح رباعیات تحقیق این

بحث نموده [illegible] سالک [illegible] احوال [illegible] ماسوی از

نظر او [illegible] شده آن چنان می بیند که عالم معدوم

و در آن ثانی می یابد که عالم موجود است [illegible] آن ثالث باز معدوم

می یابد و در آن رابع موجود [illegible] تا آنکه فنا مطلق مشرف

گردد و همه ما سوی را معدوم یابد [illegible] زمان [illegible]

[illegible] العدم است و همچنین [illegible] البقا و رجوع به عالم

[illegible] آید [illegible] محقق [illegible] مثال

[illegible] و چون عارف [illegible] و رجوع به عالم [illegible]

ابلاغ احکام شرعیه کرده بود مناسبت ادای نماز نمی کرد بهایت در آن

وقت و سکون و ... شبیها کنند چرا چرا

کامل مقصد را در ... نبی با ... جز اول و جنبان قطره بود

نبی کمالات ولایت را در جنب کمالات نبوت هیچ مقدار نیست

ذره را در جنب آفتاب مقدار چه بود سبحان الله جمعی از کج فهمی

ولایت را از نبوت افضل دانسته اند و شریعت را که لب لباب

نبوت است قشر انگاشته چه کنند نظرشان مقصور بر صورت شریعت است

و از مغز خبر نیست بدست نیاورده اند و نبوت را بعلت توجه بخلق

ناقص انگاشته اند و این توجه را از رنگ توجه عوام ... دانسته

ولایت را که توجه بحق دارد جل و علا بر آن توجه ترجیح داده اند ندانسته اند

ما افضل از نبوت گفته نمی دانند که در کمالات نبوت نیز در وقت

عروج رو بحق است چنانچه در مرتبه ولایت بلکه در مرتبه

ولایت صورت آن کمالات عروجی است که در مقام نبوت حاصل

است چنانچه شمه ازان نکته ایما یافت و در وقت نزول نبوت

را در رنگ ولایت رو ... ... جمیع رفقت کرده ولایت ظاهر

شود که بخلق است ... بحق است سبحانه در نزول نبوت بظاهر و باطن

متوجه خلق است و بکلیت خود ایشان را بحق جل شانه دعوت می نماید

تمام کرده باشد و بمقام فنا رسیده بود و چون بعد از فنی در مقام
... آید و از سلوک [illegible] شده باشد و بقا
موصوف گشته و این نفی و اثبات و این طریقت و حقیقت
این فنا و بقا و این سلوک و جذبه باسم ولایت صادق می آید و نفس
اماره که به اطمینان می گراید مزکی و مطهر میگردد و تحصیل کمالات ولایت
مربوطه بجزء اول این کلمه طیبه گشت که نفی و اثبات است باقی ماند جزء
دویم این کلمه مقدسه که مثبت رسالت خاتم الرسل است علیهم و علیه
الصلوات والتسلیمات این جزء آخر محصل و مکمل شریعت است آنچه در
ابتدا و وسط از شریعت حاصل شده بود صورت شریعت بود
و اسم و رسم او بود حصول حقیقت شریعت در میان است که بعد از
حصول مرتبه ولایت بحصول می پیوندد و کمالات نبوت که محل
تا معارا شریعت و وراثت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات
حاصل میگردد نیز در این موطن است طریقت و حقیقت که محصلان
ولایت اند گویا شرایط اند از برای تحصیل حقیقت شریعت
و تحصیل کمالات نبوة و ولایت را [illegible] است باید دانست
و شریعت را چون صورة در طریقت گو [illegible] حقیقت است
و در حقیقت لیز از نجاسات حکمیه تا بعد از طهارت کار سفلیان

تخصیص او هم ذکر است که امتثال امر است و ذکر اداء یک حق است
که حق مولی باشد چنانچه [illegible] که با امر واقع شود و از این
دو حق است حق عبد و حق مولی تعالی بلکه نزدیک است که ذکر بعضی ۱۰۳
را در وقت بعضی داخل نمود آید چه هر وقت ذکر گفتن مستحب
است و در بعضی اوقات ذکر ناگفتن مستحب است و در ایام منهیه
و در اوقات مکروه به روزه داشتن و نماز کردن از روزه داشتن و
از نماز گزاردن بهتر است باید دانست که ذکر عبارت از طرد غفلت
است به هر وجه که میسر شود نه آنکه ذکر مخصوص به تکرار کلمه نفی و اثبات
است یا تکرار اسم ذات تعالی چنانکه گمان برده می‌شود پس آنچه از
امتثال اوامر و نواهی از مولی شرعیه نموده باید همه داخل ذکر است
بیع و شرا با مراعات حدود شرعیه ذکر است و هم چنین نکاح و طلاق
با مراعات ذکر چه در حین مباشرت این امور با مراعات مذکوره
امر و نهی جل سلطانه نصب عین مباشر این امور است پس غفلت
را گنجایش نیست بلکه [illegible] اسم و صفت مذکور واقع شود شیخ
التابع [illegible] و تحقیق [illegible] که [illegible] در ترتب الانفعال است مذکوره
بخلاف ذکری که امتثال اوامر و نواهی واقع شود که این صفات
قبیل النفس است هر چند این صفات و [illegible] او در سبیل ذات

وجود بحسب کتب و سنت بجا ولایت از زوال است اکمل اولیا
توجه بکلی نمودن بخلق ایشان [illegible] است نموده آن بعضی
کرفتاری را جهت بخلق عوام توجه بلکه اند داده بر کمان جا است هم
بواسطه توجه خواص بخلق خاص توجه و دارند ما سوی با که است
از اول را ما سوی کرفتاری که بزرگواران این چه ما سوی با است کرفتاری
سبحانی سلطانه جل خلق بخالق کرفتاری و اند نموده وداع قدم
و ارشاد هدایت برای بزرگواران این بخلق توجه بلکه اند کرده آن
مولای و نماید و نموده ... سلطانه جل خلق بخلاف است
توجه قسم این که است شک و نمایند دلالت قدس ... توجه است
خاطر فاسو ما رفت از است ... تخلیص از مقصود بکلی
شخص ... نماید بحق خود نفس را که توجهی ... است
شد ... باقی تا اثنا درین و دارد اشتغال سلطانه جل بحق ... بلکه
... افتد رجا در ... بکردد قدم اکر که است ... او را ... شخص
خلاص ... آنجا تا نوشته ... شخص صورت
جه ... که از است ... تخلیص شخص بی شک کردن
کرد احتیاج ... است ... است ... اوقات
بیان ... خود ... تخلیص این که بالخصوص علی است ...

شود که در نهایت و بدایت کار وراثت انبیا و علما قوم رحمت
علیهم الصلوات والتسلیمات والتحیات والبرکات که نصیب
اقل قلیل است هرگاه اصول درین معامله قلیل باشند فروع
تا چه قدر قلیل خواهد بود سوال ازین معارف لازم می آید که در بعضی
مراتب عارف قدم از شریعت بیرون می نهد و به ماورای شریعت
عروج مینماید جواب شریعت اعمال ظاهره است و آن معامله
درین مقام باطن متعلق است ظاهر به شریعت مکلف
است و باطن گرفتار آن معامله و چون این مقام دارد عمل است باطن
را از اعمال ظاهره مدد عظیم است و ترقیات باطن مربوط باتیان
شریعت است چاره نبود که ظاهر عمل شریعت است و نصیب
باطن نتایج و ثمرات شریعت پس شریعت تمام جمیع کمالات اصلی و
جمیع مقامات گشت نتایج و ثمرات شریعت مقصود از این نشأ
دنیوی بنسبت کمالات نشأه اخروی و نعمات سرمدی نیز از
ثمرات و نتایج شریعت است پس شریعت شجره طیبه آمد که
درین نشأه و در آن نشأه دات الثمرات و فواکه آن عالم متمتع ا
و جهانیان بعضی ... اند و بعضی سوال ازین بیان لازم
آید که در کمالات منتهی باطن بحق است سبحانه و ظاهر بخلق و

باید شود و حضرت خواجه نقشبند قدس سره میفرمودند که حضرت مولانا
زین الدین تایبادی قدس سره از راه [illegible] بخدا رسیده است جل
سلطانه و ایضا ذکر با اسم و صفت واقع شود وسیله است
مر ذاکر را که مراعات حدود شرعیه حاصل شود و اگر در جمیع امور رعایت
احکام شرعیه نموده به متابعت تمام صاحب شرع میسر نیست و این
تمام ذکر به اسم و صفت اوست تعالی پس اول آن ذکر باید تا
بدولت این ذکر مشرف گردد و معامله عنایت دیگر است انجا که هیچ
شروط است و هیچ وسیله نیست یختص الیه من یشاء از سر اصل
سخن دور افتادیم و گوییم که ورا این معامله کار طریقت و حقیقت
و شریعت معامله دیگر است و کار و بار دیگر توان گفت که این
را در جنب ان معامله هیچ اعتدادی و اعتباری نیست زیرا که در
مرتبه حقیقت حاصل شده بود و بانات [illegible] صورت
این معامله بود و این معامله حقیقت آن صورت در رنگ
صورت شریعت که در ابتدا مرتبه [illegible] بحصول پیوسته بود
بعد از حصول طریقت حقیقت [illegible] صورت شریعت
[illegible] بود و حال باید کرد معامله که صورت [illegible] حقیقت [illegible] دولت
بود در گفت چگونه در آید و در بیان چگونه گنجد ذاکر [illegible] گرد

مرآت را از آن جا که از آن عالم هست زیرا اگر صور را پیش از وجود
خارجی ثبوتی هست و غیر [illegible] متمیز بودی نه اگر امکان [illegible]
[illegible] مرتبه ثبوت دارند و اگر نه آن که در آن مرتبه تجلی دارند که [illegible]
این نمونه نبود در اشیا چنان که بعضی ظاهر نموده است چنان که [illegible] از خلل
مصون است و از سرعت زوال محفوظ و [illegible] ابدی با بهنام [illegible]
و عذاب و ثواب سرمدی باشد آن منوط است که در مرآت صورت
صورت ملحوظ اولا صور است و التفات ثانی از برای شهود
مرآت در کار است و مرات اسما واجب تعالی ملحوظ اولا همان مرآت است
و التفات ثانی از برای شهود اشیا در کار است و ایضا که مرآت صورت
صور نیز مرآیا احکام و آثار مرآتند اگر مرآت طولانی است مثلا صورت
طولانی ظاهر میشوند و مرایا طول مرآت میکردند و همچنین اگر مرآت
صغیر است آن صغر در مرایای صور ظاهر میگردد بخلاف مرآت ذات
واجب تعالی که اشیا مرایای احکام و آثار او نمیتوانند شد چه
در آن مرتبه علیا هیچ حکم و اثری نیست بلکه جمیع نسب آنجا مستهلک
اشیا که مرایای باشند چه جز نور [illegible] مجاری و در مراتب تنزل [illegible]
ثبوت اسما و صفات [illegible] اشیا مرایای صور احکام واجبی [illegible] شوند
کنجایش دارد چه سمیع و بصیر و علم و قدرت مثلا [illegible] مرایای [illegible]

به مکتوبات و رسائل حضرت شیخ قدس سره تحریر کرده شده است و در مقام
دعوت که محل دعوت تام بود و تکمیل است وجه توجه بجهت
جذب آن مقام بعروج تعلق دارد و مقام دعوت به نزول مربوط
است پس در وقت عروج باطن بحق باشد سبحانه و ظاهر بخلق تا
بحق شریعت غرا ادا حقوق ایشان نماید و در وقت هبوط تمام
بخلق متوجه باشد و بکلیت خود خلق را بحق جل و علا دلالت
فرماید فلا منافات و تحقیق این مقام است که توجه بخلق عین توجه
بحق است سبحانه فاینما تولوا فثم وجه الله باین معنی که ممکن عین
واجبست سبحانه یا مرآت واجبست تعالی ممکن چیز را چه یارا
که عین واجب تعالی و تقدس باشد یا قابل مرآتیت او تعالی
تواند بود بلکه توان گفت که واجب تعالی و تقدس مرآت
ممکن است و اشیا در مرآت واجب تعالی چنانچه متوهم میشوند
که صور اشیا در مرآت صورت چنانچه آن صور در مرآت
صورت حلول و سریانی نیست همچنین این اشیا را در مرآت
واجب تعالی حلولی و سریانی نخواهد بود حلول متصور شود که در مرتبه
ذات صور را وجودی نیست صور و صور در مرتبه توهم
و تخیل است و پس ایجاد که مرآت صورت نیست بلکه صورت

این قرب و احاطه و معیت از قبیل قرب جسم بجسم نیست یا جوهر بجوهر

بلکه انحاء قرب و احاطه است که عقل در تصور آن عاجز است و در

ادراک کیفیات آن قاصر پس بتصور قرب و معیت و احاطه نتوان

نمود و کیفیت هیچ معلوم نبود ولله المثل الاعلی و همچنین است

قربی که حضرت حق را سبحانه با عالم است و همچنین احاطه و معیت او

تعالی معلوم الا نفس است و مجهول الکیفیة ایمان آریم که او تعالی

قریب و محیط است و با عالم است اما کیفیت قرب و احاطه و معیت

او تعالی ندانیم که چیست چه این صفات از صفات اشیاء جز

و از سمات امکان و حدوث علیحده [illegible] نسبتی از او

عالم مجاز که قنطره حقیقت است آورده شد و با بهر صورت اما

فرموده تا تیز بینان بعنایت او تعالی از مجازی بحقیقت برند و از

صورت بمعنی گرایند والسلام علی من اتبع الهدی

بحوالت [illegible] الحمد

الصلوة و تبلیغ الدعوات بر سیادت پناه [illegible] والمنت

کرد کلام آن اخوی حرارت طلب مفهوم میشود و بوی از جمعیت

می آید تا کار اینها درست است از قرب صحبت است که خاطر بهای

لاطائل [illegible] صحبت دارید مجموع ایام صحبت

بکلی از صور جمع و بصور علم متعذر شده بشبه وجوب نیز گرفت

الی اشیا و جهت ایشان اشکال مجمل در مرات اشیا [illegible]

ظاهر گشته اند و اگر کشف نم کرده اند شاید ملاحظه نماید لحول او للظان مرات

والظاهر مظاهر الذی در تی شهود اشیا که الصور در ماثر مرات

معاملات مشاهده اینست رجوع است که صور بظهور آمده اند بعد از آنکه از نظر

تمام مرتفع شده بودند و چون معامله رجوع با خر رسید و مسبوق شد اشیا

دور بوده از واقع شوند و مستور از دور گردد از زه امکان میسر گردد تا

جاری شهود بغیب بدل نخواهد گشت و ایمان شهودی ایمان بغیب

خواهد شد اگر معامله دعوت تمام شوند و نمای الرحیل رسد آن وقت

غیب نخواهد ماند و جز شهود نخواهد بود اما این شهود اتم و اکمل

خواهد بود از آن شهودی که قبل از رجوع حاصل شده بود چه شهودی

که با آخرت تعلق دارد اکمل است از آن شهودی که بدنیا متعلق است

هنیئاً لارباب النعیم نعیمها وللعاشق المسکین ما یتجرع باید

دانست که این تحقیق لایح گشت در صورت شی را که در مرات

بینماید جز در تخییل ثبوتی نیست مرات را صرف تجرد خود است از

حصول صورت اینجا صورت را حدی [illegible] گفت که آینه قریب

نیز توان گفت که آینه محل آن صورت شده [illegible]

طالب ... صدر ... باشند ... ونوشته الحمد لله وسلام علی

عباده الذین اصطفی خواجه محمد طالب همواره خواهان مطلوب باشند

خبر فوت قرة العین محمد صدیق نوشته بودند انا لله وانا الیه

راجعون برادر عزیز حضرت حق سبحانه وتعالی نزد مومنان از

همه چیز عزیزتر و محبوبتر است چه اموال وچه انفس واحباب وانا ...

فعل اوست تعالی دیگر برادران ... فعل ... بس تا حال فعل او

تعالی عزیزتر و محبوبتر خواهد بود چه آن است که محبان از فعل

محبوب لذت بگیرند همچنین ... هر چه ولادت ... کراهت

کراهت وارد ... مقام رضا ... رسیده ... اما

مرتبه التذاذ امری دیگر است   عشق آن شعله است که

چون برفروخت هرچه جز معشوق باقی جمله سوخت   تیغ لا در قتل

غیر حق براند در نگر زان پس که بعد لا چه ماند ماند الا الله باقی جمله رفت

شاد باش ای عشق شرکت سوز رفت والسلام علی من اتبع الهدی

[illegible]

[illegible]

بحمده ونصلی علی حبیبه ونسلم علیه وعلی آله الکرام نصیحتی که بفرزندی

خواجه محمد ... مومن ... آید ... شیخ عبد ... بعد ...

معلوم است که یک عشره کشیده باشد از خدا شرم باید داشت

چون بعاطلی که از هزار روز بگذرد راه برای خدای عزوجل انتخاب

نکنند و از تعلقات دست خود را جمع نمی نمایند حجت بر شما در

شده است و بوجدان خود یافته اید که باعث این صحبت از

اربعینات مجاهده است مع ذلک از این صحبت گریزانید و بحیلها

خود را دور می اندازید چه هر استعداد استعداد نفس است اما چه

دیده که از قوت بغیرها نیامده استعداد شما بلند است لیکن همت

پست است که طالبان از جوهر نفس عنقریب رعنائی جنبش ایام

[illegible] وقت صبح شود همچو روز معلوم است که با همه

[illegible] شب همچون حالا هم صبح نفس است که بر اصل باید بود

[illegible] که [illegible] ارباب جمعیت است و اگر این دولت میسر شود

اوقات خود را بذکر و اکمل عمل سلطان که ما خود از صاحب دولت مشهور

باید [illegible] هر چه منافی ذکر است از آن اجتناب باید نمود در حل

[illegible] شرعی [illegible] احتیاط باید [illegible] باید کرد [illegible] نماز

[illegible] جماعت [illegible] و در تعدیل ارکان سعی بلیغ دارند

[illegible] اوقات [illegible] باید ربنا اتمم لنا

نورنا واغفر لنا انک علی کل شیء قدیر [illegible]

[illegible] با وجود ذکر شیء و تلقین و انکار [illegible]
موضوع است بدین معنی که ایمانست صورت عملیاتست و اگر ما در
۱۰۸ صورت نماز و اگر روزه است صورت روزه است علی هذا القیاس
سایر الاحکام الشرعیه زیرا که نفس که عمده وجود انسانست مشار الیه
بهره ور بقبول ایمان هم اوست بکفر و انکار نیز هست حقیقت ایمان
و حقیقت اعمال صالحه چگونه متصور شود رحمت خداوندیست جل شانه
که مجرد صورت را قبول فرموده بشارت بدخول جنت که محل رضای
اوست تعالی نموده است و هم احسان اوست تعالی که نفس
ایمانست بتصدیق قلب کفایت فرموده است و باذعان نفس
تکلیف نموده یعنی جنت را هم صورتست و هم حقیقت اصحاب صورت
از صورت جنت محظوظ خواهند شد و ارباب حقیقت از یک فاطمه
جنت تناول نمایند صاحب صورت از آن لذت یابد و صاحب حقیقت
لذت دیگر که ازواج مطهرات امهات المومنین با سرور علیه و علی
آله الصلوة والسلام در یک جنت باشند و از یک فاطمه تناول
نمایند اما التذاذ و تنعم هر کدام علیحده باشد و اگر علیحده نباشد لازم
آید تفضیل امهات المومنین بر جمیع بنی آدم بعد از پیغمبر ما علیه
علی آله الصلوة والسلام و نیز لازم آید که هر که افضل باشد از شخص

پیوسته مداوم ذکر الهی است جل سلطانه به نهجی که یاد گرفته اند باید که ذکر

به قدر استیلا یابد که غیر مذکور را در باطن نگذارد و تعلق علمی و

حبی را از سوای مذکور زایل گرداند بدین زمان قلب را نسبتی

با سوی حاصل کرده اند و دید و دانش غیر فارغ شود که اگر بتکلف

تعقل اشیا را نموی یاد دهند یاد نکنند و نشناسد و همواره مستهلک

مشهود مطلوب بود چون معامله تا اینجا رسید یک گام در این

راه درونه باشد [illegible] که از یک گام [illegible] نگذشته و [illegible] دانش

بجز گرداب مانند [illegible] کوی توفیق و سعادت در میان آمده اند

کسی میان [illegible] بعد از آنچه شد بعض تعلقات [illegible]

[illegible] با شوق تعلق خودند یا ارباب تعلق محشور میانه اند از [illegible]

بالضرورت [illegible] النظر [illegible] مقرر است والسلام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] احمد [illegible] امام عماد الدین اصطفی [illegible]

[illegible] است و حقیقت صورت [illegible] عبارة از اتیان احکام

[illegible] ناچار با [illegible] بسوی [illegible] عمده [illegible] بجا با وجود

بیخ شانه ماسوی بالکلیه از نظر مرتفع گشت و در دیده [illegible]
ثانی از انجا بقا بعد فنا حاصل گشت و مقام طریقت باتمام
رسیده و سیر الی الله تمام شد بعد ازان شروع در مقام [illegible]
است که معبر سیر فی الله است و همین است مقام بقا که موطن حقیقت
است که مقصد اقصی است از ولایت بان در یقت و حقیقت که فنا
و بقا است اسم ولایت صادق می آید و او مطمئنه میگردد و از
کفر و انکار خود باز می ماند و از مولای خود جل سلطانه راضی میگردد
و مولی نیز از وی راضی میشود و کراهی که در جبلت خود داشت زایل
میشود و گویند هر چند نفس در مقام اطمینان رسد از سرکشی خود
باز نیاید هر چند که مطمئنه گردد هرگز از صفات خود نگردد و جهاد
اکبر که [illegible] و علیه و علی آله الصلوة والسلام در حدیث رجعنا من الجهاد
الاصغر الی الجهاد الاکبر فرموده است و بوجدان خود یافت خلاف
این حکم متعارف بعد از حصول اطمینان در نفس هیچ سرکشی
طغیان نمی یابد در مقام انقیاد متمکن می بیند بلکه از اعداد [illegible]
متمکن که نسبت ماسوی [illegible] نمی یابد که او دیده و [illegible]
اشت [illegible] و در باشد و از [illegible]
مخالفت [illegible] از حصول اطمینان اگر چه [illegible]

جاودانی آن شخص افضل بود دیگر در وجه با زوج بهم نزدیک است
صورت شریعت است که بشرط استقامت موجب فلاح است
و مستلزم نجات اخروی و مصحح حصول جنت چنانچه گذشت و چون
صورت شریعت درست کرده ولایت عامه حاصل بود رحمه الله و فی الدنیا
ابتلائی زمان بعنایت الله سبحانه سالک مستعد آن گشته که
در طریقت بهشود بولایت خاصه آرد و نفس را از اماره بکم
تدریج باطمینان کشد لیکن نزد آنکه طی منازل و وصول بان مقامات
نیز مربوط با عمال شریعت است و از آهن جل شانه که عمده این راه است
با مورات شرعیه است و اجتناب از منهیات شرعیه نیز از ضروریات
این راه است و ادای فرایض از مقربات است و طلب پیر راه بین راه نما
که وسیله توان شد نیز ماموره شرعیه است قال الله تعالی وابتغوا
الیه الوسیلة توان شد نیز ماموره شرعیه است بالجمله از شریعت چاره نیست
خواه چه صورت شریعت و چه حقیقت شریعت زیرا که امهات
جمیع کمالات ولایت و نبوت احکام شرعیه است که کمالات ولایت
نیز صورت شریعت است و کمالات نبوت ثمرات حقیقت شریعت
هیچ آفتابی است الله تعالی مقدر ولایت طریقت است که انجا نفی
ماسوی مطلوبست و رفع غیر رضیت مقصود و چون بفضل خداوند

وتطهیر قالب تا کمالات آن نشأه بمعامله آخرت باصالت با
نواند مربوط گشت چه در کمالات این نشأه قالب تابع است
قلب متبوع و آنجا کار برعکس است قلب تابع است و قالب متبوع
و چون این نشأه خلل پذیر بود و آن نشأه پر نواله از دو این جهاد
منقضی گردد و این قتال بانجام رسد و چون بفضل الله سبحانه نفس
در مقام اطمینان آمد ... بر ساز گشت اسلام حقیقی
میسر شد حقیقت ایمان صورت گرفت بعد از آن هر چه بعمل خواهد
در آمد از حقیقت شریعت خواهد بود اگر نماز ادا یافت حقیقت
نماز خواهد بود و اگر صوم است حقیقت صوم و اگر حج است حقیقت
حج علی هذا القیاس اتیان سایر الاحکام الشرعیه پس طریقت و
حقیقت در میان صورت شریعت و حقیقت شریعت متوسط
گشت تا بولایت خاصه مشرف شد و از اسلام مجازی باسلام
حقیقی پیوند و چون بمحض فضل خداوندی جل سلطانه بحقیقت
شریعت متحقق گشت و اسلام حقیقی میسر شد مستعد آن گشت که
از کمالات نبوت بتبعیت و وراثت انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات
بهره تمام یابد و نصیب وافر گردد چنانچه صورت شریعت بی تجرد
طبیعت مرکمالات ولایت را گویا بمنزلت او حقیقت شریعت

هم مقاومت کند هرچه گویند از طغیان و سرکشی گنجایش دارد اما بعد از
حصول اطمینان مخالفت و طغیان را مجال نیست در این باب این
چند با معانی نظر مطالعه نموده است و در حل این معما دور و دراز
گشته که مخالفت مقرر قوم است اما بعنایة الله سبحانه برابر شود در
نفس مطمئنه مخالفت و سرکشی نیافته و جز استهلاک و اضمحلال
وی چیزی دیگر ندید هرگاه نفس خود را فدای مولای خود جل سلطانه
ساخته باشد مخالفت چه گنجایش دارد چون نفس از حضرت حق
سبحانه و تعالی راضی گشت و حضرت حق سبحانه و تعالی از وی راضی
شد طغیان چه صورت دارد که منافی رضاست مرضی حق جل شانه هرگز
نامرضی نمیگردد و مراد از جهاد اکبر والله سبحانه اعلم بحقیقة الحال نموده اند
بود که جهاد قالبی قالب بود که مرکب از طبایع مختلفه است و هر طبیعت او
خواهان امری است دیگر از امری دیگر اگر قوت شهویه است
از غالب باشی است و اگر غضبیه است هم ازانجا هویدائی بیشمار
حیوانات که نفس را حظی ندارند این صفات رذیله را انها کاین است
و شهوت و غضب و شره و حرص متصف اند و این جهاد همیشه
باقی است اطمینان نفس تسکین این جهاد نمی نماید و تمکین قلب رفع
قتال نمیفرماید که از انتهای این جهاد فوائد کثیره است که متضمن تنقیح

خود که بدترین صفات رذیله است و اسلام او کنایه از رفع

این ارذل رذایل است پس در کمالات نبوت هم تمکین قلب

او هم اطمینان نفس و هم اعتدال اجزاء قالب و در ولایت همین

تمکین قلبست و بعد اللتیا و التی اطمینان نفس و اگر گفتم بعد

اللتیا و التی اطمینان نفس زیرا که اطمینان نفس را بعد کمال

و به تکلف بعد از اعتدال اجزاء قالب است هذا ارباب ولایت

بواسطه عدم اعتدال اجزاء قالب رجوع مطمئنه را بصفات

بشریه تجویز نموده اند چنانچه بالا گذشت و اطمینانی که بعد از

اعتدال اجزاء قالب در نفس را حاصل میگردد از رجوع به

صفات رذیله پاک و مبراست پس اختلاف در رجوع نفس

رذایل و عدم رجوع آن مبنی بر اختلاف مقامات و اعتبارات است

هریکی از مقام خود خبر داده است و از یافت خود سخن گفته سؤال

هرگاه اجزاء قالب نیز بحد اعتدال آمدند و از طغیان و سرکشی باز ماند

جهاد با اینها چه ضرورت دارد و در رنگ نفس مطمئنه جهاد از اینها

مرتفع گردد جواب فرقست در میان مطمئنه و این اجزاء مطمئنه

صاحب [illegible] و اضمحلالست که بکمال [illegible] رسیده و مستحق

است و این اجزاء بواسطه بقای این احکام شرعیه منافی آن بر صحو

نهایت سجده مبارکه است مر کمالات نبوة را که همچون ثمرات اویند
و کمالات ولایت چون ثمرات صورت اند و کمالات نبوة
ثمرات حقیقت آن صورت ناچار کمالات ولایت صور باشند
مر کمالات نبوة را که حقایق الصور اند باید دانست که فرق در
میان صورت شریعت و حقیقت شریعت از راه نفس آمده است
که در صورت شریعت نفس اماره طغیان خود نموده است و بر انکار
خود بوده و در حقیقت شریعت نفس مطمئنه گشته مسلمان
شده همچنین فرق در میان کمالات ولایت که کالصور اند و در
میان کمالات نبوة که کالحقایق اند از راه قالب است و در مقام
ولایت اجزای قالب از طغیان و سرکشی باز نمانده اند مثلا جزء
ناری با وجود اطمینان نفس از دعوی خیریت و تکبر خود باز نمانده
است و جزء ارضی از خست و دنائت خود پشیمان گشته علی
هذا القیاس سائر الاجزاء و در مقام کمالات نبوت اجزای قالب
نیز باعتدال آمده است و از طغیان و تمرد باز ایستاده اینجا بود
آنچه سرور فرموده علیه و علی آله الصلوة والسلام اسلم
شیطانی شیطان هر چند آفاقی است در انفس است
هم و آن جزء ناری است که مدعی خیریت خود است و خلاصی آن از تکبر و ترفع

والتسلیمات و به تبعیت هر کرا بخوانند و بوراثت هر کرا تشریف
سه باکریان کار ما دشوار نیست اینجا کسی غلط نکند و نگوید ۲۱۱
که درین موطن از صورت و حقیقت شریعت استغنا حاصل
میگردد و احتیاج باتیان احکام شرعیه نمی ماند زیرا که گویم شریعت
اصل این کار است و بنیاد این معامله است درخت هر چند بالا رود
و سرفراز گردد و دیوار هر چند بلند برآید و کوشکهای عالی بر وی
است شود از اصل و بنیاد مستغنی باشد و احتیاج ذاتی از ایشان
زایل گردد و مثلا خانه علو هر چند رفعت پیدا کند و در زیب و زینت
رود از خانه سفل او را چاره نبود و احتیاج او بسفل زایل نشود
اگر فرضا در خانه سفل خللی راه یابد آن خلل در خانه علو نیز خواهد نمود
و زوال سفل بزوال علو نیز خواهد رسانید پس شریعت بهمه وقت
و بهمه حال در کار است و باتیان احکام آن همه کس محتاج و چون
بعنایت خداوندی جل شانه معامله این موطن نیز بالا رود و کار
از تفضل بمحبت آید معاملهٔ دیگر خواهد آمد پس معامله که بالاصالة
مخصوص بخاتم الرسل است علیه و علی کل الصلوات والتسلیمات
والتحیات والبرکات و به تبعیت و وراثت تا کرا باین دولت
مشرف سازند اگر با دشه بدر پیرزن بیاید تو ریخواجه ملت

مناسبت با استهلاک و سکر ندارد و در استهلاک گنجایش
مخالفت نیست و اگر صحو دارد بواسطه بعضی مصالح و منافع
اگر در بعضی امور صورت مخالفت نماید گنجایش دارد و قید است
که این مخالفت بفضل خداوندی جل سلطانه از ترک استحباب بالا
نرود و از ارتکاب کراهت تنزیه پایان تر فرود نیاید پس جهاد
در جهه قالب با وجود اعتدال اجزاء او منصور شود و در
مسلمه جهاد مجوزات باشد تحقیق این مبحث در جلد مکتوبات
اولی در مکتوب بیان طریق که باسم فرزندی اعظمی خواجه
نوشته شده است بتفصیل اندراج یافته است اگر حقائق
مانده باشد اینجا رجوع نماید و اگر بمحض فضل خداوندی جل شانه
مجاهدات نبوده که نتایج و ثمرات حقیقت شریعت اند بر انجام
رسیده و ترقیات اینجا منوط باعمال نباشد سوا او در ان موطن
بمحض فضل و احسان حضرت رحمان است جل سلطانه احتقار
در اینجا از بینت و علم و عمل را اینجا علم بتقصیر و فضل است و
کرم و کرم است این مقام نسبت بمقامات سابق تباین تمام
و مشیت تام دارد و نونها تبیین دارد دیگر در سابق انزی ازین
نبود و این مقام با اصالت مخصوص بانبیاء اولوالعزم است علیهم

قد یکون شفاها و ذلک الا فراد من الانبیا علیهم الصلوات و التسلیمات

وقد یکون ذلک لبعض الکمل من متابعیهم بالتبعیة و الوراثة ایضا و اذا

کثر هذا القسم من الکلام مع واحد منهم سمی محدثا کما کان امیر المومنین

عمر رضی الله تعالی عنه وهذا غیر الالهام و غیر الالقاء فی الروع و غیر

الکلام الذی مع الملک انما یخاطب بهذا الکلام الانسان الکامل

الجامع لمعالم الامر و الخلق و الروح و النفس و العقل و الجبل و الله

یختص برحمته من یشاء و الله ذو الفضل العظیم و لا یلزم من کون الکلام

شفاها ان یکون المتکلم مرئیا للسامع لجواز ان یکون السامع ضعیف

البصر لا یحتمل شعشعان انواره کما قال علیه و علی اله الصلوة و السلام

فی جواب سوال الروئیة عنه نور انی اراه و لان نه شفاه خرق الحجب

الشهودی لا الوجودی فافهم فان هذه معرفة شریفة ما تکلم بها

احد والسلام علی من اتبع الهدی مکتوب نجاه و دوم بخواجه محمد

[illegible] صدور یافته در ترغیب بر محبت این طایفه علیه

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی صحیفه شریفه که از کمال محبت

و اخلاص صدور یافته بود مع هدایا بسید حضرت حق سبحانه و تعالی

بر محبت این طایفه استقامت کرامت فرماید با انجام مخصوص دارد هم

قوم لا یشقی جلیسهم و لا یحرم انیسهم و لا یخیب متقیهم هم جلسا الله

کہ آن کوشک عالی کہ از غایت رفعت بنظر نمی در آید حضرت
صدیق را در آنجا بطریق وراثت تا آب داخل می یابد و حضرت
فاروق نیز باین دولت مستسعد است و از امهات المومنین حضرت حفصہ
و حضرت صدیقہ را با آن سرور علیہ و علی آلہ و صحبہ الصلوة والسلام
بعلاقہ ازدواج آنجا نیز می بیند و از ایشان او علیہ و علی آلہ الصلوة و
السلام والتحیۃ بوراثت یک کس دیگر را در زاویہ کوشک نیز می یابد والامر
الی اللہ سبحانہ و تعالی ربنا اتمم لنا نورنا مقصود من لامذا می باشد
اخوی الاعزی معارف آگاہ شیخ عبد الحی کہ سالہا در صحبت گذرانیدہ
است چون متوجہ وطن خود بودہ است و آن مقام بجناب ایشان
تعلق داشت بضرورت چند سطر نوشتہ شد و بر احوال مشار الیہ
اطلاع دادہ آمد وجود اہل استقامت در آنجا باشند مغتنم است و بشارت
بر سکان آنجا را فطوبی لمن عرفہم و دیدہان مقام اخوی الاعزی نور محمد
اقامت دارند و بفقر و فناء اوقات میگذرانند غبطہ می آید از آن مقام
کہ اینچنین اہل استقامت و اہل استقامت بجا جمع آمدہ قران السعدین متحقق
گردد والسلام اللہ سبحانہ بجاہ و کرم بجوار حبیب صدیق شدہ در باب قرب ما
کلمہ سبحانہ ... ما اجمعین از کمال الفقر مشفق ... وسلام علی عبادہ
الذین اصطفی علی آبائہ الانبیاء والصدیقین ... من اللہ

است پیدا شود و تا بیان ذنب ملتذ و محظوظ بود که التذاذ ذنب اعظم از
ذنب است اگر اصرار در ذنب صغیره است اگر اصرار بر صغیره است به کبیره
میرسد و اصرار بر کبیره دیگر کفر است شکر این نعمت عظمی نماید تا از دیده
ندم پیدا شود و ارتکاب خلاف شریعت باز دارد و قال الله سبحانه
تبارک و تعالی لئن شکرتم لازیدنکم حاصل شق اول حصول عجب
بعد از اتیان اعمال صالحه و این عجب سبب است تا آخر و [illegible] است
مهلک که اعمال صالحه را نابود میکرداند چنانچه آتش حطب را [illegible]
و منشا عجب است که اعمال صالحه در نظر عامل [illegible] می در آیند و مستحسن
مینمایند فالعلاج بالاضداد باید که حسنات خود را متهم دارد و قبایح
خفیه حسنات را در نظر آرد تا [illegible] او اعمال خود را ظاهر اند که شایان
لعن و طرد باید قال علیه و علی آله الصلوة والسلام رب تال القرآن
والقرآن یلعنه و کم من صائم لیس له من صیامه الا الظما والجوع
[illegible] او هیچ ندارد اگر از کسی متوجه شود بغایت [illegible]
[illegible] باید [illegible] احساس کند عجب کجا و استغنا کرا [illegible]
[illegible] دید قصور اعمال باید که از اتیان حسنه منفعل و شرمنده
بود نه معجب و مستغنی و چون دید قصور در اعمال پیدا شود و اعمال
قربه و قبول سزاوار بود سعی نماید که این دید پیدا شود و [illegible]

تمام او الماو ذکر او حقیقة امر عرفهم وحدانیت نظر هم وحال و کلام شفا
صحبتهم صفا [illegible]ام میرزا مظاهر جان جانان قدس سره اما طبیعتهم بجا و
افلح خوش گفت الحق حیث این که دوستان خود را گر دی که
هر که این را شناخت ترا یافت و ترا یافت این را شناخت
یعنی شناخت این [illegible] یافت تو است دیگر شک نیست تقدم
ذاتی به یک اعتبار شناخت است و یک اعتبار یافت است فالحق
قسم آن طرف [illegible] لانه للبداء فمنه البدایة و الیه ذاحری والسلام علیکم
و علی من لدیکم مکتوب پنجاه و سیوم بیکی از مشایخ نواحی صدور یافته در
جواب استفسار او که اگر عبارت بحکم نفس استغنا حاصل
در دولت و خلاف شرع از ... او ... میشود ... و شکستگی پیدا
ابتدا ما بعد ذلک الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی پرسیده
بودند که اگر خود را در ریاضت می آرم نفس را استغنا پیدا میشود و
میداند که مثل [illegible] و اگر چیزی خلاف شرع واقع میشود
~~میداند که مثل ... و اگر چیزی خلاف شرع واقع میشود~~
محتاج خود و در خیال میکند علاج این چیست توفیق الهی احتیاج خود
که منبع آن از عدم است در شوق باید که پیدا میشود نعمت است عظیم عبادا
بالله سبحانه اگر عبادات ارتکاب محظور شرعی نمی ... که استغنا ...

رنگ حقیقت متابعت موجب فلاح ورستگاری آخرت و
منجی از عذاب نار است و مبشر دخول جنت از کمال کرم انکار نفس
اعتبار نا نموده بتصدیق قلب کفایت فرموده است ونجات را
مربوط بآن تصدیق ساخته است میتواند کردهی انکه مر حسن قبول
اینکه در ساحت مغفرت بار اندرا درجه دوم از متابعت اتباع اقوال
واعمال اوست علیه علی الصلوة والسلام که بباطن تعلق دارد
از تهذیب اخلاق ودفع رذایل صفات وازالهٔ امراض باطنی
وعلل معنویه که بمقام طریقت متعلق است این درجه اتباع مخصوص
با ارباب سلوک است که طریقه صوفیه را از شیخ مقتدا اخذ نموده
بوادی وصفا و سیر الی الله را قطع مینماید و درجه سیوم از متابعت
اتباع احوال وادواق ومواجید اوست علیه وعلی آله
الصلوة والسلام که بمقام ولایت خاصه تعلق دارد این درجه مخصوص
با ارباب ولایت خاصه است که مجذوب سالک باشند یا سالک مجذوب
چون مرتبه ولایت بانجام رسد ونفس مطمئنه گشت و از طغیان
و بازمانده و در آنجا بقرار رسید از کفر باسلام آمد بعد از ین
متابعت کوشش حقیقت متابعت خواهد بود آنکه از اهل سنت
حقیقت متابعت بجای آرد و اگر صوم است همین حکم است اگر

نسبت بلند و بدون حظ القتال الا ان یشاء ربی شیئا جمعی را
که این دولت مقصود اعمال بوجه کمال میسر میگردد بنابر آن می انگارند که
کاتب یمین معطل و بیکار است حسب نسبت کرد در کتاب او در آید
تنها است در کار است که همه قبح و سوء است و چون معامله عارف
تا این مرحله میرسد معزول می‌ماند معزول می‌ماند قلم اینجا رسید سر بشکست
و السلام علی من اتبع الهدی [illegible]
[illegible]
[illegible]

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی
متابعت پیغمبر علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات که سرمایه سعادت
دینیه و دنیویه است شعب و انواع دارد درجه اول که عوام اهل
اسلام است از اتیان احکام شرعیه و متابعت سنت سنیه
عبارت است بعد از تصدیق قلبی و پیش از اطمینان نفس که در درجه ثانیه حظ
است تنها ظاهر و عابد و زاهد که معامله شان باطمینان نفس
نرسیده است هم درین درجه متابعت شریک اند و در حصول صورت
اتباع اند پیش از آنکه نفس در مقام الکفر والکافر جوی نشسته است سلام
این درجه مخصوص بصورت متابعت باشد این صورت متابعت

از متابعت صورت درجه اولی صورت این متابعت بوده و از
حقیقت اتباع است این درجه سوم از اتباع مخصوص بعلمای
راسخین است شکر الله تعالی سعیهم که بعد از اطمینان نفس
بدولت متابعت متحقق اند اولیا را قدس الله تعالی اسرارهم
هرچند نحوی از اطمینان نفس بعد تمکین قلب حاصل است اما
کمال اطمینان نفس را در تحصیل کمالات نبوت حاصلست که علما
راسخین را از ان کمالات بطریق وراثت نصیب است پس علما
راسخین بواسطه کمال اطمینان نفس بحقیقت شریعت که حقیقت
اتباع است متحقق باشند و دیگران چون این کمال ندارند گاهی
بصورت شریعت متلبس اند و گاهی بحقیقت شریعت متحقق
علامتی از برای علما راسخین بیان کنیم تا هر ظاهردانی دعوای
رسوخ ننماید و اماره خود را مطمئنه انگارد و عالم راسخ کسی است
که در علم تاویلات متشابهات کتاب و سنت نصیب است و از
اسرار حروف مقطعات اوایل سوره قرآنی بهره دارد و تاویل متشابهات
از جمله اسرار غامضه است چنان گمان نکنی که در رنگ تاویل ید بقدرت است
و تاویل وجه بذات که آن ناشی از علم ظاهر است باسرار کار ندارند
اصحاب این اسرار پیغمبران اند علیهم الصلوة والتسلیمات و این بزرگوار

نموده است همین منظور است علیه الصلاة والسلام در اثبات جمع احکام
شرعیه حقیقت اتباع کامل است سؤال حقیقت نماز و روزه
به چه معنی است نماز و روزه افعال مخصوص است اگر آن افعال
چنانچه فرموده است ادا باید حقیقت ادا یافته باشد صورت
چه بود و حقیقت ورا ازآنچه باشد جواب مبتدی چون نفس
اماره دارد که بالذات منکر احکام شرع است اثبات احکام شرعیه
از وی باعتبار صورت است و منتهی را چون نفس مطمئنه گشته
است و رضا و رغبت قبول احکام شریعت نموده اثبات
احکام از وی باعتبار حقیقت است مثلا منافق و مسلم هر دو
ادای نماز می نمایند منافق چون انکار باطن دارد صورت نماز
بجای آرد و مسلم بواسطه اقرار باطنی حقیقت نماز منجمله
است پس صورت و حقیقت باعتبار انکار و اقرار باطن
~~دارد صورت نماز بجای آرد و مسلم بواسطه اقرار باطنی~~
~~حقیقت نماز منجمله است پس صورت و حقیقت باعتبار~~
انکار و اقرار باطن است یعنی درجه اطمینان نفس و اثبات
حقیقت احکام جائی که بعد از حصول کمالات ولایت خاصه است
که درجه سیوم متعلق است حاصل میگردد این درجه چهارم درجه ا

چنانکه بسیار ضلالات شیوع پیدا کنند و باطل متعارف شود و تعامل
کردد که بعد ازین که تعامل دلیل استحسان نیست تعاملی که معتبر است
همانست که از صدر اول آمده است یا باجماع جمیع مردم حاصل گشته
کما ذکره فی فتاوی الغیاثیه قال الشیخ الامام الشهید رحمه الله
سبحانه لا ناخذ باستحسان مشایخ بلخ وانما ناخذ بقول اصحابنا
المتقدمین رحمهم الله سبحانه لان التعامل فی بلدة لا یدل علی الجواز
وانما یدل علی الجواز ما یکون علی الاستمرار من الصدر الاول فیکون
ذلک دلیلا علی تقریر النبی علیه وعلی آله الصلوة والسلام واذا لم
یکن کذلک لا یکون فعلهم حجة الا اذا کان ذلک من الناس کافة فی
البلدان کلها لیکون اجماعا والاجماع حجة الا تری انهم لو تعاملوا علی
بیع الخمر وعلی الربوا لا یفتی بالحل و شک نیست که علم بتعامل کافه انام
بعمل جمیع قری وبلدان از حیطه بشر خارج است باقی ماند تعامل صدر
اول که فی الحقیقة تقریر حضرتست از آن سرور علیه وعلی آله الصلوة والسلام
وراجع است بسنت او علیه وعلی آله الصلوة والسلام بدعت کجاست
و حسن بدعت کدام اصحاب کرام را در حصول جمیع کمالات صحبت خیر
البشر کافی بود علیه وعلی آله الصلوة والسلام والتحیات و علما
سلف هرکه بدولت بیعت مشرف گشته‌اند انکار اختیار طریق صوفیه

باشارات معاملات ایشانست و بتبعیت و وراثت این بزرگ
واران هر کرا باین دولت عظمی مشرف سازند بحصول این درجه
متابعت که منوط باطمینان نفس است و وصول بحقیقت متابعت
صاحب شریعت است علیه و علی آله الصلوة والسلام گاه است
که بی توسط فنا و بقا و بی توسل سلوک و جذبه میسر گردد و تواند
بود که از احوال و مواجید و از تجلیات و ظهورات هیچ در میان
نباشد و این دولت نقد وقت بود لیکن از راه ولایت باین
دولت رسیدن اقرب است از آنکه براه دیگر رسد و آن راه دیگر بزعم
این فقیر التزام متابعت سنت سنیه است علی صاحبها الصلوة
والسلام والتحیة و اجتناب از اسم و رسم بدعت تا از بدعت
حسنه در رنگ بدعت سیئه احتراز ننماید بوئی ازین دولت بمشام
جان او نرسد و این معنی امروز متعسر است که عالم در دریای بدعت
غرق گشته است و بظلمات بدعت آرام گرفته کرا مجال آنست
که دم از رفع بدعت زند و باحیای سنت لب بکشاید اکثر
علمای این وقت رواج دهنده های بدعت اند و محو کننده های
سنت و بدعتهای پهن شده را تعامل خلق دانسته بجواز
بلکه باستحسان آن فتوی میدهند مردم را بدعت دلالت مینمایند

بلا از راه او هم بمناسبت جمیع مطلق بدارد و حصول آن بهشتیان خود
موجود است و بعضی از متابعت است که تعلق بنزول و صعود هم
دارد و این درجه متابعت جامع جمیع درجات متابعت
زیرا که درین موطن نزول هم تصدیق قلبست و هم تمکین نفس و هم
اطمینان نفس است و هم اعتدال اجزاء قالب که از طغیان و غیر
باز مانده درجات سابق گویا اجزاء متابعت بوده اند و این
درجه چون کل است هم آن اجزاء را در مقام تابع و متبوع
مشابهت پیدا میکند گویا اسم تبعیت از میان میخیزد و امتیاز تابع
و متبوع زائل میگردد چنان معلوم میشود که تابع در رنگ متبوع در جیب
گرد از اصل میگیرد گویا هر دو از یک چشمه آب میخورند و هر دو هم آغوش
یک کناراند هر دو در یک بستراند و هر دو در رنگ شیر و شکراند تابع
کجا و متبوع کدام و تبعیت کرا در اتحاد نسبت تغایر گنجایش ندارد
عجب معامله است در مقام هرچند با معان نظر مطالع میشاید نسبت
تبعیت هیچ ملحوظ و منظور نمی گردد و امتیاز تابع و متبوع
اصلا مشهود نمیشود و این قدر هست که خود را طفیلی میداند و وارث
نبی خود میداند صلی الله علیه و علی جمیع الانبیاء من الصلوات افضلها و من
التسلیمات اکملها تا که تابع دیگر است و طفیلی و وارث دیگر

نماید و بسلوک و جذبه قطع مسافت کند بواسطه التزام متابعت
سنت سنیه است علی صاحبها الصلوة والسلام والتسلیمات
والتحیه و اجتناب از بدعت نامرضیه اللهم ثبتنا علی متابعة السنة
وجنبنا عن ارتکاب البدعة بحرمة صاحب السنة علیه وعلی اله الصلوة
والسلام والتسلیمات والتحیه درجه پنجم از متابعت اتباع در کمالات
آنسرور است علیه و علی آله الصلوة والتسلیمات والسلام والتحیه که
علم و عمل را در حصول آن کمالات مدخلی نیست بلکه حصول آنها مربوط
بمحض فضل و احسان خداوند است جل سلطانه و این درجه بس
عالیست درجات سابق را بآن مناسبتی نیست این کمالات بالاصالة
مخصوص بانبیاء اولوالعزم است علیهم الصلوة والتسلیمات و
السلام والتحیه و بتبعیت و وراثت تا کرا بآن دولت مشرف سازند
درجه ششم از متابعت اتباع آنسرور علیه و علی اله و علیهم الصلوة
والتسلیمات والسلام والتحیه در کمالات که مخصوص بمقام محبوبیت
آنسرور مخصوص علیه و علی اله الصلوة والتسلیمات والسلام والتحیه
چنانچه در درجه پنجم افاضه کمالات بمجرد فضل و احسان بوده درین
درجه ششم افاضه کمالات بمجرد محبت است که فوق تفضل و احسانست
کثیرین درجه متابعت نیز اقل قلیل را نصیب است این هفت درجه متابعت

اتباعهم الی یوم القیام مکتوب پنجاه و پنجم بمخدوم زادها، عبادت پناهان
اعنی خواجه محمد سعید و خواجه محمد معصوم صدور یافته در بیان آنکه
قرآن مجید جامع جمیع احکام شرعیه است و در مناقب امام اعظم 119
ابوحنیفه رضی الله عنه و بیان آنکه اصل این کار شریعت است و
مدار فیوض بر متابعت علیه و بیان آنکه احکام اجتهادیه موقت نیست اند و

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی
قرآن مجید جامع جمیع احکام شرعیه است بلکه جامع جمیع شرائع
ما تقدم است غایة ما فی الباب بعضی از احکام این شریعت از آن
قسم اند که بعبارة نص و اشارة نص و دلالت نص و اقتضاء
نص مفهوم می گردند عوام و خواص از اهل لغت در این فهم برابر
و قسم دیگر از احکام از آن قبیل اند که بتوسط اجتهاد و استنباط
مفهوم می شوند این فهم مخصوص بائمه مجتهدین است که اسند و در باب
علیه و علیهم الصلوة و التسلیمات لکن احکام اجتهادیه در زمان نزول
که اوان وحی بوده علیه و علی آله الصلوات و السلام و بیان خطا و
صواب مردود نبودند بلکه بوحی قطعی صواب محمد از خطا متمیز
میگشت و حق با باطل ممتزج نمیماند که تقریر بر خطا نمی کرد حق جل مجده
بخلاف آن احکام که بعد از انقراض زمان وحی بطریق استنباط

همه در قطار تبعیت اند ظاهر گردید تابع طفیلی متبوع و کار
است و در طفیلی نقد وارث شد اصیل طفیلی نبی و در کار نسبت تابع او
خویست و طفیلی جلیس ضمنی با مجالس ولی که آمده است بدین برای
انبیا آمده است علیهم الصلوة والتحیات سعادت اقتناست
که بطفیل انبیا علیهم الصلوة والتسلیمات ازان دولت بهره
یابند و از اوراش ایشان تناول نمایند سه درقافله او ست
که اکثر رسیدم این نسبت کرسد زود بانکه حق رسیدم تابع کامل کسیست
که باین هفت درجه متابعت متحلی شود و اگر بعضی از درجات متابعت
دارد و بعضی ندارد تابع فی الجمله است علی تفاوت الدرجات علماء
ظواهر بدرجه اولی خورسندند کاش ان درجه را هم سرانجام میدهند متابعت
را مقصور بر صورت شریعت داشته اند و ورای آن امریست دیگر
نه انگاشته طریقه صوفیه را که وسیله حصول درجات متابعت
است بیکار تصور نموده اند و اکثر شان پیر و مقتدا خود را عز از
هدایه و بزدوی دانسته اند چو آن کرمی که در سنگی نهانست
زمین و آسمان او همانست حققنا الله سبحانه و ایاکم بحقیقة
المتابعة التامة المصطفویة علی صاحبها الصلوة والسلام واتم
والتحیة و علی اخوانه من الانبیاء الکرام والملائکة العظام و علی جمیع

که در احکام اجتهادیه غیر پیغمبر را با پیغمبر علیه و علی آله الصلوة والسلام
مجال خلاف هست اگر آن غیر بپایه اجتهاد رسد و احکامی که بعبارت
و اشارت و دلالة نص ثابت شده اند و همچنین احکامی که مظهر
انها سنت احد برادر انها مجال مخالفت نیست بلکه بر جمیع امت
اتباع آن احکام لازم است پس مجتهدان امت را در احکام
اجتهادیه متابعت رای پیغمبر لازم نیست علیه و علی آله الصلوة والسلام
بلکه صواب در آن موطن متابعت رای خود است اینجا دقیقه است
باید دانست پیغمبرانی که متابعت شرایع پیغمبران اولوالعزم مینمایند
علیهم الصلوة والتسلیمات واجب بر ایشان اتباع همان احکام است
که از کتب و صحف ایشان بعبارت و اشارت و دلالت ثابت
شده است نه آن احکام که باجتهاد و رای ایشان ظاهر گشته
زیرا که در احکام اجتهادی هرگاه مجتهد امت را متابعت لازم نبود
چنانچه گذشت پیغمبر تابع را چگونه متابعت لازم باشد و احکامی
که مظهر انها سنت است چنانچه پیغمبر اولوالعزم را آن احکام اعلام
حاصل است پیغمبر غیر اولوالعزم را نیز آن احکام وحیا ثابت
متابعت چه بود بلکه متابعت را گنجایش نیست زیرا که با ذهنیه هر
وقت و مناسب هر گروه احکام علاحده است گاهی حل مناسب است و

مجتهدان حاصل گشته است در میان صواب و خطا مردد است

هذا احکام اجتهادی گرد در زمان وحی متعذر گشته است موجب

یقین است که مفید علم و اعتقاد است و بعد از زمان وحی ناچار

موجب ظن باشد که مفید علم است نه موجب اعتقاد و قسم ثالث

از احکام قرآنیه از آن نوع است که طاقت بشری در فهم آن

عاجز است تا اعلام از جانب منزل احکام جل سلطانه حاصل نشود

علم آن احکام متصور نشود و حصول این اعلام مخصوص به پیغمبر است

علیه و علی آله الصلوة والسلام پیغمبر را این اعلام کنند این احکام هر

ماخوذ از کتابست اما چون مظهر آن احکام پیغمبر است علیه و علی آله

الصلوة والسلام ناچار این احکام را منسوب بسنت گردانیده اند

مظهر آنها سنت است در رنگ آنکه احکام اجتهادیه را

بقیاس نسبت کنند باعتبار آنکه قیاس مظهر آن احکام است

سنت و قیاس هر دو مظهر احکام است اگر چه در میان این دو

مظهر [illegible] فرق بسیار است که یکی مستند برای است که مجال خطا دارد

و دیگری [illegible] اعلام حق جل و علی که خطا را آنجا گنجایش نیست

اجتهاد احتمال [illegible] باصل وارد گویا مثبت احکام است بر حقیقت

فی الحقیقة مثبت جمیع احکام همان کتاب عزیز است و بس بلکه

حکم اول که نسبت بگروهی واقع شده بود منافات بحکم ثانی عام نیست

بلکه نسبت بیک گروهی حکم بحرمت کرده است بحکم اول حکمی ندارد

۱۲ ثانی پس در یک واقعه مجتهدی حکم بحل میکند و مجتهد دیگر در همان واقعه

حکم بحرمت مینماید و این نسخ نیست هرچند میان این و آنجا

تفاوت فاحش است که اینجا رای است و آنجا اعلام و در رای

تعدد حکم گنجایش دارد و در اعلام گنجایش ندارد اما تعدد قوم علاج آن

مینماید چنانچه گذشت پس در شرایع ما تقدم احکامی که از کتب و

صحف پیغمبران اولوالعزم بحسب لغة مفهوم است پیغمبرانی

تابع ما تبور اینها بحال مخالفت نیست و آن احکام نسبت بکافه

انام وارد گشته است هر پیغمبر تابع بهر قوم که دعوت کند خلاف آن احکام

تبلیغ نخواهد کرد اگر حل است همه را حل است و اگر حرمت است

همه را حرمت است تا زمانیکه پیغمبر دیگر از اولوالعزم بیاید و رفع آن حکم

فرماید این زمان نسخ متصور است پس نسخ باعتبار احکام

باشد که بحسب لغة از صحف منزله ماخوذ است و احکامی که از اجتهاد و

اعلام ثابت شده است و سنت و اجتهاد منسوخ نمیشود در آنجا متصور

نیست که این احکام نسبت ببعض است نه [illegible] پس اجتهاد

پیغمبر و همچنین سنت او مانع اجتهاد و سنت پیغمبر دیگر نشود که آن سنت

گاهی حرمت پیغمبر اولوالعزم را اعلام بحل امری باشد بود و پیغمبر

اولوالعزم را اعلام بحرمت آن و این حل و حرمت هر دو ماخوذ از

صحیفه منزله است چنانچه دو مجتهد از یک ماخذ دو حکم مختلف اخذ می

نمایند یکی از آنجا حل می فهمد و دیگری حرمت سوال این اختلاف در

اجتهاد گنجایش دارد که هر رای گاه هم احتمال صواب دارد و هم احتمال

خطا اما این معنی در اعلام او تعالی گنجایش ندارد زیرا که آنجا تردد

در صواب و خطا جایز نیست بلکه نزد حق جل و علا یک حکم است

اگر حل است حرمت گنجایش ندارد و اگر حرمت است حل را گنجایش

نیست جواب روا است که نسبت بیک قوم حل باشد و نسبت بقوم

دیگر حرمت پس حکم خدا جل و علا در یک واقعه متعدد باشد نسبت

بتعدد قوم ولا محذور را این در امت خاتم الرسل علیه و علیهم الصلوات راست نمی

آید که کافه انام درین شریعت بیک حکم محکوم اند در یک واقعه

نزد خدا جل سلطانه اینجا دو حکم نیست سوال پیغمبر اولوالعزم هر گاه

حکم بحل امری کرده باشد و پیغمبر متابع او در آن امر حکم بحرمت نماید

لازم می آید که پیغمبر تابع ناسخ حکم اول باشد و این جایز نیست که نسخ

مخصوص پیغمبر اولوالعزم است پیغمبر تابع او ناسخ نمیتواند شد جواب

نسخ وقتی لازم می آید که حکم اول عام بود نسبت بکافه انام تا رفع

نمایند سهل است قاصری چند کنند این طایفه را نقص قصور حاشا بینند که
بیارم زر زبان این کلها همه شیران جهان بسته این سلسله اند
روبه از حیله چه سان بگسلد این سلسله را و بتوسط همین مناسبت
که بحضرت روح الله دارد تواند بود آنچه خواجه محمد پارسا در
فصول سته نوشته است که حضرت عیسی علی نبینا و علیه الصلوة و
السلام بعد از نزول بمذهب امام ابی حنیفه عمل خواهد کرد یعنی اجتهاد
حضرت روح الله موافق اجتهاد امام اعظم خواهد بود نه آنکه تقلید
این مذهب خواهد کرد علی نبینا و علیه الصلوة والسلام که شان
او علی نبینا و علیه الصلوة والسلام از آن بلندتر است که تقلید علماء
امت فرماید بی شائبه تکلف و تعصب گفته میشود که نورانیت
این مذهب حنفی بنظر کشفی در رنگ دریای عظیم می نماید و سایر
مذاهب در رنگ حیاض و جداول بنظر می درآیند و بظاهر هم که ملاحظه
نموده می آید سواد اعظم از اهل اسلام متابعان در اصول و فروع
از سایر مذاهب متمیز است و در استنباط طریق علیحده دارد
و این معنی منبی از حقیقت است عجب معامله است امام ابو حنیفه در تقلید سنت
از همه پیش قدم است و احادیث مرسل را در رنگ احادیث
مسند شایان متابعت میدانند و بر رای خود مقدم میدارد و همچنین

بخصوصیت وای نسبت بقوم دیگر و اگر این اختلاف نسبت بکافه

تمام خصوصیات کرده باشد از نسخ است چنانچه در دین شریعت که

حکم به نسبت بکافه انام است حکم تا زمان نسخ حکم او نسبت پس

لاحق پیغمبر ما علیه و علی جمیع الانبیاء والمرسلین الصلوة والسلام

وحضرت عیسی علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام که بعد از نزول متابعت

این شریعت خواهد کرد و اتباع سنت او نمود علیه وعلی آله الصلوة

والسلام نیز خواهد کرد که نسخ این شریعت مجوز نیست نزدیک است

که علمای ظواهر مجتهدات او را علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام از کمال دقت و

وغموض ماخذ انکار نمایند و مخالف کتاب و سنت دانند

مثل روح الله مثل امام اعظم کوفی است که به برکت ورع و تقوی

وبدولت متابعت سنت درجه علیا در اجتهاد و استنباط

یافته است که دیگران در فهم آن عاجزاند و مجتهدات او را بواسطه

دقت معانی مخالف کتاب و سنت دانند او را و اصحاب او را

اصحاب رای پندارند کل ذلک لعدم الوصول الی حقیقة علمه ودرایته

وعدم الاطلاع علی فهمه وفراسته امام شافعی که شمه از دقت

فقاهت او دریافته گفت الفقهاء کلهم عیال

ابی حنیفه وای از جرأت قاصر نظران که قصور خود را بدیگری نسبت

نقاد اسلام است [illegible] را بندد و فقه
صاحب مذهب اوست و دیگران همه عیال وی‌اند با وجود التزام این مذ
هب را امام شافعی می‌گویا محبت ذاتیست و ترک میدانم خود را در بعضی اعمال ۱۲۳
با او تقلید مذهب او نمیکنم اما حکم کردن دیگران را با وجود وفور علم و کمال
و تقوی در جنب امام ابی حنیفه در رنگ طفلان می‌یابم والامر عند الله
سبحانه بر سر اصل سخن رویم و گوییم که بالا گذشته است که اختلاف
احکام اجتهادیه اگرچه آن اختلاف از پیغمبر صادر شود و مشروع است
بخلاف ظاهر نیست بلکه تحقیقه پس مقرر شد معتبر در اثبات احکام شرعیه
کتاب و سنت است و قیاس مجتهدان و اجماع امت نیز مثبت احکام
است بعد از این چهار ادله شرعیه هیچ دلیلی مثبت احکام شرعیه
نمی‌تواند شد الهام مثبت حل و حرمت نشود و کشف ارباب
باطن اثبات فرض و سنت نکند ارباب ولایت خاصه با عامه مؤمنان
در تقلید مجتهدان برابرند کشوف و الهامات ایشان را امتیازی نمی
بخشد و از ربقه تقلید نمی‌برآرد ذوالنون و بسطامی و جنید و شبلی
با زید و عمرو و بکر و خالد که از عوام مؤمنانند در تقلید مجتهدان در احکام
اجتهادیه مساوی‌اند آری مزیت این بزرگواران در امور دیگر است مثل
کشوف و مقامات ایشان اند از [illegible] تعلق بامور [illegible]

قول صحابی را بواسطه شرف صحبت خیر البشر علیه و علی آله
الصلوة و التسلیمات بر رای خود مقدم میدارد و دیگران نه
چنین اند مع ذلک مخالفان او را صاحب رای میدانند و
الفاظی که مبنی از سوء ادب است باو نسبت میارند با وجود آنکه همه
بکمال علم و وفور ورع و تقوی او معترف اند حضرت حق سبحانه و تعالی
ایشان را توفیق دهاد که از رأس دین و رئیس الاسلام که نایب
سواد اعظم اسلام را ابتر گشته میدانند این بطعنها اند [illegible]
جماعه که این اکابر دین را اصحاب رای میدانند اگر این اعتقاد دارند
که ایشان به رای خود حکم میکردند و متابعت کتاب و سنت نمی
نمودند پس سواد اعظم از اهل اسلام بزعم فاسد ایشان ضال و
مبتدع باشد بلکه از جرگه اهل اسلام بیرون بود این اعتقاد نکند
مگر جاهلی که از جهل خود بیخبر است یا زندیقی که مقصودش ابطال شطر
دین است ناقصی چند احادیث چندی را یاد گرفته اند و احکام شرعیه
را منحصر در آن ساخته ما ورای معلوم خود را نفی مینمایند و آنچه نزد ایشان
ثابت نشده منتفی میسازند   چو آن کرمی که در سنگی نهان است
زمین و آسمان او همان است ولی هزار وای از تعصبهای بارد
ایشان و از نظرهای فاسد ایشان بانی فقه ابوحنیفه است و سه حصه از

قدس سره منقول است که روزی بر سر منبر بیان علوم و معارف می

نمودند درین اثنا که حضرت خضر واقف شد شیخ فرمود ای کاش پیش

۲۴ با کلام محمدی شنوا ازین عبارت شیخ مفهوم میشود که حضرت

خضر از محمدیان نیست از ملل سابقه است چون چنین باشد محمدیان را

چگونه واسطه بود پس محقق شد که علوم و معارف دیگر اند ماورا

احکام شرعیه که اهل الله بآن مخصوص اند هر چند آن مخصوص معارف

ثمرات اوست و ثمار باغی که درخت بر پاست ثمرات متوقع است

چون در اصل درخت خلل رفت ثمرات معدوم گشت بعقلی با

که درخت را بر دو ثمرات را توقع دارد هر چند درخت را نیک

زینت کند ثمرات وافر آرد و ثمره اگرچه مقصود است اما فرع شجره

است علوم شریعت و مداهن شریعت را بمعنی حیا نیست باید که در آنکه

التزام دارد و صاحب معرفت هر چند التزام بیش معرفت بیش بود و اگر

مداهن از معرفت بی نصیب است و بالفرض اگر بزعم فاسد خود

دارد اگرچه بهیچ ندارد از قبیل استدراج است و جوکیه و براهمه

در آن شرکت کما حقیقة باطن الشریعة فهو زندقة و الحاد چنانچه او

که خواص اهل الله در معارف ذات و صفات و افعال او تعالی

بعضی اسرار و دقایق فهم کنند که ظاهر شریعت از آن معارف

بواسطهٔ استیلای محبت محبوب حقیقی جل سلطانه از ماسوای او
[illegible] رسته اند و از دید و دانش عجز و عجزت باز داشته اگر حاصل
دارند او را دارند و اگر واصل اند بعالم بی عالم اند و با حضور بی حضور اند
و اگر می بینند برای او می بینند و اگر می میرند برای او می میرند منتهیان [illegible]
مطلوب را بواسطهٔ تمامیت محبت در مرات هر ذره از ذرات عالم
مشاهده مینمایند و هر ذره را جامع جمیع کمالات اسمائی و صفاتی
می یابند از منتهیان ایشان چه نشان دهد که بی نشان اند قدم
اول نشان [illegible] ماسوی است از قدم ثانی نشان چه توان نماید
که جولان آفاق و انفس است الهام ایشان است و کلام با
ایشان است ایشان علوم و اسرار بی توسط از اصل اخذ
مینمایند و رنگ مجتهد که تابع رای و اجتهاد خود است ایشان نیز
[illegible] تابع الهام و فراست خود اند حضرت خواجه
محمد پارسا قدس سره نوشته اند که وراثت علوم لدنیه روحانیت
[illegible] متوسط است علی نبینا و علیهم الصلوة و علی جمیع
الانبیاء والمرسلین والسلام فلهذا این سخن نسبت با بتدا
[illegible] دیگر است کما یشهد به الکشف
الصریح [illegible] آنچه از حضرت شیخ عبدالقادر جیلانی

بسیار است که اصل خامس در اینجا الهام است توان گفت که اصل
ثالث الهام است بعد کتاب و سنت این اصل با انفرادمن علما
پیداست پس دیگران را با این بزرگواران چه نسبت بود و بسیار است
۲۵ که دیگران در بعضی اوقات عبادت کنند و آن عبادت غیر مرضی باشد
و این بزرگواران در بعضی احوال ترک عبادت غیر مرضی باشد و این
بزرگواران در بعضی احوال ترک عبادت کنند و آن ترک مرضی بود
پس نزد حق جل و علا ترک ایشان به از فعل دیگران شده و علوم
بخلاف این حاکمند آنرا عابد بینند و این را بیکاری شمرند سؤال
چون دین بکتاب و سنت کامل گشت بعد از تکمیل چه احتیاج بود و
چه نقصان مانده که با الهام کامل کرد جواب الهام مظهر کمالات
خفیه دین است نه مثبت کمالات زائده در دین چنانچه اجتهاد مظهر
احکام است الهام مظهر دقایق و اسرار است که فهم اکثر از
کوتاه است هرچند در اجتهاد و الهام فرق واضح است که آن مستند
برای است و این مستند بخالق رای جل سلطانه پس در الهام یک
قسم اصالت پیدا شد که در اجتهاد نیست الهام شبیه احکام نبی است که
ماخذ سنت است چنانچه بالا گذشت اگرچه الهام ظنی است و آن احکام
قطعی است [illegible]

حاکمست و در حرکات و سکنات اذن و عدم اذن او تعالی
دریابند و مرضی و غیر مرضی را بفهمند بسیار است که در بعضی اوقات
ادای بعضی از عبادات نافله را غیر مرضی یابند و بترک آن ماذون
گردند کاهی نوم را بهتر از یقظه فهمند احکام شرعیه باوقات موقته
و احکام الهامیه همه ذوات ثابت اند و چون حرکات و سکنات
این بزرگواران مربوط باذن است ناچار نوافل دیگران نیز فرایض
ایشان باشند مثلا یک فعل نسبت بیک شخص بحکم شریعت نفل است
و همان فعل نسبت بشخص دیگر بحکم الهام فرض پس دیگران
کاهی ادای نوافل مینمایند و کاهی مرتکب امور مباحه میگردند و این
بزرگواران چون کار را بامر و اذن مولی جل سلطانه میکنند همه از
فرایض ادا می نمایند مستحب و مباح دیگران فرض ایشانست از ینجا
علو شان این بزرگواران باید دریافت علما ظواهر در امور دین
اخبار غیبیه را مخصوص باخبار پیغمبران میدانند علیهم الصلوة و
التسلیمات و دیگر از ادراک این اخبار شرکت نمیدهند منافی
ولایت میدانند و نفی است مر بسیاری از علوم و معارف صحیحه را
پس همچنین تعلق بعضی از احکام شرعیه مربوط باولیاء نیست
که الهام را درین گنجائی نیست اما امور دینیه ما وراء این جمعیه

عفو را رجا دارد والسلام مکتوب بیست و ششم بملا طاهر [illegible] در باب صدور

یافتن این کلمه که حق جل شانه [illegible] بهتر است از صلوة فرستادن

۱۲۶ بخیر البشر علیه من الصلوات افضلها ومن التسلیمات اکملها

[illegible] فوت شده [illegible] که طالب شیخ مقتدا

[illegible] چندگاه بصلوات خیر البشر علیه و علی آله الصلوة

والسلام اشتغال داشتم و بانواع و اقسام صلوة درود می‌فرستادم

و نتایج و ثمرات عاجل آن مترتب می‌یافتم و حقایق و اسرار ولایت

خاصه محمدیه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیه منکشف می‌گشتم چون مدتی

درین عمل گذشت اتفاقا فتوری درین التزام پیدا گشت و توفیق این

اشتغال زائل شد و بر صلوات موقته اقتصار افتاد و درین وقت

خوش می‌آمد که بجای صلوات بتسبیح و تقدیس و تهلیل اشتغال نمایم

که حکمتی درین امر خواهد بود تا چه ظاهر سازند ناگاه عنایت الهی سبحانه

معلوم گشت که درین وقت ذکر گفتن بهتر از درود فرستادن است هم مرسل

را هم [illegible] هم مرسل الیه را بدو وجه یکی آنکه در خبر قدسی آمده است من

شغله ذکری عن مسألتی اعطیته افضل ما اعطی السائلین و وجه دوم

آنکه جزو ذکر ماخوذ از حضرت پیغمبر است علیه و علی آله الصلوة والسلام

بآن ذکر جنانچه ثنا گر رسد بانسرور نیز مثل آن ثواب [illegible]

قال الله تبارک و تعالی اولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات معامله درویش
بخدمت الله سبحانه و بصدق حبیبه علیه و علی آله الصلوة و السلام تا بجایی
برسد که سیئات دیگران حسنات او میگردد و رذیله ایشان حمیده او میشود
مثلا ریا و سمعه که از سیئات است و از رذایل اوصاف در حق او حسن
پیدا میکند و حکم حمد و شکر میدهد زیرا که آن درویش جمیع اقسام عظمت و
کبریایی را از خود مسلوب ساخته بجناب قدس خداوندی جل سلطانه
منسوب داشته است و جمیع انواع حسن و جمال و خیر و کمال را از خود
دور داشته باو تعالی مخصوص کرده است و خود را غیر از شر و نقص
هیچ نمی یابد و در خود غیر از ذل و افتقار و انکسار هیچ نمی بیند اگر
در چنین فردی از افراد عظمت و کبریای بظاهر متوجه او شود او را رتبه
خواهد یافت که از راه او بمعشوق خواهد گذشت و بجنابی که تنها با آن عظمت
و کبریاست خواهد رسید و همچنین است حال حسن و جمال و خیر و کمال
که پیش از رتبه بودن از تنها نصیب او نیست امانات با اهل امانات
راجع است پس در صورت ریا و سمعه مقصود او اشتهار و افتخار و
رفعت و عظمت او نیست بلکه اظهار نعمت حق است سبحانه و تعالی
و اعلام احسان اوست تعالی که نسبت باو بوقوع آمده است و علی هذا
القیاس سائر الصفات و اولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات و که

مینماید و جبر این طریقه بران مداومت کند از ذکر و کم افضل آنست
چه این ذکر دسید آن ذکر است تا این ذکر نکند بان ذکر نرسد ازین جهت
که مشایخ طریقه قدس الله تعالی اسرارهم مبتدی را غیر از ذکر اسم
تجویز نکرده اند و در حق او اقتصار بر او بعض شغل نموده و از
امور نافله منع ساخته اند ازین بیان لایح گشت که هیچ ولی از اولیا
اگرچه در کمالات بدرجه علیا رسد به پیغمبر خود مساوات پیدا نکند زیرا که
این همه کمالات که اورا حاصل شده است بواسطه متابعت شریعت
آن پیغمبر است علیه الصلوة والسلام پس این همه کمالات مر آن پیغمبر را
نیز ثابت باشد با کمالات متابعان دیگر و با کمالات مخصوصه او علیه
الصلوة والسلام و همچنین آن فرد کامل که بمرتبه هیچ پیغمبری نرسد
اگرچه آن پیغمبر ابعد را هیچ یکی متابعت نکرده باشد و دعوت او را قبول
نموده بود چه هر پیغمبر بالاصاله صاحب دعوت و به تبلیغ شریعت مامور
انکار ایشان در دعوة و تبلیغ قصوری پیدا نکند و [illegible] است که هیچ
کمال برتبه دعوت و تبلیغ نرسد فان احب عباد الله الی الله
من حبب الله الی عباده و حبب عباده الی الله وهو الداعی والمبلغ
سر همین است که در خبر آمده است که روز قیامت سیاهی قلم علما را با
خون شهدا فی سبیل الله وزن کنند و سیاهی آن سیاهی بر خون آن

علیه وعلی آله الصلوة والسلام قال علیه وعلی آله الصلوة من سن سنة
حسنة فله اجرها واجر من عمل بها یعنی هر عملی که از انسان بوجود می
آید اجران عمل [illegible] بعامل میرسد پیغمبر که واضع آن عمل است نیز همان قدر
اجر واصل میشود بی آنکه از اجر عامل چیزی نقصان کنند و هیچ کار
نیست که عامل نسبت بسوی [illegible] نماید چه آن عطای حق است جل سلطانه
عامل [illegible] نیست آری اگر از عامل نیت [illegible] پیغمبر نیز بوجود آید باعث
ازدیاد اجر عامل خواهد بود واین زیادتی نسبت به پیغمبر عاید خواهد
گشت ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم و
شک نیست که مقصود اصلی از ذکر یاد حق است سبحانه وطلب اجر
طفیلی اوست ودر درود مقصود اصلی طلب حاجت است [illegible]
ما بینهما [illegible] بخصوصی که از راه ذکر به پیغمبر اضعاف زیاده خواهد
بود از آن برکاتی که از راه درود [illegible] مقصود اصلی طلب حاجت است ایشان
ما بینهما [illegible] بخصوصی که از راه ذکر به پیغمبر اضعاف زیاده خواهد بود
از آن برکاتی که از راه درود [illegible] علیه الصلوة والسلام باید ا
[illegible] و کار این رتبه ندارد ذکری که [illegible] باین قبول است باین مزیت مخصوص
[illegible] ذکری که [illegible] است درود را [illegible] مزیت است ووصول کامل
[illegible] درود [illegible] واقع است لیکن ذکری که طالب [illegible] کامل

بمجلس صدور یافت در جواب استفسار او که [illegible]
نوشته و بجای دیگر قبلا نسخ نمایند و جای دیگر منتقل [illegible] میکند

و بیان کرده اند و بدینسان بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین والصلوة
والسلام علی سید المرسلین وآله الطاهرین صحیفه شریفه جنین
خبر [illegible] ملحوظات بالتفات فرموده بودند مطالعه آن مشرف گشت
وسلکم الله سبحانه استعلام فرموده بودند که شیخ محی الدین بن اعربی قدس الله
سره در فتوحات یک حدیثی نقل میکند که آنسرور فرموده علیه وعلی
آله الصلوة والسلام ان الله خلق مائة الف آدم و حکایتی می آرد
بعضی مشاهدات عالم مثال که در وقت طواف کعبه معظمه جمعی ظاهر شدند که
همراه من جمعی طواف میکنند که من ایشان را نمی شناسم در اثنای طواف
ایشان دو بیت عربی خواندند که یکی از آن دو بیت این بیت است
لقد طفنا کما طفتم سنینا بهذا البیت طرا اجمعینا چون این بیت
شنیدم در خاطرم گذشت که اینها ابدال عالم مثال اند و مقارن
این خطور یکی از اینها بجانب من نگاه کرد و فرمود که من از جمله اجداد تو
ام [illegible] چهل سالست از فوت من تو فرموده که از فوت من زیاده از
چهل هزار سالست من از روی تعجب گفتم که از ابتدای خلقت آدم ابو البشر
علیه وعلی نبینا الصلوة والسلام تا این دم هفت هزار سال تمام نشده

چون محتاج [illegible] واما نزد این دولت بسیار شده است هر چند دارند

تبلیغ و ضبط است اصل الاصل نیست و فرع مستنبط از اصل اینجا

تفضیل [illegible] مبلغان این است با بدر یافت هر چند در دعوت

و تبلیغ [illegible] است و داعیان و مبلغان در درجات متفاوت اند علما

به تبلیغ ظاهر مخصوص اند و صوفیه بباطن اهتمام دارند و آنکه عالم صوفیست

کبریت احمر است و شایان دعوت و تبلیغ ظاهر و باطن است و

نایب و وارث پیغمبر است علیه و علی آله الصلوة والسلام جمعی محدثان

این وقت را که تبلیغ احادیث نبوی مینمایند علیه و علی آله الصلوة

والسلام افضل این است و دانسته اند که مطلقا افضل و بعضی انه

محل حدیث است و اگر نسبت بمبلغان ظاهر گفته اند گنجایش دارد

افضل مطلق مبلغ جامع است که هم تبلیغ ظاهر نماید و هم تبلیغ

باطن و هم بظاهر دعوت کند و هم بباطن لانه فی الاقتصار قصورا

ینافی اطلاق الفضل فافهم ولا تکن من القاصرین علی ظاهر هر چند

عمده است مناط نجاة و کثرة البرکة و عموم للنفع الی الکمال او مربوط

باطن است ظاهر بی باطن ناتمام است و باطن بی ظاهر ناقص جامع شد تا

باطن را با ظاهر جمع سازد کبریت احمر است ربنا اتمم [illegible] واغفر لنا

انک علی کل شیء قدیر والسلام علی من اتبع الهدی [illegible]

قیامت قایم شده بهشت بهشت و دوزخ بدوزخ رفته بعد ازان

ودر وقتی که از وفات بشش صد سال صفتی با لطیفه برای

صفات ولطایف او علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام در عالم

عالم منصه ظهور آمده وکاروباری که از ظهور ... آمده بود

از ظهور ثانی نیز بوجود آمده وچون آن دوره ... تمام شده ظهور

ثالث ازان صفات ولطایف او علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام

بحصول پیوسته وچون آن ظهور نیز دوره خود را تمام کرده ظهور

رابع بثبوت پیوسته الی ماشاء الله تعالی وچون دو از ظهورات

مثالیه او که تعلق بصفات ولطایف او داشت تمام گشته انقراض

نسخ جا بوده در عالم شهود ... ایجاد خداوندی جل سلطانه بوجود

آمده بفضل خداوندی جل سلطانه معزز ومکرم گشته اگر صد هزار آدم باشند

آخر ایشان آدم اند ودست های دی اند ومبادی ومقدمات وجود

او بند وجد شیخ بزرگوار که زیاده از چهل هزار سال از فوت او گذشته

است لطیفه بوده است ومثال از لطایف جد شیخ که بعالم شهادت

وجود داشته وطواف بیت الله کبیر ودر عالم مثال ... کعبه معظمه را

تبرک صورتی ونشیمنی بوده است ... مثل این عالم را قبله بوده لیکن فقیر

... او دور دور از فرستاده و تعلق بسیار بوده معه علاقه شهادت

وهو نوع کلی آدم میگوید این آن آدم است که در اول دوره منتخب برآمد
سالها خلق شده است شیخ فرموده درین وقت ابحدیث نبوی
علیه [illegible] والسلام که سابق تحریر یافته است بخاطر گذشت
[illegible] است نوشته اما که مادرین مسئله بعنایت الله سبحانه
آنچه برین فقیر ظاهر گشته است آنست که این همه آدم که پیش از وجود حضرت
آدم علی نبینا و علیه الصلوة والسلام گذشته اند وجود ایشان در عالم
مثال بوده است نه در عالم شهادت همین حضرت آدم است که در
عالم شهادت موجود گشته است و در زمین خلافت یافته و مسجود
ملائکه گشته صلوات الله تعالی و تسلیماته سبحانه علی نبینا و علیه
اجمعین نهایة ما فی الباب آدم چون بصفت جامعیت مخلوق گشته
است و در حقیقت خود لطائف در اوصاف بسیار دارد پیش از
وجود او بقرون متطاوله در هر وقتی از اوقات صفتی از صفات
یا لطیفه از لطائف او بایجاد خداوندی جل سلطانه در عالم مثال
موجود گشته است و بصورت آدم ظاهر شده و مسمی باسم او
گشته و کارها از آدم منتظر از وی بوقوع آمده که توالد و تناسل
که مناسب عالم مثال است نیز بظهور پیوسته و کمالات صوری و معنوی
مناسب آن عالم نیز یافته و شایان عذاب و ثواب گشته [illegible]

اعتقاد فلاسفه است که از حشر اجساد انکار دارند و عذاب و

ثواب روحانی دانسته بلکه اعتقاد ایشان از اعتقاد فلاسفه هم بدتر

است که اظهار تناسخ مینمایند و عذاب روحانی را [illegible] میکنند و اینها

هم تناسخ اثبات مینمایند و هم از عذاب آخرت [illegible]

اینها عذاب دنیاست که از برای تهذیب نفوس اثبات میکنند سوال

از حضرت امیر کرم الله وجهه و از بعضی دیگر از اولیاء امت نیز منقول است

که بعضی از اعمال غریبه و افعال عجیبه پیش از وجود عنصری ایشان

متطاولا از ایشان در عالم شهادت بوقوع آمده است صحت آن

بی تجویز تناسخ چگونه است جواب صدور آن اعمال و افعال از

ارواح این بزرگوار این است که بمشیت الله سبحانه خود متمثل باجساد

گشته مباشر افعال عجیبه گشته اند جسد دیگر نیست که بان تعلق کرده تناسخ

آنست که روح پیش از تعلق باین جسد بجسد دیگر [illegible] و معنی آن

روح است تعلق گرفته باشد و چون خود متجسد گردد تناسخ نیست

چنان که متشکل باشکال میگردد متجسد باجساد میشوند و [illegible]

عجیبه که مناسب این اشکال و اجساد است بوقوع می آرند پس

تناسخ نیست و مسخ حلول هرگاه جنیان استعداد [illegible]

این اند [illegible] متشکل باشکال گشته اعمال غریبه بوقوع آرند

آدم دیگر بنظر در آمده و غیر از شعبه‌های عالم مثال یافته و آنکه بدن آن
شان گفته که سی و چند تمام و زیاده از چهل هزار سال از فوت ... گذشته است
اول ثلثیت ... گروهها بیش از ظهورات صفات و لطایف ...
آدم ... ... بسجده داشته و این آدم ما این بودند
چه ما این را بابی آدم چه نسبت و چرا جد بود و از خلقت این آدم هفت
هزار سال تمام نشده چهل هزار چه گنجایش دارد جماعه که در وطن ایشان
مرض ... بحکایات تناسخ می شنوند و نزدیک است که بقدم عالم
قایل گردند و از قیامت کبری انکار نمایند بعضی از ملاحده که باطل خود را
... ... گفته‌اند علم بجواز تناسخ مینمایند و چنین انکار ندکه نفس هر
زمانی که بحد کمال رسد از تقلب ابدان او را چاره نبود میگویند چون بحد
کمال رسید از تقلب ابدان بلکه از تعلق ابدان فارغ گشت و مقصود
از خلقت او که کمال اوست میسر شد و این سخن کفر صریحست انکار
است از آنچه از دین نبوی اثر ثابت شده است هرگاه در آخر کار تمام
نفوس بحد کمال رسند عوض نخیر کرا باشد و معذب کدام بود این
انکار دوزخ است و انکار عذاب اخرویت و نیز انکار حشر
اجساد است چه بزعم ایشان نفس را احتیاج بجسد که آلت کمالات
است نمانده است تا بجسد حشر نموده آید اعتقاد ... ...

علیه و علی آله الصلوة والسلام بصور مختلفه در خواب می بینند و استفاده

مینمایند این همه از شکل صفات و لطایف اوست علیه و علی آله الصلوة

والسلام بصور مثالیه مختلفه و همچنین مریدان [illegible]

استفاده ها مینمایند و حل مشکلات میفرمایند

مشایخ گفته اند که تناسخ مساس [illegible]

بدن ثانی از برای ثبوت جوهر است و برای حصول حس و حرکت [illegible]

و نیست و در بروز تعلق نفس به بدن دیگری از برای این [illegible]

بلکه مقصود از این تعلق حصول کمالات است [illegible]

درجات است مراو را [illegible] تعلق [illegible]

بروز نماید این تعلق برای حیات آن فرو نیست [illegible]

متحرک نفس از این تعلق است جزئی که از این تعلق [illegible]

ظهور صفات و حرکات و سکنات [illegible] است و [illegible]

حوال بعبارت ملون و بروز هم [illegible] بند و [illegible]

قسمی اندازند از قبیل تلون و بروز [illegible] در که [illegible]

رتبت ناقص خواهد شد اگر در روی بروز نماید [illegible]

مثل سلطان صفات کامل وجود او [illegible] ناقص [illegible]

[illegible] انعکاس [illegible] و استوار [illegible] ناقص [illegible]

ارتفاع محل اگر استعداد عطا فرمایند چه محل تعجب است و چه جای چه

چه که از این قبیل است آنچه از بعضی اولیاء الله نقل میکنند که در یک آن

در [illegible] بدن اجسام مثالیه متشابهه بوقوع می آرند اینجا نیز

[illegible] اجسام مختلفه اند و متشکل باشکال متشابهه و

هم چنین عزیزی که متولد [illegible] هندوستان و متوطن دار [illegible] دوازده سال پیش ازین

آمده است جمعی از حضرت مکه معظمه می آیند و میگویند که این عزیز را در حرم

کعبه دیده ایم و چنانچه و چنین [illegible] با آن عزیز گذشته است و جمعی

دیگر نقل میکنند که ما او را در روم دیده ایم و جمعی دیگر در بغداد دیده اند

این همه تشکل لطایف آن عزیز است باشکال مختلفه و گاه است که آن

عزیز را از این تشکلات اطلاع نبود در جواب آن جماعات که می

گویند که این همه مدت است من از خانه بر نیامده ام و حرم کعبه را ندیده ام

و روم و بغداد را نمی شناسم و نمیدانم که شما چه میگوئید و همچنین ارباب

حاجات از این عزیز [illegible] و اموات در مخاوف و مهالک مدد طلب

نموده و [illegible] می بینند که صورت آن عزیز حاضر شد و دفع بلیه از ایشان نموده

است [illegible] و آن عزیز را از دفع بلیه اطلاع نبوده و گاه [illegible]

[illegible] اند این همه تشکل لطایف آن عزیز است و این تشکل

[illegible] و گاه در عالم مثال چنانچه [illegible] هزار کس از [illegible]

جز را از بدن است و تعلق با بدان زیرا که این مقصود از تعلق بود
حصول بدن است و بعضا در نقل روح لا تنتقل بدن از بدن است و احیا
تا ثابت است پس بدن اول را از حصول اعضا [illegible] تا بود از ۱۲
عذاب و ثواب قبر کنند و بدن تا در ایام [illegible] اثبات
نمایند حشر و حق بود در دنیا ثابت کنند احکام که معتقد آن نقل رجع
معلوم است که عذاب و ثواب قبر قایل باشند و بحشر و نشر معتقد
بودند افسوس هزار افسوس این قسم بطالان خود را اهل سنت صحیح
گفته اند و مقتدای اهل اسلام گشته ضلوا فاضلوا ربنا لا تزغ قلوبنا
بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب بحرمة سید
المرسلین علیه و علیهم الصلوة و التسلیمات تذییل در بیان بعضی از
علوم و معارف که بعالم مثال تعلق دارند باید دانست که عالم مثال از
همه عالم فراختر است هرچه در جمیع عوالم است صورت او در عالم
مثال است معقولات و معانی همه اینجا صورت دارند گفته اند
حق را جل سلطانه مثل نیست اما مثال هست و لله المثل الاعلی این
حکایت چون [illegible] که در مرتبه تنزیه حرف جایی مثل نیست
مثال در مرتبه شبیه فلا تضربوا لله الامثال و در عالم شبیه است عالم مثال
جا بیشتر [illegible] نبارد در حال صورت متصور است کیفیات

کمال آید و از صفات رذیله بصفات حمیده گراید و تسبیح مکون او

بجز در بیان شود لکن نقل شده بوسیله مرتاضان و اعتقد و الفضل

بالعلم جمعند و در نقل ارواح قایل اند میگویند که روح را بعد از

حصول ... که اگر خواهد بدن خود را بگذارد و ببدن دیگری

داخل شود نقل است که عزیزی که این کمال و این قدرت داشت

چون او جوانی فوت کرد این عزیز بدن خود را که بسن کبیر رسیده

بود و کهنه گشته بود در بدن آن جوان در داخل شد بالآخره بدن اول او میت گشت

و بدن ثانی او زنده گشت این مستلزم تناسخ است که تعلق ببدن ثانی

برای حیات آن بدن است این ... قرقست که قایل به تناسخ بنقص

نفس قایل است و تناسخ را از برای تکمیل نفس اثبات مینمایند و

آنکه بنقل روح قایل است روح را کامل میدانند و بعد از کمال

و اثبات نقل مینمایند ... قول بنقل روح از قول به تناسخ هم

... است زیرا که تناسخ را از برای تکمیل نفوس اعتبار کرده

اگرچه این اعتبار باطل است و نقل روح را بعد از حصول کمال

... اگرچه روح کمال ... هرگاه متعلق ابدان از برای ...

... قرار داده باشند بعد از حصول کمال بنا بر بدن ثانی ...

... اهل کمال تماشای ... صحبت ایشان بعد از حصول کمال

بیرون می آیند مطلوب را به تحت وصل او در کنار مسکن [illegible]

وقت تجلی ذاتیه برقی و در حق این بزرگواران واقع [illegible]

عریانی بر تو می اندازد ... مبتلا ارباب [illegible]

السکین با تحرج سؤال در جمعی واقعات و مثال و

خیالات می بینند که ما پادشاه شده ایم و خدم و حشم خود را معاینه می

نمایند و نیز می بینند که ما قطب شده ایم و عالم رو بما دارد و در عالم یقظه

دانا فتند که عالم شهادت هیچ ازین کمالات بظهور نمی

آید این رویه هیچ صدقی دارد یا باطل محض است جواب این رویه

مجملا از صدق دارد بالشنید که معنی پادشاه است و قطبیت

در آن جماعت کامنست لیکن این معنی در اینجا ضعیف است شایان

آن نیست که در عالم شهادت ظهور یابد بعد ازان از دو حال

خالی نیست اگر این معنی بعنایت الله سبحانه قوت پیدا کرد و شایان

آن گشت که در عالم شهادت ظهور پیدا کند بقدرة الله سبحانه

در عالم شهادت هم پادشاه گردند و هم قطب وقت میشوند و اگر

این معنی قوت پیدا نکرد که در عالم شهادت ظاهر گردد درینجا

ظهور مثالی که ضعیف ظهور است کفایت می کند و بعد از قوت

ظهور [illegible] ازین قبیل است واقعاتی که طالبان را پیدا آمده

ومقامات سالک را جالست که تصحیح آن دو علم نماید و از انجاب
علم مسا... و از خیال نبود یا کوتهی کند جهل لازم بود از ینجاست
که فوق مرتبت ... جهل و حیرتست چه تنگ و بودی خیال ظلمت است
ظلال است ... است خیال را لکن ایشان نشنیده که صورت
تنزیهی در مثال نبود بر آنچه گذشت در خیال که پرتویست از
مثال چگونه صورت تنزیهی متصور بود فلاجرم لا یکون الا الجهل
و الحیرة و هر جا علوم نبود گفت نبود من عرف الله کل لسانه این ست
پس هر جا علم بود گفت و گو بود من عرف الله طال لسانه بیان است پس
درازی لسان در ظلال بود و گنگی زبان فوق مراتب ظلال است فعل
بود یا صفت اسم بود یا اسم پس همه مبحوث خیال است چون از
ظلال است معلول است و بعلت جهل مجعول است جنس این بیت
که از آثار علامات مطلوبست مفید علم الیقین است ... حق
علوم ای ظلال و خیال است خلاص از تخت خیال وقتی میسر گردد که سیر
نفس را نیز در رنگ سیر آفاقی واپس اندازد و در ماورای آفاق
و انفس جولان نماید بعض اکابر اولیا را بعد از ترک میسر
... خیال و همه گرفتار شده افتی را از اکابر ... این دولت
در مراتب میسر گردد و با وجود حیات دنیوی از تنگ ... خیال

صدر ... بیان ... و ... مقصود ...
اما ... الحمد لله و سلام علی عباده الذین
۳۴ اصطفی صحیفهٔ شریفه که قرة العین ارسال ... وصول یافت
اندراج یافته بود که بکرم حضرت حق ... شهود ما
برطرف شده است و از آن معقول ... نمانده همت بر آن ... و
کار از اثبات ... بر بدست باید معقول و موهوم ... تحت لا
داخل است کذا و کذا ... نوشته بود اما ... تکلف است
ابد است که ... تکلف نصیب شود ... از را معقول و موهوم
بلکه مشهود چه آفاقی و چه انفسی همه داخل ... ماسوی است و
از جمله لهو و لعب است ... از گرفتاری شعبده بازی نیست
زوال این گرفتاری اگر بتکلف است داخل طریقت است و اگر
بلا ... علم الیقین است و بعد اللتیا و التی اگر این دولت بی تکلف
میسر گردد و از تکلف نفی ... ماسوی ... از ضیق طریقت
وارهد ... ببرون جهد ... مشرف گردد ...
تحقق است رسیده ... شود ... الامر ...
... بحقیقت تعلق دارد ... است ...
نفی ... اثبات است ... بیرون ... علم ...

بینند خود را در مقامات عالیه میابند و می بینند که نهایت طلب را
ولایت برا فراز گذشته اند اگر در شهادت این معنی ظهور کند دولت
عظیم واگر تنها در رؤیاها کفایت نمیشد حاصل است و حجابی
مصیبت است حجام در خواب خود را پادشاهی می بیند
هیچ حاصل ندارد و چه خسارت نقد وقت اوست پس بر
واقعات اعتبار نباید نهاد و در شهادت هرچه میسر شود از آن
اوست

چو غلام آفتابم همه از آفتاب گویم نه شبم نه شب‌پرستم که حدیث خواب گویم

از اینجاست که اکابر نقشبندیه واقعات
را اعتباری نمی نهند و به تعبیر و کاه بی طالبان متوجه نمیگردند که قلیل الجدوی
معتبر همانست که در افاقت و یقظه میسر گردد و طریق دوام شهود را
اعتبار نموده اند و استمرار حضور را دولت دانسته اند حضوری
که غیبت در قفای آن باشد نزد این بزرگواران از حیز اعتبار ساقط
است از اینجاست که نسیان ماسوی در حق ایشان دائمی گشته
است و خطور غیر از قلب ایشان بالکلیه منتفی شده بلکه
نهایت در بدایت او مندرج گشته در این کمالات ابداعی چه
بود ربنا اغفر لنا ذنوبنا و اسرافنا فی امرنا و ثبت اقدامنا و انصرنا
علی القوم الکافرین

اعتقاد و بحث امامت کافیست و موافق اهل سنت و جماعت

است شکر الله سعیهم بخذ و ما شغفت آثار بحث امامت از

فروع دینست نه از اصول شریعت است نزد ... دین دیگر آ

که باعتقاد و عمل تعلق دارد که علم کلام و ... اشتغال بآ

را اکرچه ... بفضولیات بود ... خود را طرف مالایعنی کردنست

و در خبر آمده است علامة اعراضه تعالی عن العبد اشتغاله بما لا یعنیه

اگر بحث امامت از ضروریات دین و از اصول شریعت می بود چنانچه

شیعه گمان برده اند بایستی که حضرت حق سبحانه و تعالی در کتاب مجید

خود تعیین استخلاف میفرمود و تشخیص خلیفه مینمود و حضرت پیغمبر

نیز علیه و علی آله الصلوة و السلام امر خلافت یکی میکرد و تنصیص و

تصحیح یکی را خلیفه میساخت و در کتاب و سنت چون اهتمام این امر

مفهوم نشد معلوم شد که بحث امامت از فضول دینست نه از

اصول دین فضول باید که بفضول اشتغال نماید انچه ضروریات

دین و در شان است که نوبت بفضول ... اول از تصحیح اعتقاد

چاره نبود که بذات و صفات و افعال واجبی جل سلطانه تعلق

دارد و ثانیاً باید بود که انچه پیغمبر علیه و علی آله الصلوة و السلام

... آورده است و بعضی ... دین ... ثابت

طریقت را در جنب حقیقت اسمی نیست اعتدادی نیست و نفی را نیست

با اثبات اسمی اعتباری نه چه متعلق نفی ممکنات است و متعلق اثبات

واجب تعالی نفی در جنب اثبات محو قطره در بحر قلزم می درآید

در پهلوی ... بعد از حصول این نفی و اثبات بولایت

خاصه مشرف می شود و بعد حصول الولایة الخاصة اما العروج

واما النزول فکان ... ذلک العروج لازما ایضا ربنا اتمم لنا نورنا

واغفر لنا انک علی کل شیء قدیر والسلام علیکم و علی سائر من اتبع

الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه الصلوة والسلام ...

[illegible]

[illegible]

الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی مطالعه صحیفه شریفه فرزندی ...

گشت ... مشهد گشته اندراج یافته بود در باب حقیت

خلافت حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه باجماع اهل حل و عقد

... اول که خیر القرون است و در باب افضلیت خلفاء راشدین رضوان

الله تعالی علیهم اجمعین که ترتیب خلافت ایشان ... است و ...

باب ... از ... و ... البشر

علیه و علی آله الصلوة والسلام والتحیات ...

از رحمتهای او تعالی اللهم لا تحرمنا اجره ولا تفتنا بعده از یاران و
دوستان امداد و اعانت مرکز نشستگان از اموال بسؤال و خدمتگاری
و دلجوئی فرزندان و متعلقان مرحومی در مجلس مخصوصان لازم است
سعی نمایند که فرزندان مرحومی محجوب نشوند و بعضی بشرط درشتی کردند
احسان مرحومی را مکافات باحسان فرزندان او نمایند هل جزاء الا
حسان الا الاحسان و اطوار و اوضاع مرحومی را مراعات نمایند
در احوال و اوقات او رعایت دارند و در طریقه ذکر و حلقه نشستن
باید که فتور واقع نشود و یاران جمع شده بنشینند و در یکدیگر فایده
بخشند تا اثر صحبت ظاهر شود و این فقیر قبل ازین بر سبیل اتفاق
نوشته بود که اگر مولانا سفری اختیار کند باید که شیخ حسن را بجای
خود نصب کند قضا را این سفر او بوده است الحال هم که مکرر بلفظ
میفرمایم شیخ حسن را تعیین این امر می نمایم ایمنی بر بعضی یاران گران
نیاید که باختیار ما و ایشان نیست انقیاد لازم است طریق شیخ
حسن بطریق مولانا مناسبت بیشتر دارد و در آخر مولانا به شیخ
التفات بوده شیخ حسن را او با شیخ [illegible] گشته یاران دیگر
در جمیع قلیل الا صیب انهم [illegible] کشف [illegible] بیابند [illegible]
و [illegible] که [illegible] الان وقت دیگر است و [illegible] آن

است از حشر و نشر و عذاب و ثواب اخروی دایمی و سایر سمعیات
شرعی حق است اصلا احتمال تخلف ندارد اگر این اعتقاد بود نجات بود
[illegible] احکام فقهیه هم چاره نبود و از ادای فرایض و واجبات
بلکه از اوامر [illegible] مستحبات نیز گزیر نیست رعایت حل و حرمت شرعیه نیک
باید نمود و در حدود شریعت احتیاط باید کرد تا فلاح و رستگاری
از عذاب آخرت متصور شود و چون اعتقاد و عمل را درست کند
نوبت بطریق صوفیه رسد و امیدوار کمالات ولایت گردد و بحث
امامت نسبت بضروریات دین کالمطروح فی الطریق است غایة ما
فی الباب چون مخالفان درین باب غلو نموده اند و طعن در اصحاب
خیر البشر علیه و علیهم الصلوة و التسلیمات کرده بضرورت در
رد ایشان مقدمات طویل الذیل را ایراد نموده می آید که از قوم فساد
از دین متین رفع نمودن از ضروریات دین است والسلام
[illegible]

[illegible]

[illegible] بعد الحمد والصلوة وتبلیغ الدعوات [illegible]
دعوای حضرت شیخنا مولانا احمد عبدالرحمن [illegible] شریف بمولانا
و در وقت مسلمانان [illegible] بود [illegible] حق [illegible] بود

در نصیحت مبالغه نموده می آید هوشیار باشید هشیار باشید

بلای جان خود دانسته ترسان و لرزان باشید هشیار باشید که درین ریاست

زندقه پیدا شود و بهلاکت ابدی رساند ربنا اغفرلنا ذنوبنا و

اسرافنا فی امرنا وثبت اقدامنا وانصرنا علی القوم الکافرین

سبحان ربک رب العزة عما یصفون وسلام علی المرسلین و

الحمد لله رب العالمین مکتوب بیست و دوم بخانخانان صدور

یافته در بیان اکرام است و هذه الطبع محبوب است و دو سه و تعیین

به تقریب فتوح خود محبت و حوبه انسان [illegible] احتیاج است [illegible]

الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی ترقیات صوری و

معنوی شما را از حضرت حق سبحانه و تعالی مسالت می نماید که عزت

وصلاح شما متضمن جمعیت و رفاهیت جم غفیر از مسلمانان است هم

دعای شما گویا دعای جمیع ایشان است [illegible] علی الاحیا

بحرمة سید المرسلین علیه وعلیهم وعلی آل کل من الصلوات

افضلها ومن التسلیمات اکملها چون نسبت محبت دارند و

اخلاص شما باکابر سلسله علیه نقشبندیه [illegible] اعزاز ایشان

مینمایند که بهره [illegible] الکل است یاران نصیحت [illegible]

[illegible]

شوند را احتیاج بحوی که منجر شود از آن بتوحید و اتحاد مستغرق نباید بلکه
یاران در تقدیم شیخ حسن توقف کنند و در امر حلقه داشتن بکار خود
مشغول باشند انزوی نخواهد و پس ابتغی را معقول یاران ساخته
بحلقه مشغول و دلالت نماید و شیخ حسن ترغیب فرماید شیخ حسن را
هم باید که محافظت خاطر همه کان نماید و حقوق برادری بجای آورد
و مطالعه کتب فقه از دست ندهد و نشر احکام شریعت فرماید و بمتابعت
سنت سید ترغیب و از بدعت تحذیر نماید و طریق التجا و تضرع را
از دست ندهد مبادا نفس اماره از راه ریاست و تقدم بر اقران
در مهلکه اندازد و خراب و ابتر سازد همه وقت خود را قاصر و ناقص
داند و طالب کمال خود باشد و نفس و شیطان دو دشمن قوی
در کمین اند نشود که از راه ببرند و خائب (غایب) سازند [illegible] همه اند زمینه
جنوبست که تو طفلی و خانه رنگین است هندوستان از شما دورا
و در سالی یک قافله می آید و خبری ازو می برد احوال را نویسان
باشند اگر شوا شد رسید نهد نوشتن غافل باشند میان شیخ
یوسف باشند بکنند و تا مدتی اتیحه دند و فواید بسیار انتفا
به حقیقت فنا اطلاع یافته و بمیعاد بار آمده اند [illegible] رفته و [illegible]
و صادق الاخلاص هستند و البته شیخ الموفق [illegible] از افاده

وطغیان و نافرمانی بهواری نفد وقت او نخواهد بود و قال الله
سبحانه و تعالی ان الانسان لیطغی ان راه استغنی بجا بتمایه ۱۳۹
الالباب فقرا که از گرفتاری ماسوی وارسته اند احتیاجی که باسباب
دارند آن احتیاج را بمسبب الاسباب حواله مینمایند و دولت
بهم رسیده را احسان منعم تعالی میدانند و معطی و مانع بجز
الحقیقة او را سبحانه تصور میفرمایند و چون اسباب را بواسطه حکم و
مصالح در میان آورده اند و سلسله فتح را باسباب منتسب ساخته
این بزرگواران نیز شکر و شکایات را با اسباب راجع میگردانند
و پدر بدر ابطال را ایشان نمیشد چه اگر اسباب را وحق
کارخانه عظیم را باطل میپندارند ربنا ما خلقت هذا باطلا و بعد
سیادت پناه حقایق و معارف آگاه اخوی اعزی میر محمد نعمان
در آن حدود مغتنم است و دعا و توجه ایشان که خیر اثر است
الکارم که برکات و فیوض توجهات ایشان قوایم دولت شما
و در حضور و غیبت ایشان را مید و معاون شما می یابم زیاده از
که بیان شد بسکه ایشان را خوبیهای شما نمایان فقیر نوشته
بودند و محبت و اخلاص که شما را نسبت بفقرا حاصل است در
درج نموده و ظاهر ساخته بودند که صوبه داری آنجا را بدیگری تفویض

با سلسله [illegible] صحبت بطریق این اکابر که ملتزم سنت اند

نقشبندیه نسبت [illegible] باشد بهتر است که بعضی از اهل این سلسله

با سلسله نقشبندیه [illegible] این طریقه [illegible] منها اختیار نموده اند

و دیگر [illegible] را در ارتکاب بدعت بجانب خود کشیده و این

جماعت بزعم خود تکمیل این طریقه گمان برده حاشا وکلا بلکه این جماعه

در تخریب و تضییع این طریقه علیه کوشیده اند و بحقیقت معامله

اکابر این طریقه [illegible] ثبتهم الله سبحانه سواء الصراط و چون

اهل این [illegible] عزیز الوجود اند بر مریدان و محبان این

سلسله امداد و اعانت خلفای این اکابر و طریقه لازم است گرامی

[illegible] بالطبع محبوب است و [illegible] و تفتیش [illegible] نوع خود محتاج است

قال الله تبارک و تعالی یا ایها النبی حسبک الله و من اتبعک من المؤمنین

هرگاه در کفایت مهمات خیر البشر علیه و علی آله الصلوة و السلام

مومنان را دخل داده باشند دیگران چه حکایت اگر اغنیای این

وقت درویش عبارت از عدم احتیاج می دانند کلا احتیاج

ذاتی انسان است بلکه ذاتی جمیع ممکنات است بلکه [illegible] ما

احتیاجست در دل [illegible] که او را نبوده باشد [illegible] است جز اگر فرما

احتیاج [illegible] انسان زایل کرده [illegible] مستغنی [illegible] از عصیان [illegible]

چه جز خواهند نوشت و مرید را کدام راه خواهند نمود و ... اگر اند

خویشتن چه نیست چنین چه جز خطا رود از ایشان و چنین ...

۲۳۹ مریدی که بر این طور بر اعتماد کرده نشسته و بدیگری رجوع نکند ...

خدا جل شانه معلوم است که خطرات شیطانی بسیار از راه ...

بر نا فضل آمد طالب را از حق سبحانه باید داد و چیزی رشد ...

جمعیت دل یافته شود به توقف رجوع باید کرد و از وسوسه شیطانی

پناه باید جست ...

[illegible]

[illegible] سلمکم الله سبحانه عما لا یلیق بکم الدنیا سجن المؤ

من و بلا زندان مومنست مناسب حال زندانی درد و اندوه و بلا و

مصیبت است از تلون احوال و تنگی نباشند و از عدم حصول

آمال دلگیر نگردند فان مع العسر یسرا ان مع العسر یسرا که یک تنگی

دو فراخی مقرون فرموده است تا کی از تنگی بیاید و فراخی آمده

خواسته باکریمان کارها دشوار نیست ... از احوال ...

... ثبات توفیق ارزانی ... سید عبد الباقی بالمشافهه

خواهند گفت ... از مهمات اشفاق و حقوق ... نمودن

... و السلام ...

بوده اند و گشت توجه و دستگیری است پیغمبر را در اثنای مطالعه
آن مکتوب توجه بدین باب حاصل گشت و بشارا در ان وقت رفیع
القدر یافت ظاهرا در همان ساعت شخصی را بوده در جواب
آن باین عبارت نوشت که خانخانان در نظر رفیع القدر می در آید
والا رحمنا عند سبحانه والسلام

[illegible]

[illegible]

بعد الحمد والصلوات وتبلیغ الدعوات میرساند مکتوبی که ارسال
داشته بودند رسید بود با وجود حیات پیر اگر طالبی
بشخص شیخ دیگر رجوع نماید باید شد که مقصود حق است
سبحانه و پیر وسیله است بوصول جناب قدس حق تعالی اگر طالب
رشد خود را پیش شیخ دیگر بیند و دل خود را در صحبت او با حق
سبحانه جمع یابد ... در حیات پیر بی اذن پیر طالب
... شیخ رود و طلب رشد از و نماید اما باید که انکار پیر اول
نکند ... بخصوص ... این وقت
... رسیم و عادت نمانده ... این وقت
... خود را باز داشته اند که جز ... نشسته ... اجل ...

جميعا ايها المؤمنون لعلكم تفلحون وقال الله تعالى يا ايها الذين
امنوا توبوا الى الله توبة نصوحا عسى ربكم ان يكفر عنكم سيئاتكم
ويدخلكم جنات تجري من تحتها الانهار وقال الله تعالى وذروا ظاهر
الاثم وباطنه فالتوبة من الذنوب واجبة وفرض عين في حق كل
شخص لا يتصور ان يستغنى عنه احد من البشر كيف والانبياء
عليهم الصلوات والتحيات والتسليمات لم يستغنوا عن التوبة
قال خاتمهم وسيدهم عليه وعلى آله الصلوة والتحية انه ليغان
على قلبي وانى لاستغفر الله في اليوم والليل سبعين مرة فان كانت
المعاصي تتعلق بحق الله سبحانه ولا يتعلق بمظالم العباد وحقوقهم
كالزنا وشرب الخمر وسماع الملاهي والنظر الى غير محرم ومس مصحف
بغير وضوء واعتقاد بدعة فالتوبة عنها بالندم والاستغفار والتحسر
والاعتذار الى الله عز وجل وان ترك فرضا من الفرائض لا بد في
التوبة من ادائه وان كانت المعاصي تتعلق بمظالم العباد فتوبتها
برد المظالم اليهم والاستحلال منهم والاحسان اليهم والدعاء لهم
وان كان صاحب المال والمظلوم ميتا فالاستغفار له والاحسان
ورد المال الى اولاده وورثته فان لم يعلم الوارث يتصدق
بقدر المال وهبة على الفقراء والمساكين بنية صاحب المال

[illegible] بعد الحمد والصلوة و تبلیغ الدعوات

رسانده شد درین مدت از احوال باطن خود جز معدودی ننوشته تا

باعث وحشت نباشد امور لاطایل است و نباید با بهاکبرای آن

میکنند که ذکر احوال اخوند راکد اشتند که بجشو ایشان اشتغال نماید

هرچند [illegible] نبود اما حسنات الابرار سیئات المقربین

شنیده باشند بهرحال متوجه احوال باطن باشند و طفلی را هم در پی

[illegible] العمر [illegible] بحمد الله سبحانه الحمد والمنه که فقرای آن

[illegible] علوم [illegible] کوشش بفراغت [illegible]

[illegible] و از [illegible] و نور [illegible]

[illegible] باقی احوال [illegible] موجب حمد [illegible]

[illegible] که [illegible] حال [illegible]

[illegible] الحمد لله تعالی [illegible] و السلام

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام علی

عباده الذین اصطفی [illegible]

[illegible] است [illegible]

[illegible] و تقوی [illegible]

جاهد الناس وانت في بيتك عند تكن من اورع الناس [illegible]
بان تكف تكن ابر الناس وقال صلى الله تعالى عليه واله وسلم
لابي هريرة رض كن ورعا تكن اعبد الناس وقال حسن البصري
رحمه الله سبحانه مثقال ذرة من الورع خير من الف مثقال من الصوم
والصلوة وقال ابو هريرة رضي الله عنه جلساء الله تعالى غدا اهل الورع
والزهد اوحى الله تعالى الى موسى على نبينا وعليه الصلوة والسلام
يتقرب الى المتقربون بمثل الورع قال بعض العلماء بالله لا يتم الورع
الا ان يرى عشرة اشياء فريضة على نفسه اولها حفظ اللسان عن
الغيبة والثاني الاجتناب عن سوء الظن والثالث الاجتناب
عن السخرية والرابع غض البصر عن المحارم والخامس صدق اللسان
والسادس ان يعرف منة الله تعالى عليه كيلا يعجب بنفسه والسابع
ينفق ماله في الحق ولا ينفقه في الباطل والثامن ان لا يطلب لنفسه
العلو والكبر والتاسع المحافظة على الصلوات والعاشر الا
ستقامة على السنة والجماعة ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انك
على كل شيء [illegible] اكرمت حقت وكرمت [illegible] ما
ان جميع [illegible] ورع وتقوى بان جميع [illegible]
مشتبهات حاصل [illegible] [illegible] قوي والا

والذي اودني بيغفر حق قال علي كرم الله تعالى وجهه سمعت ابا بكر
رضي الله تعالى عنه يقول وهو الصادق قال رسول الله تعالى
عليه وعلى آله الصلوة والسلام ما من عبد اذنب ذنبا فقام فتوضأ
وصلى واستغفر الله من ذنبه الا كان حقا على الله ان يغفر له لانه
يقول جل وعلا ومن يعمل سوءا او يظلم نفسه ثم يستغفر الله يجد الله
غفورا رحيما وقال عليه وعلى آله الصلوة والسلام في حديث اخر من
اذنب ذنبا ثم ندم عليه فهو كفارة وفي الخبر ان الرجل اذا قال
استغفرك واتوب اليك ثم عاد ثم قالها ثم عاد ثلث مرات
كتبت في الرابعة من الكبائر وفي الحديث النبوي انه قال عليه و
على آله الصلوة والسلام هلك المسوفون يقولون سوف اتوب
اوصى لقمان الحكيم لابنه يا بني لا تؤخر التوبة الى غد فان الموت
ياتيك بغتة قال مجاهد من لم يتب اذا اصبح وامسى فهو من الظالمين
قال عبد الله بن المبارك رحمة الله سبحانه رد فلس من الحرام
افضل من مائة فلس يتصدق وقيل رد دانق من فضة افضل
عند الله من ستمائة حجة مبرورة يا طالب النفس ان لم تقدر لها
درجتها لتكون من الخاسرين عن النبي صلى الله تعالى عليه وعلى آله و
سلم انه قال ان الله تعالى يقول يا عبدي اد ما افترضت عليك تكن

نبوت علیه و علی آله الصلوة والسلام سعادت و نجات ابدا

آدمی را از تصحیح اعتقاد بموجب آراء فرقه ناجیه اهل سنت و

جماعت رضوان الله تعالی علیهم اجمعین که سواد اعظم اند چاره ۱۲۳

اند چاره نبود تا فلاح و نجات اخروی متصور شود چه خبث اعتقاد

که مخالفت معتقدات اهل سنت است سم قاتل است که بموت

ابدی و عذاب سرمدی میرساند مداهنت و مساهلت در عمل امید مغفرت

دارد اما مداهنت اعتقادی گنجایش مغفرت ندارد ان الله لا

یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء معتقدات اهل

سنت را بلسان ایجاز و اختصار ایراد مینماید بمقتضای آن

تصحیح اعتقاد باید نمود و از حضرت حق سبحانه و تعالی استقامت

برین دولت بتضرع و زاری مسألت باید نمود بدانند که الله تعالی

بذات قدیم خود موجود است و سایر اشیا به ایجاد او سبحانه

موجود گشته و بتخلیق او تعالی از عدم بوجود آمده پس او تعالی

قدیم و ازلی باشد و اشیا همه حادث و نو پیدا باشند و هر که قدیم

ازلیست باقی [illegible] و هر چه حادث شده فانی است نابود

مستهلک است [illegible] او سبحانه [illegible]

شریک ندارد نه در وجوب وجود و نه در استحقاق عبادت وجوب وجود

توبه از بعض ذنوب و ورع از بعض محرمات هم میسر نیست
شاید برکات و انوار این بعض در اجتماع دیگر سرایت کند و
توفیق توبه و ورع از سایر معاصی نیز میسر گردد ما لا یدرک کله لا
یترک کله اللهم وفقنا لمرضاتک وثبتنا علی دینک وطاعتک بصدقه
سید المرسلین و قاید الغر المحجلین علیه وعلیهم وعلی آل کل منهم
الصلوة افضلها ومن التسلیمات اکملها مکتوب [illegible]
[illegible] سنت و [illegible]
[illegible] علیهم اجمعین [illegible]
[illegible] وقت [illegible]
بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی
صحیفه شریفه که از روی کرم والتفات تام و فقرا را مرحمت ساخته
بودند رسید حمد الله سبحانه که درین طور اوان پر شبهه و اشتباه
اغنیا را سعادتمند از حسن شاه که دارند با وجود [illegible]
با [illegible] دور از کار [illegible] نیست و ارباب این طایفه حاصل است
[illegible] نیست که تعلقات [illegible] حصول [illegible] گشته
[illegible] و توجهات زاکیه از محبت [illegible]
[illegible] باید آورد [illegible] امید [illegible] بود که [illegible]

پیدا و هویدا است این علاقه ظهور را از عرش نسبتی تمام است و آن
عرش و غیره نسبت او تعالی را برابر که همه مخلوق و بنده اما عرش را
قابلیتی نماید که آیینه است و دیگر از این جهت آینه که صورت شخص را
می‌نماید نتوان گفت که شخص در آینه است بلکه نسبت شخص با آینه
و سایر اشیا متقابله برابر است تفاوت از جانب قابل است آینه
قبول صورت شخص می‌نماید و دیگر اشیا این قابلیت نیست و او
تعالی جسم و جسمانی نیست جوهر و عرض نیست محدود و متناهی
نیست طویل و عریض نیست دراز و کوتاه نیست پهن و تنگ نیست
بلکه واسع است نه بآن وسعت که بفهم ما در آید محیط است نه بآن
احاطه که مدرک ما شود قریب است نه بآن قرب که متعقل ما گردد
با ماست نه بمعیت متعارف ما ایمان داریم که واسع است و محیط است
و قریب است و با ماست اما کیفیت این صفات را ندانیم که
چیست و هر چه دانیم دانیم که قدمی در مذهب مجسمه دارد و او تعالی
با هیچ چیز متحد نشود و هیچ چیز با او متحد نگردد و در هیچ چیز حق
تعالی حلول نکند و او تعالی در هیچ چیز حلول نشود و تبعض و تجزی در جناب
قدس او تعالی محال است و ترکیب و تحلیل بحضرت جل شانه ممنوع
و او را شبیه و مثل و کفو نیست نه در ذات و صفات

غیر او تعالی نشاید و استحقاق عبادت سوای او را نیست و
و مر او تعالی صفات کامله است از آنجمله حیوة و علم و قدرت و
ارادت و سمع و بصر و کلام و تکوین است که بقدم و ازلیت متصف اند
و بحضرت ذات جل سلطانه قائم اند تعلقات حوادث در قدم
صفات خلل نکند و حدوث متعلق مانع ازلیت ایشان نگردد و فلاسفه
از تجردی و معتزله از کوری از حدوث متعلق بحدوث متعلق حکم
و نفی صفات [illegible] کرده اند که مستلزم تغیر نیست
که امارت حدوث نباشند که صفات ازلی باشند و تعلقات
صفات بمتعلقات حادثه حادث باشد و صفات تعالی بصر از
جناب قدس او تعالی مسلوب است و او تعالی از صفات و لوازم جواهر
و اجسام و اعراض منزه است زمان و مکان و جهت را بحضرت
او تعالی گنجایش نیست اینها همه مخلوق او اند و بیچاره اند که او را سبحانه
فوق العرش داند و جهت فوق اثبات کند عرش و ما سوای آن همه حادث
اند و مخلوق او تعالی مخلوق و حادث را چه مجال که مکان خالق
قدیم گردد و مقر او شود این قدر هست که عرش از اشرف مخلوقات
است تعالی و تقدس و صفات [illegible] باشند در روی شرع
[illegible] است و از [illegible] علما

حقیقت باشد چنانچه دو قسم کلام است نفسی و لفظی بطریق حقیقت

۱۳۹ کلام ملائکه نیز دو قسم اول حقیقت است و ثانی مجاز زیرا که مجاز را

نفی جایز است و کلام لفظی را نفی کردن و کلام خدا ناگفتن کفر است

و همچنین کتب و صحف دیگر که بر انبیاء ماتقدم علی نبینا و علیهم الصلوات

والتسلیمات انزال فرموده است همه کلام حق است سبحانه و آنچه در

دوران کتب و صحف مندرج است احکام خداوندی است جل

سلطانه که موافق هر وقت عباد را بآن تکلیف فرموده است و دیدن

مومنان مر حضرت حق را سبحانه در بهشت بیجهت و بی مقابله و بی کیف

و بی احاطه حق است ایمان آریم باین رویت اخروی و بکیفیت

آن مشغول نشویم زیرا که رویت او تعالی بیچون است در این نشأت

حقیقت این معامله چون ظاهر شود و غیر از ایمان نصیب

ایمان نبود وای بر فلسفه و معتزله و سایر فرق مبتدعه که از حرمان

و کوری انکار رویت اخروی نمایند و قیاس غایب بر شاهد میکنند

و بر دولت ایمان ایشان مشرف نگردند او تعالی چنانچه خالق ذوات است

خالق افعال ایشان نیز هست خیر باشد آن فعل یا شر همه بتقدیر اوست

تعالی اما از خیر راضی است و از شر راضی نیست همه بتقدیر و بارادت

و مشیت اوست همه [illegible] مر ترا با وی وسط اوست

او تعالی بیچون و بیچگونه آمده و بی شبه و بی نمونه بیشک آنچه بفقد رسیده ایم که او
متعالی است و اسماء صفات کامله خود را بآن ستوده است متصف
است اما هرچه از آن در فهم و ادراک ما در آید و متعقل و متصور ما شود
او تعالی از آن منزه و متعالیست چنانچه گفته است لا تدرکه الابصار
و جمیع بیان بارگاه الست پیش انبیاء بیخبر ده اند که هست باید دانست
که اسماء الله توقیفی اند یعنی موقوف بر سماع اند از صاحب شرع
هر اسمی که اطلاق آن در شرع بر حضرت او آمده است بر حق سبحانه اطلاق
باید کرد و آنچه نه آمده است اطلاق آن نباید کرد که آمده است سمیع نباید
گفت که نیامده است قرآن کلام خداست جل سلطانه که بلباس حرف
و صوت در آورده بر پیغمبر ما علیه و علی آله الصلوة والسلام منزل ساخته
است و عباد را بآن امر و نهی فرموده چنانچه کلام نفسی خود را بتوسط
کام و زبان در لباس حرف و صوت در آورده [illegible] می سازیم و مقاصد
مخفیه در عرصه ظهور می آریم همچنین حضرت حق سبحانه کلام نفسی خود را
بی توسط کام و زبان بقدرت کامله خود در لباس حرف و صوت
ظاهر فرموده بر عباد خود فرود آورده است و اوامر و نواهی خفیه خود را در ضمن
حروف و صوت آورده بمنصه ظهور جلوه داده است پس هر دو قسم
کلام کلام حق است [illegible] در اطلاق کلام بر هر دو قسم حقیقی

است که حضرت حق سبحانه و تعالی از کمال مهربانی و سهولت

واسانی در احکام رعایت فرموده است از جهت قلت ضعف و

ناتوانی بنده قال الله تعالی یرید الله بکم الیسر و لا یرید بکم العسر یعنی

خدا تعالی بشما اسانی میخواهد و دشواری نمیخواهد و نیز فرموده است

جل سلطانه یرید الله ان یخفف عنکم و خلق الانسان ضعیفا یعنی

میخواهد خدا تعالی که تخفیف کند از شما از شما گرانی تکلیفات

شاقه را و مخلوق گشته است انسان ضعیف صبر از شهوات نمی

تواند کرد و تکلیفات شاقه را نمیتواند برداشت انبیاء علیهم الصلوات

والتسلیمات فرستادهای حق اند جل شانه بسوی خلق تا ایشان را

بحق دعوت کنند تعالی شانه و از ضلالت راه نمایند هر که دعوت ایشان را

قبول کند او را به بهشت بشارت دهند و هر که انکار نماید بعذاب

دوزخ تهدید کنند هر چه ایشان از حق تبلیغ نموده اند و اعلام فرموده

همه حق است و صدق که شایبه تخلف ندارد و خاتم الانبیاء محمد رسول

الله است صلی الله وسلم علیه و علیهم اجمعین دین او ناسخ ادیان

سابق است و کتاب او بهترین کتب ما تقدم است و شریعت او

را ناسخی نخواهد بود بلکه تا قیام قیامت خواهد ماند و عیسی علی نبینا

و علیه الصلوة والسلام که نزول خواهد نمود عمل بشریعت او خواهد کرد و

او خالق نیست باید گفت خالق الشر باید گفت که خالق
خیر والشر باید گفت چنانچه گفته اند که حضرت حق سبحانه خالق
کل شیء نباید گفت خالق القاذورات و الخنازیر باید گفت از
جهت رعایت ادب جناب قدس او تعالی منزه از شیونی که ولد
خالق افعال بنده او هست و چون نسبت فعل را باو نسبت کنند شرع
و عقل تکذیب اینها میکنند بنابر این علما حق قدرت بنده را در فعل
او دخل داده اند و کسب در بنده اثبات نموده زیرا که فرق واضح است
در میان حرکت مرتعش و حرکت مختار قدرت و کسب بنده را در حرکت
ارتعاشی هیچ مدخلی نیست و در حرکت اختیاری مدخل است
همین قدر فرق باعث مواخذه میگردد و اثبات ثواب و عقاب
مینماید اکثر مردم در قدرت و اختیار عبد تردد دارند و بنده را مضطر
و مجبور میدانند ایشان مراد علما را نفهمیده اند اثبات قدرت
و اختیار در بنده باین معنی است که بنده هر چه خواهد بکند و هر چه نخواهد
نکند این خود از بزرگی دور است بلکه باین معنی است که بنده را بحکم
[illegible] بنده [illegible] نموده [illegible] شده [illegible]
[illegible] در [illegible] بنده [illegible]
[illegible]

باقی خواهند ماند و فانی نخواهند گشت و بعد از مجاسبه مؤمنان چون
بهشت روند دایم خواهند ماند و از بهشت بیرون نخواهند آمد
و همچنین کفار چون بدوزخ روند همیشه در دوزخ خواهند ماند بلا انقطاع
معذب خواهند ماند تخفیفی در عذاب در حق ایشان نخواهد گشت
قال الله تعالی لا یخفف عنهم العذاب ولا هم ینظرون هر که
در دل او ذره از ایمان خواهد بود اگر بواسطه ارتکاب معاصی اگر
بدوزخ ببرند بقدر عصیان معذب خواهد بود آخر او را از دوزخ
خواهند برآورد و نیز روی او سیاه نخواهند کرد چنانچه کفار را
سیاه کنند و نیز غل و زنجیر نخواهند کرد چنانکه کفار را کنند از جهت
حرمت ایمان او و ملایکه بندهای خدا اند جل و علا که مکرم اند و معصوم
از امر خدا جل سلطانه در حق ایشان جایز نیست و با ایشان
از زنان شوی یا کسان و توالد و تناسل در حق ایشان نیست و
بعضی ایشان از حضرت حق سبحانه و تعالی رسالت یافته اند و
و می فرستاده سلطان کتب و صحف ایشان ند علیهم الصلوات
والتسلیمات ایشان از خطا و زلل محفوظ اند و از مکر و کید
معصوم اند ایشان از حضرت حق سبحانه و تعالی تبلیغ نموده
بعد و تبت و نسیان و احتمال و گزینه در این بزرگواران

ومعنوان است باو خواهد بود و آنچه او علیه و علی آله الصلوة والسلام
از احوال آخرت خبر داده است همه حق است از عذاب گور و ضغطه
آن سوال منکر و نکیر در آن و فنای عالم و انشقاق سموات و انتثار
کواکب و بر داشتن زمین و کوهها و پاره پاره شدن اینها و حشر
و نشر و اعاده روح بجسد و زلزله ساعة و هول قیامت و محاسبه
اعمال و شهادت جوارح بر اعمال بکتبه و طیران نمودن نامهای
حسنات و سیئات بیمین و شمال و وضع میزان تا حسنات و سیئات
را بان وزن کنند و کمی و زیادتی حسنه و سیئه معلوم سازند اگر
پله حسنات گران آمد علامت نجات است و اگر خفیف ظاهر شد علامت
خسرانست ثقل و خفت آن میزان بر خلاف میزان دنیاست آنجا
پله که بالا رود ثقیل است و آنکه پست بارش خفیف و شفاعه انبیا
و صلحا علیهم الصلوات و التسلیمات اولا و ثانیا بامر عصاة مومنان را
باذن مالک یوم الدین جل سلطانه ثابت است قال علیه و علی آله
الصلوة والسلام شفاعتی لاهل الکبائر من امتی و پل صراط که بر پشت
دوزخ نهند و مومنان از آن پل عبور کرده به بهشت روند و کافران
پایها لغزیده در دوزخ [illegible] و بهشت که [illegible] تنعیم مومنانست
و دوزخ که معد از برای [illegible] است هر دو مخلوقند و الآن

حقیقت و کفایت کرده کویا از حقیقت بیخبر و عالم برزخ بیکه
ایشان باشند و عوام حکم نسناس دارند امام اعظم علیه الرحمه
میفرماید انا مومن حقا و امام شافعی علیه الرحمه میگوید انا مومن ان شاء الله
تعالی هر کدام را وجه است باعتبار ایمان حال توان گفت انا مومن
حقا باعتبار مال و خاتمه توان گفت انا مومن ان شاء الله تعالی
اما بهر وجه که گویند از صورت استثنا اجتناب بهتر است [illegible]
[illegible] اگر [illegible] باشد از این [illegible] بود [illegible]
و سقوط کرد روزی [illegible] علم با جمعی از علما [illegible]
شخصی آمد [illegible]
و [illegible] از [illegible]
ناحق [illegible] و کاسه [illegible]
انداز و بخورند [illegible] شراب خوردن [illegible]
است با [illegible] هر کدام از علما [illegible]
ساختند امام اعظم [illegible]
[illegible] امام [illegible]
تشنیع بسیار [illegible]
قبول نمودند و اعتراف [illegible]
[illegible] یافت [illegible]

از عظمت و جلال او سبحانه و تعالی ترسانند و جز از امتثال اوامر
[illegible] دیگر شعار ندارند ایمان تصدیق قلبیست و اقرار لسانی بآنچه از دین
بتواتر و ضرورت بما رسیده است اجمالاً و تفصیلاً اعمال جوارح از
نفس ایمان خارج اند اما در ایمان کمال می افزایند و حسن جدا می
سازند امام اعظم کوفی علیه الرحمه میفرماید که ایمان قبول زیادت و
نقصان نمیکند زیرا که تصدیق قلبی عبارت از یقین و اذعان
است [illegible] داخل دایره ظن و وهم است کمال و نقص
ایمان باعتبار [illegible] طاعات حسنات است هرچند طاعات بیشتر است ایمان اکمل
[illegible] ایمان عام مومنان مثل ایمان انبیا باشد
علیهم الصلوات و التسلیمات زیرا که ایمان بواسطه اقران
طاعات [illegible] بکمال رسیده است که عوام ایمان
مومنان [illegible] هرچند این هردو ایمان در نفس ایمان شریک
اند [illegible] ایمان بواسطه خوش طاعات حقیقت دیگر پیدا کرده است
[illegible] نمود [illegible] ایمان نیست [illegible]
[illegible] عوام [illegible] انبیا علیهم الصلوات
[illegible] کمالات [illegible] انبیا
علیهم الصلوات [illegible] درجات علیا [illegible]

نقل کرده‌اند از اکابر ائمه که یکی از ایشان امام همام حضرت شیخ ابو
الحسن اشعری که رئیس اهل سنت است فرماید که افضلیت شیخین
بر باقی امت قطعیست انکار کند افضلیت شیخین را بر باقی صحابه مگر
جاهل یا متعصب حضرت امیر کرم الله تعالی وجهه پیغمبر باید که ابو بکر
و عمر نقل مرتبه بهتر نیست او را از باب زیرا چنانچه پیغمبر از نزد حضرت شیخ
عبدالقادر جیلانی قدس سره در کتاب غنیه که از مصنفات ایشانست
میفرماید و حدیثی نقل میکند که آنسرور فرموده است علیه و علی آله
والسلام که من از عروج واقف شدم از پروردگار خود مسالت نمودم
که خلیفه بعد از من علی بود ملائکه گفتند که ای محمد هر چه خدا خواهد آن شود
خلیفه بعد از تو ابو بکر است و نیز حضرت شیخ فرموده که حضرت امیر گفته
است که بیرون نیامد پیغمبر خدا از دنیا تا آنکه عهد کرد بمن که خلیفه بعد از
خود است ابو بکر خواهد بود بعد از آن عمر بعد از آن عثمان بعد از ایشان
خلیفه خواهم بود رضی الله تعالی عنهم اجمعین و حضرت امام حسن
افضل است از امام حسین رضی الله تعالی عنهما و علماء اهل سنت
در علم و اجتهاد حضرت عایشه رضی الله تعالی عنها بر حضرت
فاطمه رضی الله تعالی عنها تفضیل میدهند و حضرت شیخ عبدالقادر
جیلانی قدس سره در کتاب غنیه حضرت عایشه را تقدیم میدهد

مرتکب گشته اند امر او بحضرت جل سلطانه است اگر خواهد عفو کند و

بهشت در آرد و اگر خواهد بقدر معصیت عذاب کند و از آتش

بر آرد اما آخر کار او بجانب رحمت است و مآل او به بهشت است زیرا که در

آخرت خلود در نار از غضب خداوندی جل سلطانه مخصوص باهل کفر است

که ذره از ایمان ندارند [illegible] اگر بواسطه علت معصیت

[illegible] ابتدا [illegible] [illegible] سبحانه [illegible] ربنا لا

تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب

[illegible] اهل سنت شکر الله تعالی سعیهم

[illegible] اعتقاد [illegible] [illegible] در باب

[illegible] [illegible] [illegible] الله تعالی

[illegible] حقیقت حال [illegible]

[illegible] حضرت خاتم الرسل علیه و علیهم الصلوات

[illegible] حضرت ابوبکر صدیق است رضی الله تعالی عنه و بعد

حضرت فاروق است رضی الله تعالی عنه و بعد از ان حضرت عثمان

ذی النورین است رضی الله تعالی عنه و بعد از ان حضرت علی کرم الله وجهه

[illegible] رضی الله تعالی عنه و افضلیت ایشان بترتیب خلافت

افضلیت [illegible] باجماع صحابه [illegible]

ملعون نیستند و لیکن خیش ملامت ندارد چه جای اگر نسبت کفر یا فسق کرده
شود حضرت امیر کرم الله تعالی وجهه فرموده است برادران ما بر ما بغی
کردند ایشان نه کافرند نه فاسق زیرا که ایشان را تاویل است که دفع
کفر و فسق مینماید حضرت پیغمبر فرموده است علیه و علی آله الصلوة و السلام
ایاکم و ما شجر بین اصحابی پس جمیع اصحاب پیغمبر را علیه و علیهم الصلوة
والتسلیمات دوست باید داشت و همه را بنیکی یاد باید کرد و در حق
هیچ یکی ازین بزرگواران بد نباید بود و گمان بد نباید کرد و منازعت
ایشان را بر مصالحت دیگران باید دانست طریق فلاح و نجات
اینست چه دوستی اصحاب کرام بواسطه دوستی پیغمبر است علیه و علیهم
الصلوات والتحیات و بغض ایشان بغض پیغمبر علیه و علیهم الصلوات
والتسلیمات بزرگی فرماید ما آمن برسول الله من لم یوقر اصحابه و علامات
مخبر صادق علیه و علی آله الصلوة و السلام از آن خبر داده است حق است
[illegible] تخلف ندارد و طلوع آفتاب از جانب مغرب بر خلاف عادت و
خروج مهدی علیه الرضوان و نزول حضرت عیسی علی نبینا و علیه الصلوة
والسلام و خروج دجال و ظهور یاجوج و ماجوج و خروج دابة الارض
و دخان که از آسمان پیدا شود و تمام مردم را فرو گیرد و عذاب دردناک کند
مردم از اضطراب گویند ای پروردگار ما این عذاب را از ما دور کن

و آنچه معتقد این فقیر است اینست که حضرت عایشه در علم و اجتهاد
بعض متقدم است و از حضرت فاطمه در زهد و انقطاع پیغمبر و لهذا حضرت
فاطمه را بتول میگفتند که صیغه مبالغه است در انقطاع و حضرت عایشه
مرجع فتاوی صحابه بوده است رضوان الله تعالی علیهم اجمعین و هیچ
مشکلی در علم از اصحاب پیغمبر و علیهم الصلوات والتسلیمات بنحوی
که حل آن نزد عایشه بود رضی الله تعالی عنها بحار باشد و منازعات
که در میان اصحاب پیغمبر علیهم الرضوان واقع شده اند مثل محاربه جمل و
محاربه صفین بر محامل نیک صرف باید نمود و از هوا و تعصب دور باید
داشت چه نفوس این بزرگواران در صحبت خیر البشر علیه و علیهم الصلوات
والتسلیمات از هوا و هوس تزکی شده بوده اند و از حرص و کینه پاک گشته
اگر مصالح دارند برای حق دارند و اگر منازعت و مشاجره است برای
حق است و هر کدامی که بمقتضای اجتهاد خود عمل نموده اند و مخالفت را
بی شایبه هوا و تعصب از خود دفع کرده اند هر که در اجتهاد خود مصیب است
در درجه و بقول اوده درجه از صواب دارد و آنکه مخطی است یک درجه
او را نیز ثابت است پس مخطی در رنگ مصیب از ملامت دور است بلکه از یک درجه
از ثواب دارد و علما گفته اند که در این محاربات حق بجانب حضرت امیر
بوده است کرم الله وجهه و اجتهاد مخالفان او از صواب دور بوده مع ذلک

حضرت عیسی علی نبینا و علیهم الصلوة والسلام در زمان وی نزول خواهد کرد و او موافقت خواهد کرد با حضرت عیسی علی نبینا و علیهم الصلوة والسلام در قتل دجال در زمان ظهور سلطنت او در چهاردهم شهر رمضان کسوف شمس خواهد شد و در اول ماه خسوف قمر بر خلاف عادت زمان و بر خلاف حساب منجمان بنظر انصاف باید دید که این علامات در آن شخص میت بوده است یا نه علامات دیگر بسیار است که مخبر صادق فرموده علیه و علی آله الصلوة والسلام شیخ ابن حجر رساله نوشته است در علامات مهدی منتظر که بدو بست علامت میکشد نهایت جهل است که با وجود وضوح امر مهدی موعود جمعی در ضلالت مانده اند هداهم الله سبحانه سواء الصراط پیغمبر فرموده علیه و علی آله الصلوت والسلام که بنی اسرائیل هفتاد و یک فرقه شده بودند که همه ایشان در نار رفته اند مگر یکی و زود است که امت من به هفتاد و سه فرقه متفرق شوند همه ایشان در آتش باشند مگر یکفرقه پرسیدند که آن فرقه ناجیه چه کسانند فرمود علیه و علی آله الصلوة والسلام آنانند که باشند بر آنچه من برانم و اصحاب من رضوان الله علیهم و علی آله الصلوة والسلام آن یک فرقه ناجیه اهل سنت و جماعت اند که متابعت پیغمبر نموده اند

کما بیان می آیم و از علامات اینش هست که از عدل خود و جا ظلم
از اعدا بفکار کیند شخصی که دعوی مهدویت نموده بود از اهل هند
مهدی موعود بوده پس بزعم ایشان مهدی گذشته است
و فوت شده و نشان میدهند که قبرش در فره است و در احادیث
صحاح که بحد شهرت بلکه بحد تواتر معنوی رسیده اند تکذیب این طایفه
هست که در حق این شخص که معتقد ایشانست آن علامات مفقود
اند در احادیث نبوی آمده است علیه و علی آله الصلوة والسلام که مهدی
موعود چون بیرون آید در سر او پاره ابر بود که در آن ابر فرشته باشد
که ندا کند که این شخص مهدی است او را متابعت کنید و فرمود
علیه و علی آله الصلوة والسلام که تمام زمین را مالک شدند چهار کس
دو کس از مومنان بودند و دو کس از کافران ذوالقرنین و سلیمان از
مومنان و نمرود و بخت نصر از کافران و مالک خواهد شد آن زمین را شخصی
پنجم از اهل بیت من یعنی مهدی و فرمود علیه و علی آله الصلوة والسلام
دنیا نرود تا آنکه بفرستد خدا بتعالی مردی را از اهل بیت من که نام
او موافق نام من بود و نام پدر او موافق نام پدر من باشد پس
پر سازد زمین را از عدل و داد چنانچه پر شده بود بجور و ظلم و در
حدیث دیگر است که ... حضرت مهدی ...

بود و ندامت و حسرت باید کشید طریق بزرگی اینست و از خدا سبحانه الموفق
و آنکه بی تحاشی ارتکاب نامرضی مولی خود نماید چنانچه شاه و ارزان علی
خود در نشو و بروز انفعال نبود و بار دیگر دست امرا و وزرا و غیره بگیت
که او را از ربقه اسلام بیرون کشد و در معاونت اعدا داخل ساز و در بنا
تمام کند که سعی وی تمام امرا رشد ادوشی که حضرت حق سبحانه و تعالی
شما را بان ممتاز ساخته است و مردم ازان دولت غافلند بلکه دولت
که شما هم آزاد و بنیاد بنده است که پادشاه وقت بحمد الله مسلمان
است و از اهل سنت است و حنفی مذهب هر چند چند سال اول دربی دولت
که زوال قریب بنا هست و بعد از بنوه بعضی از طلبه علوم بسوی طمع که
ناشی از خبث باطن است بامرا و سلاطین تقرب جسته را در خود آنجا
ایشان در آمدند و در دین مبین تشکیکات نمودند و شبهات
کردند و ساده لوحان را از راه بردند و اکنون پادشاه عظیم الشان بر
کلمه حق شنیدن استماع آن چه باید و مقبول تلقی مینماید چه
دولت که بتصریح یا باشارت کلمه حق یعنی کلمه اسلام که موافق معتقدات
اهل سنت و جماعت است بگوش رسد تا استماع او شیخ نزد ایشان
نماند هر قدر که مجلس ایشان اهل حق را غنیمت باید بلکه موارده
بهبود مقتضا باشد که تبعه ای ابرا شود و سخن حق نزد ایشان

علیه و علی آله الصلوة والسلام و متابعت اصحاب خیر البشر علیه و
علیهم و علی آله الصلوات والتسلیمات اللهم ثبتنا علی معتقدات
اهل السنة والجماعة واحشرنا فی زمرتهم واحشرنا معهم ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ
هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب بعد از تصحیح اعتقاد
امتثال اوامر و اجتناب از نواهی شرعیه که بعمل تعلق دارد نیز ضروری بود
نماز پنجوقت بی فتور با تعدیل ارکان و با جماعت باید نمود که فارق در میان
اسلام و کفر همین نماز است چون ادای صلوة بوجه مسنون میسر شد
جبل متین از اسلام بدست آمد که نماز اصل دویم است از اصول
پنجگانه اسلام و اصل اول ایمان بخدا و رسول اوست جل سلطانه
و اصل دویم نماز است و اصل سیوم ادای زکوة و اصل چهارم روزه
ماه رمضان است و اصل پنجم حج بیت الله است اصل اول بایمان
تعلق دارد و اصول اربعه باعمال تعلق دارند جامع ترین جمیع عبادات
و افضل ترین ایشان نماز است در روز قیامت ابتدای محاسبه از نماز خواهد
بود اگر نماز درست شد محاسبه دیگر بعنایت الله سبحانه بسهولت
خواهد گذشت جهد الممکن از محظورات شرعیه اجتناب باید نمود
از صحبت [illegible] سمیات مهلک باید دانست و مولد
عقوبات خود را در نظر باید داشت و از ارتکاب آن [illegible]

دور ایشان خواهد بود به عقلای سبکی را اکبر نمود بدعت خود نیز شده

سالها از اجتناب نتایج توقعات ذوی الاستعداد رشد با تجدید بر بطور

ظاهر البطلان شده و از مسلمانان هرکه از راه حق و طریق مستقیم دور

افتاده کاملاً اهل هوی و بدعت است و آن طریق مستقیم طریق آنسرور است علیه

وعلی آله الصلوة والسلام و طریق خلفاء راشدین اوست علیه وعلیهم

الصلوات والتسلیمات حضرت شیخ عبد القادر جیلانی قدس سره در

کتاب غنیه مذکور ساخته که اصول ایشان ده طایفه اند خوارج

و شیعه و معتزله و مرجئه و مشبهه و جهمیه و ضراریه و نجاریه و کلابیه و در زمان

آنسرور نبودند علیه وعلی آله الصلوة والسلام و در زمان خلافت ابی بکر

و عمر و عثمان و علی رضی الله تعالی عنهم اجمعین نیز نبودند اختلاف امت

و تفرق ایشان بعد از سالها از موت صحابه و تابعین و موت فقهای سبعه

رضی الله تعالی عنهم اجمعین حادث شده است و آنسرور فرموده

علیه وعلی آله الصلوة والسلام کسی که بعد از من خواهد زیست اختلاف

بسیار خواهد دید پس لازم گیرید شما سنت مرا و سنت خلفاء راشدین

مرا آنرا بدندان خود محکم گیرید و دور روید از محدثات امور

که هر بدعت ضلالت است و در حدیث [illegible] شده

[illegible] بعد از [illegible] علیهم

آمدنا اظهار حقیقت اسلام نموده آید و بیان بطلان و شناعت

کیش و کافری کرده شود و کفر خود ظاهر البطلان است یا مسیح عاقلی ازنا

نشنید و بطلان او از اینجا نیز آشکارتر باید ظاهر ساخت و الوهیت باطله را

به توقف نفی باید نمود اگر در حق جل سلطانه نیز زده و به تشبیه خالق

سموات است مسیح شنیده اند که الوهیت باطل است بشر را زنده ها شده

اگر چه همه جمع آیند و اگر همه بشر از نیش زنده و ارزانی رسانند خود را محافظت

نتوانند چه جای آنکه دیگری را از محافظت کنند که گویا شفاعت این امر را

در خط نموده میگویند که این الوهیت شفیع ما خواهد بود نزد حق جل و علا

و ما را چه جمل نمائید که خواهند ساخت به عقلا تنزل زکی در

آنکه این مجاورت را اجمال شفاعت خواهد بود و حضرت حق سبحانه

و تعالی شفاعت شرکا را که فی الحقیقت دشمنان و بند حق

عمده و دشمنان خود را قبول خواهد کرد زیرا که مثل آنست که یاغیان

به سلطان خروج نمایند و جمعی از ایشان امداد یاغیان نمایند به عزم آنکه

اگر در وقت یک با یاغیان نزد سلطان شفیع ما خواهند بود نه

به سلطان نزدیک تر سلطان خواهم یافت زیرا به خدمت اینها

کنند به شفاعت یاغیان عفو از سلطان خواهند و تقرب او جویند

خدمت سلطان در حق شفاعت یاغیان را نکنند نهند تا از اهل حق باشد

ان ان کالجسد اگر روح صالح است همه صالح واگر روح فاسد است
بدن فاسد پس در اصلاح سلطان کوشیدن در اصلاح جمیع بنی آدم
کوشیدن است واصلاح در اظهار کلمهٔ اسلام است بهر روشی که گنجایش و
باشد واز گذشت کلمهٔ اسلام از معتقدات اهل سنت و جماعت نیز کار و ۱۵۳
بیگانه کوشش رو باید ساخت ورد مذهب مخالف باید نمود اگر این دولت
میسر گردد وراثت عظمی از انبیا علیهم الصلوات والتحیات بدست آید شمارا
این دولت مفت آمده است بدست قدر این دولت زیاده چه مبالغه نماید
هرچند مبالغه وابرام این جا مستحسن است والله سبحانه الموفق مکتوب
شصت وهشتم بخواجه محمد شرف الدین حسین صدور یافته در بیان مسئولی که از او
دستار بندند وبعد از جانب مشرق ... نمود وبعد ازان علامات قیامت
و ما یناسب ذلک بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا
لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق علیهم الصلوات
والتحیات والتسلیمات والبرکات صحیفهٔ شریفه که فرزندی اعزی بمصحوب مولانا
ابو الحسن فرستاده بودند رسید خوشوقت ساخت از مسئول نموده
که از جانب شرق حادثه شده است مگر استفسار آن نموده بودند نوشته اند
در حدیث آمده است که چون پادشاه عباسیه که از معتقدان حضرت
مهدی موعود است علیه الرضوان بخراسان رسد طلوع کند از جانب مشرق

الصلوات والتسلیمات حاصل شود از خواجها عنایتها شفقتها و

ثبات این عقاید بیشتر شکر این دولت عظمی که ما بینوایان فقیر را از کمال

کرم و فضل ما را داخل فرقهٔ ناجیه ساخته که ایشان اهل سنت اند و

جماعت اند و از فرق اهل هوا و بدعت نگردانیده و باعتقادات فاسده

ایشان مبتلا نکرده از جماعه نیست که خدای را در بعضی صفات حق

جل شانه شریک گردانند و خالق تعالی بنده بنده را گویند و منکر رؤیت

اخروی باشند که تا به دول دنیویه و اخرویه است و نفی صفات

کاملهٔ او واجب تعالی نمایند و از آن دو طایفه نیست که با اصحاب

کرام خیر البشر علیه و علی آله و علیهم الصلوات والتسلیمات بحد و باکابر

دین سوء ظن نمایند و ایشان را اعادی یکدیگر تصور کنند و به بغض و کینه بعضی

متهم سازند حضرت حق سبحانه و تعالی در حق این بزرگواران رحماء بینهم

فرماید و این طایفه تکذیب کلام حق جل و علا می‌نمایند و اثبات

عداوت و بغض و کینه در میان این بزرگواران میکنند الله تعالی

ایشان را توفیق دهاد و بصراط مستقیم بینا گرداناد و دیگر از آن جماعه نگرداند

که حق سبحانه را جز و مکان ثابت کنند و تجسیم و تشبیه را کار فرمایند و آیات

[illegible] ما را از وجوب قدیم جل [illegible] ثابت کنند [illegible]

[illegible] که معلوم ایشان است معطل [illegible]

گذشت و نیز در خبر است آمده است که علامات حضرت مهدی علیه
الرضوان که در جانب مشرق ستاره طلوع کند که از ذنب است نور
که این ستاره غیر طالع شده است و سبب اصل او این ستاره
دنب دار قرار داده بود که برای آن گویند گفته شده که ذوات الاذناب
مغرب بمشرق هست پس رنگ آن ستاره سبز بود و جانب مشرق
است و پشت آن بجانب مغرب پس این درازی اصل و پس پشت او است
که مناسب و ضیاء است و از مشرق بجانب مغرب و هر روز طلوع [illegible] آمده
زوال او است که بواسطه فلک اعظم است و الله سبحانه اعلم بحقیقه
احوال الحال و وقت ظهور حضرت مهدی نزدیک است [illegible]
ظهور او است چه علامات و مبادی ظهور است این علامات
و مبادی ظهور او علیه الرضوان [illegible]
علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات پیش از ظهور [illegible]
علیه و علی آله الصلوة والسلام بظهور آمده بود چنانچه گفته آمده
چون نطفه عبد الله که پدر حضرت محمد رسول الله صلی الله علیه و علی آله الصلوة
والسلام بود در رحم آمنه قرار گرفت همه [illegible] روی [illegible] سرنگون شدند
و همه شیاطین از کار رفته بودند ماندند [illegible] تخت ابلیس سرنگون
[illegible] شد [illegible] احتیاج [illegible] عفونت [illegible]

قرن ذو الشعبتین بوده حاشیه‌ها نویسد بعضی عمود منغرکرده و بعد از شعبتین باشد
و در اول طلوع آن در وقت هلاک قوم حضرت نوح بوده است علی نبینا و
علیه الصلوة والسلام و در زمان حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه الصلوة
والسلام طلوع نموده بود وقتی که او را در آتش انداختند و در وقت
هلاک فرعون و قوم او بوده است و در زمان قتل حضرت یحیی بود پس
چون می‌بینند از آنحضرت حق سبحانه و تعالی استعاذه بکنند از شر فتنها
این با من که در جانب مشرق حادث شده بود اول بصورت عمود منور
بوده بعد از آن کجی پیدا کرده شباهت بصورت قرن که شاخ است
حاصل نموده بوده و دو سر باین اعتبار رو نموده باشند که هر دو طرف
آن شاخ باریک گشته بود که شباهت چندان داشته پس هر دو
طرف را دو سر اعتبار نموده آمد چنانچه نیزه که هر دو طرف آن باریک باشد
آنرا دو سر اعتبار کنند اخوی کاشیخ محمد طاهر بخشی از جونپور اعتقاد
می‌گوید که این ستون نیز بجانب فوق دو سر داشته شنیده بود و دوم آن
که در میان انها اندک فاصله بوده و در صحیح التشخیص امتیفی نموده باشد
وجهی دیگر نیز هیچ طور جزم نمی‌کند این طلوع و رای آن طلوع است که
در وقت ظهور حضرت مهدی حادث خواهد شد زیرا که قوم مهاشد
علیه الرضوان بهتر باید خواهد بود و درین وقت بیک موعظت ۱ ا

اگر هر روز دو نماید به اعتبار رسیدن وقت کار کردن و قبول افتاد و
همین وقت غنیمت است تا همه خود را بر عنایت حق جل و علا و بار بر
و ملازمت متابعت سنت سنیه علی صاحبها الصلوة و السلام
و التحیه هیچ چیز اختیار کنند اگر خواهند که مقبولان محسوب شوند
کشف یک ذره که در وقت استیلای قدرت ایشان بوجود آمده به
بدرجه علیا رسیده منشا عروج محمدیه گردید و نقل جز الا [illegible] بعثت
خود را مشهود لطیف تر از دست نمیدهد و یکی [illegible]
گردید [illegible] دادم تا از کنج مقصود دولت [illegible]
[illegible] و [illegible] ظهور [illegible]
بود ظلمتی کرده [illegible] مفهوم میشود [illegible]
می [illegible] استار [illegible] شاید [illegible]
[illegible] ستاره [illegible]
احدی [illegible] مفهوم میشود [illegible]
کار ستاره فعل دارد [illegible]
راه می یابند [illegible] الدنیا [illegible]
و جعلناها رجوما للشیاطین آسمان دنیا را [illegible]
[illegible] رجم شیاطین [illegible]

السرور علیه وعلی آله الصلوة والسلام ایوان کسری بشکست و چهارده

کنگره از وی بیفتاد و آتش پارس که هزار سال بود که برافروخته بود

فرو مرده بود و دریا [illegible] چون حضرت مهدی بزرگ خواهد بود و [illegible]

عظیم بسبب او باسلام و مسلمانان خواهد گشت و در ظاهر و باطن

ولایت او نصرت عظیم خواهد داشت و صاحب خوارق کرامات

بسیار خواهد بود و آیات عجیبه در زمان او بظهور خواهد آمد و

[illegible] با خوارق عادت شد در رنگ ارهاصات نبی

علیه الصلوة والسلام [illegible] آمد و مبادی ظهور او بود [illegible]

[illegible] کرده [illegible] خبر آمده است که مهدی

[illegible] مبالغه [illegible] اکثر [illegible] کافر

[illegible] وقت استیلای کفره و کافر [illegible] و

[illegible] اسلام و مسلمانان [illegible] در ان وقت که غربای اهل

اسلام [illegible] علیه و علی آله الصلوة والسلام طوبی [illegible]

[illegible] علیه السلام العلماء [illegible]

[illegible] در رنگ [illegible] علوم

[illegible] در وقت استیلای [illegible]

[illegible] بیان کنند [illegible] شکسته

کلمه نیست همت بلیغ نموده اند خصوصاً در باب تعدیل ارکان نماز و
طمأنینت و تسویه صفوف و در باب آنکه چون بجای کفار رفته اند تصحیح
نیت نمایند تا پیمبران ترتب گردد و نماز جماعت مقرر نمودن و از تضییع
و تنفیر طلاب و ما ناسبت ذلک الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی
۱۵ صحیفه شریفه که ارسال داشته بودند رسید چون متضمن ثبات و
استقامت یاران بوده است فرحت وافر بخشید زادکم الله
سبحانه ثباتاً و استقامة اندراج یافته بود امری که باعث مسرت موفور است آنکه
جمعی از یاران که داخل طریقه شده اند بر آن امر مداومت مینمایند و نماز
پنج وقت با جماعت بجا آورده و شصت کس ادا میکنند حمداً لله سبحانه
علی ذلک چه نعمتی است که باطن بذکر الهی جل شانه معمور باشد و ظاهر با
احکام شرعی متحلی بود چون اکثر مردم درین ایام در ادای نماز غفلت
مینمایند و بطمأنینت و تعدیل ارکان تقید نمی نمایند بضرورت یاران را در این
باب بتاکید و مبالغه می نویسد استماع نمایند مخبر صادق فرموده است
علیه و علی آله الصلوة والسلام دزدترین دزدان کسی است که از
نماز خود بدزدد گفتند یا رسول الله از نماز چگونه می دزدد فرموده علیه
و علی آله الصلوة والسلام تمام نکند رکوع نماز را و نه سجود نماز را و
نیز فرموده است علیه و علی آله الصلوات والسلام نظر نمی کند حق جل شانه

سمع نمایند و از رای این مسئله عرض هرچه گویند به ثبوت نپیوسته

شده و داخل ادهام و خیالات است ان الظن لا یغنی من الحق

شیئا بالعقول ان بعض الظن اثم ای عزیز عزیز مکرر دی گویند

که وقت نوشتن است و هنگام تبتل و انقطاع که زمان

وقت تنها است و نزدیک است که در رنگ پایان حیات و ختم

عمر شود عالم را دیگر بر محمد صادق فرموده است علیه و علی آله الصلوة

والسلام [illegible] الساعة [illegible] اللیل المظلم [illegible]

[illegible] کافرا [illegible] کافرا [illegible]

[illegible] الساعی [illegible]

[illegible]

[illegible] کونوا احلاس بیوتکم [illegible]

[illegible] معلوم شما شده باشد

[illegible] نبوت رسالت [illegible]

[illegible] سبحانه این

[illegible] شکست

[illegible] المرسلین [illegible] سید الاولین علیه

[illegible] والتسلیمات وعلی آله کلهم وعلی الملائکة المقربین

منقول است که بنده مومن چون نماز را نیکو گزارد تمام کند رکوع و سجود
او را آن نماز با نشاط رود و نورانی بود و فرشتگان همراه آن نماز تا آسمان
می‌برند و آن نماز گزارنده را دعا می‌کنند که نیکو بکند و نیکو چنانکه
مرا نگاه داشتی حفظ کند خدای عزوجل ترا نگاه دارد چنانچه تو مرا نگاه داشتی
و اگر نماز را نیکو نکند و نگزارد آن نماز ظلمانی بود و فرشتگان چون اکراه
آید آن نماز را به آسمان نبرند و نماز نماز گزارنده را دعا بد بکند و میگوید
ضایع کند ما را که ضایع سازد خداوند عزوجل ترا ضایع کردانا چنانچه
تو مرا ضایع کردی پس نماز تمام می‌باید گزارد و تعدیل ارکان باید نمود
در رکوع و سجود و قومه و جلسه نیک باید آورد و دیگران را نیز
تعلیم و دلالت باید کرد و بطمانینت و تعدیل ارکان ایشان را باید نمود که
اکثر مردم ازین دولت محروم اند و این [illegible] است
احیای این عمل از اهم مهام اسلام است آنسرور [illegible] علیه و
علی آله الصلوة والسلام که هر که سنتی را احیا نماید بعد از آنکه
مرده باشد او را ثواب صد شهید بود و [illegible] کرد در نماز
به جماعت صفها را برابر باید کرد تا هیچکس از صف پیش و پس
نباشد [illegible] باید نمود [illegible] برابر یکدیگر باشند آنسرور علیه و
علی آله الصلوة والسلام اول تسویه صفوف [illegible]

نماز بنده را ثواب ندارد صلب خود را در رکوع و سجود [illegible]

است روزی علیه و علی آله الصلوة والسلام دید مردی را که نماز میگذارد

و رکوع و سجود تمام نمی آرد فرمود ما تخاف تموت علی ذلک لمت

علی غیر دین محمد و نیز اسرور فرموده است علیه و علی آله الصلوة و

السلام تمام نشود نماز یکی از شما تا بعد از رکوع تمام نه ایستد

صلب خود را ثابت ندارد و هر عضو او در محل خود قرار نگیرد و همچنین

فرمود علیه و علی آله الصلوة والسلام تا در میان هر دو سجده ننشیند و

صلب خود را درست نکند و ثابت ندارد نماز او تمام نشود و حضرت

رسالت پناه علیه و علی آله الصلوة والسلام یکی از نمازگذاران میگذشت

دید که احکام و ارکان قومه و جلسه بجای نمی آرد فرمود اگر تو برین

بمیری روز قیامت از امت من ترا نگویند و در جای دیگر فرموده است

اگر بمیری بمیری نه در دین محمد مرده باشی ابوهریره رضی الله تعالی

عنه فرموده است کسی باشد که شصت سال نماز گذارد و یک نماز

او را نپذیرند آن کس باشد که رکوع و سجود تمام بجا نیارد گفته اند زید

بن وهب مردی را دید که نماز میگذارد و رکوع و سجود بجای نمی آرد آن مرد را

بخواند و گفت چند گاه است که تو این چنین نماز میکنی گفت چهل سال است

گفت تو در این چهل سال نماز نکرده اگر بمیری نه بر سنت محمد رسول الله میری

واغفر لنا انک علی کل شیء قدیر نصیحت دیگر که یاران نموده می

آید التزام نماز تهجد است که از ضروریات طریقت است در حضور

هم شما گفته بود که اگر ایشان متعسر نماید و بیداری خلاف معتاد

میسر نشود جمعی از متعلقان را برین امر باید گذاشت تا در آن وقت

شما را البته باکره بیدار سازند و نگذارند که شما در خواب

غفلت افتاده باشید چون چند روز چنین کنند امید است که

بی تکلف مداومت برین دولت میسر گردد و نصیحت دیگر احتیاط

در لقمه است چه در کار است که هر چه از هر جا که یابد بخورد

و ملاحظه حل و حرمت شرعی ننماید کدام کس سر خود گذاشته است

تا هر چه خواهد بکند مولائی دارد جل سلطانه که بامر و نهی تکلیف فر

موده است و رضا و عدم رضای خود را بتوسط انبیا که رحمت

عالمیانند علیهم الصلوات والتسلیمات بیان نموده است بی

سعادت بنده باشد که خلاف مرضی مولای خود را اقتضا نماید و بی

اذن مولا در ملک و ملک مولا تصرف کند شرم باید داشت رعایت

رضای صاحب مجازی که مینماید و بیم آنست که دقیقه از رضای او فرو

گذاشت شود مولای حقیقی با کرم [illegible] [illegible] فرو

[illegible] [illegible] التفات [illegible] [illegible] والسلام

تحریمه می بست و فرمود علیه و علی آله الصلوة و السلام شوید مشغوف
از اقامت صلوة هست مثال آنها در لشکر دعوت می کنند مر ایشان را
سعادت آثار اعمال بنیت درست میشود چون بجهاد کفار دار الحرب
رفته اند اول تصحیح نیت نمایند تا بنجر بان مترتب شود باید که
مقصود از این جنگ و جدال اعلای کلمه اسلام باشد و توهین
و تخریب اعدای دین بود که ما بآن ماموریم و مقصود نام جهاد
همین است باموردیگر نیت خود را باطل نسازند علوفه غازیان
از بیت المال مقرر است که منافی جهاد نیست و در اجر غازیان نقصان
نمی آرد فقهای بد ابطال عمل ننماید تصحیح نیت کنند و از بیت المال
علوفه خود نمود جهاد نمایند و امیدوار اجرهای غازیان و شهید باشند
باشند بحال شما غبطه می آید که در باطن بحق مشغول اید جل و علا
و در ظاهر بنماز بجماعت کثره او امینانید مع ذلک بدولت جهاد
کفار دار الحرب مشرف گشته اید که سلامت بمانید غازیست
و مجاهد و اگر هلاک میشود شهید پاک است اما این همه بعد تصحیح
نیت منصور است اگر حقیقت نیت متحقق نشود تحقق
خود را بین نیت مائیل آورده و بحضرت حق سبحانه و تعالی ملتجی
و متضرع بوده تا حقیقت نیت میسر گردد و بنا بر ماموریت نا

ووراثت این بزرگوار این از امتان ایشان هر کرا باین دولت
مشرف سازند و در اصحاب انبیا علیهم الصلوات والتحیات ببرکت
صحبت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات این دولت بیشتر
بوده است و بعد از زمان اصحاب قلت پیدا کرده بعد از قرون
متطاوله اگر یکی را باین دولت بوراثت و تبعیت مشرف سازند
مغتنم بوده و کرت اخری باشد و این شخص داخل زمره اصحاب کرام
است علیهم الرضوان وار سابقانست و صاحب این نسبت
علیه بدولت مرکز مطلوب نیز است هرچند در نفس مرکز هم مراتب
است اما بدولت سبقت مشرفست زیاده ازین معامله چه وانماید
و بیش ازین رموز چه شرح دهد و چون بفضل الله سبحانه
این نسبت علیه سر برآرد نسبتهای دیگر همه رو بزوال آرد
و نامی و نشان ازان نماند چه نسبت قلب و چه نسبت غیر قلب
اذا جاء نهر الله بطل نهر عیسی نشان آن موطن است اصحاب این
دولت بر صراط مستقیم اند که بوصول مطلوب محاذی افتاده است
و انحراف ازین صراط بیمین و شمال است و وصول او بنقطه ظلال
است اگرچه در ظلال مراتب اقصا و منتها ما هم مراتب ظلیت مستم
بیت فراق دوست اگر اندکست اندک نیست درون دیده اگر نیم

است با کفر یک تعلم کنند هنوز بهیچ نرفته است و تدارک با سبق

ممکن است که التائب من الذنب کمن لا ذنب له ارباب درست مقطر ازا

سے و لان اگر کسی مُصر بود ذنب بود در آن خبر سند باشد منافقت صورت

اسلام و رفع عقوبت او نتاید و منع عذاب او نکند زیاده چه تاکید و

مبالغه نماید العاقل یکفیه الاشارة دیگر در مواضع مخوف و در مجال

استیلا عدو و از برای امن و رفاهیت قرائة سورة لایلاف مجرب است

لا افلح هر روز و شب یازده بار بخوانند و در حدیث نبوی

مصطفوی علیه وعلی آله الصلوة والسلام آمده است من نزل

منزلا ثم قال اعوذ بکلمات الله التامات من شر ما خلق لا یضره

شیء حتی ارتحل من منزله ذلک والسلام علی من اتبع الهدی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] در بیان چنانچه قلب او لوح عرش الرحمن است جل

سلطانه و ظهور قلب او انموذج ظهور عرش است از بیت الله

نزد بینش [illegible] است که بنا نهاده [illegible] و شمال بیگانه

است و مجلس [illegible] بیگانه است ارباب این دولت [illegible] یا

لا [illegible] علیهم الصلوات والتسلیمات و تحیت

کرده است و نوشته است که کلام ثانی در باب آنست که در حق آن

کلام اول لا الفصل است و در مقام صاحب فتوحات کبیر گفته

است که جمع محمدی اجمع است از جمع الهی چون شان و چون بعنایت الهیه

و شفقت بجمیع مراتب و جمیع مقالات و تعینات بتواند از 161

واحاطه بکیفی از مرتبه حضرت ظاهر کرد و عالم با جمله با این طول و

عرض حکم جزء لا یتجزی پیدا کند نسبت بدریایی بی پایان که کاول

نقطه یافت این وقت دریای بی پایان می یابد و در باب

محیط را از جزء لا یتجزی خورد تر می بیند ازینجاست که گمان کنند که ولایت

افضل از نبوت باشد زیرا که ولایت مناسب کلام اول است و نبوت

ملایم ثانی است زیرا که گوییم نبوت عبارت است از حصول دو کلام ثانی

است عروج نبوت بکلام اول تعلق دارد و نزول آن بکلام ثانی

پس مجموع کلمتین حاصل مقام نبوت است چنانکه جمعی که گفته بوده

اند که کلام اول مخصوص بولایت داشته اند نه چنین است بلکه

هر دو کلام حاصل مقام ولایت اند تا هم باعتبار عروج و نزول و هم [illegible]

مقام نبوت از عروج و نزول [illegible] ابواب مقام ولایت حاصل

مقام نبوت است که کمالات ولایت [illegible] کمالات [illegible]

در مقام [illegible]

موت بسیار است هر که از صراط مستقیم بر دانهٔ خردلی جدا افتاد
تا برود دورتر مرود و از وصول مطلوب بعیدتر می افتد شعر
بگویم ای اعرابی این ره که تو میروی بترکستان است ثبتنا الله سبحانه علی
صراط المستقیم والسلام علی من اتبع الهدی

لا اله الا الله محمد رسول الله کلمهٔ اولی متضمن اثبات
مرتبه وجوب است تعالت و تقدست و ظهور مرتبه وجوب در
صورت مثالی بصورت نقطه اقرب است از ظهور آن در مرتبه
که بصورت طویل و عریض مشهود گردد هر چند در آن مرتبه
نقطه را گنجایش است و نه دائره را نه آنجا طول را مجال است و نه
عرض را و عمق را لاجرم در صورت کشفی کلمهٔ مثبت در رنگ نقطه
می نماید و کلمهٔ محمد رسول الله که مبنی از دعوت خلق است که با اجسام
و جواهر تعلق دارد و طول و بسط را آنجا قدم راسخ است نا
چار صورت مثالی این مقام در نظر کشفی طویل و عریض می در آید
در مقام سالک بواسطه بقیه که گرد دیده مانده است کلمهٔ ثانیه را در
رنگ دریا محیطی یابد و کلمهٔ اولی را در رنگ نقطه در جنب آن دریا
حال انبیکه مدار تحقیق است که این فقیر بواسطه بقیه که گرد مانده بود حکم

ه بظاهر را انجا مجال نیست و نه مظهر را و در این هر دو ظل نه اصل گنجایش
دارد و نه ظل چه اصل نیز از آن دولت سرا در تنگنا ظل گنجایش دارد
و نه ظل چه اصل نیز از آن دولت سرا در تنگنای ظل و سراء ما نحن بصدد است
بیت
چگویم با تو از عنقا نشانه که با عنقا بود هم آشیانه
انجا
حقیقت نامی بیش در هم از غرض بود آن نام هم کم کعبه
ابنیای بنی اسرائیل علی نبینا و علیهم الصلوة والتحیات که صخره
بیت المقدس است کمالات و ظهورات آن امر رجوع
کمالات این کعبه معظمه اند و ملحق به این میکرد چه اطراف را
غیر از لحوق بمرکز چاره نیست طرق تا بمرکز نرسند که صراط مستقیم است
بمطلب راه نیابد و انتوفاه الا لقاء الکعبة العظمی قال الله تبارک و
تعالی ان اول بیت وضع للناس للذی ببکة مبارکا و هدی
للعالمین فیه آیات بینات مقام ابراهیم و من دخله کان امنا و لله علی
الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا و من کفر فان الله
غنی عن العالمین هر چند بفضل الله سبحانه الحاق بحقیقت
کعبه میسر شده است و ترقیات پیشتر از ان بعد از لحوق بحصول
پیوسته است اما شوق ملاقات صورت بصورت حج
فرض گشته است و امن طریق نا تمام بود و سط غلبه سلامت ...

بایشان نزدیکست و هذا از بعضی مکاتیب چو ذکر اولی در
مقام ولایت نوشته است و کمالات نبوت را مناسب مقام نبوت
نگویم نبوت عظمی است اگر بسمع آرند در که طریقت با اسلام
حقیقت پیوند ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطانا بصدقه
حبیبک محمد علیه و علی آله الصلوة والسلام و یرحم الله عبدا
قال آمینا مکتوب هشتاد و دوم بمخدوم زادگی محمد معصوم صدور
یافته در بیان آنکه نبوت اقرب الطرق است فوق کمالات ظهور آن
و فوق ظهورات است و در بیان آنکه ان اکمل و ذوق ... صحیفه
کمالات ... صورت ظهورات کتب الحمد لله و سلام علی عباده
الذین اصطفی ظهورات هر چند فوق ظهورات است اما معامله
کرامت ذات الاقدس مربوط است فوق ظهورات و تجلیات
است تمام ظهور و ... است تجلیات و ظهورات
مرتبه ... معامله در علم مرکز آن دایره است و
مرکز ... با وجود ... مرکز آن دایره 10
در آن بیان نقطه مرکز ظل جمیع ... است مرکز نقطه
بر آمده است ... نقطه ... از قبیل
... ست و الا ... نقطه ... است

تعینات وجوب اینجا اثبات میشاید و فوق مراتب امکان الزا
میدانستند زیراکه تعین وحدت و تعین واحدیت را که مرتبت
اعیان ثابته است تعین وجوبی گفته اند و سه تعین دیگر از تعین
روحی و تعین مثالی و تعین حسی باشد تعین امکانی و شمرده اند
پس تعین وجوبی را که حقیقت تعین امکانی که مذهب ایشان میخواهد
خواهد بود که حقیقت امکانی از عالم امکان خواهد بود و در مرتبت
وجوب اصل شئ گویا حقیقت شئ است پس انچه گفته اند که
صوفی کاین و باین است یعنی ظاهر باطن است و بنا بر آن
ایشان جمع ست که با حق است مراد و از ظاهر عالم خلق
او و است که و از باطن عالم امر و را خواسته اند و این مقام را که
جمع بین التوجهین است پس عالی گفته اند و مقام تکمیل و ارشاد
دانسته اند و مرتبت دعوت انگاشته اند و این حقیر را در پیش نظر
معرفت خاصه است و آن هست که شخصی باشد از اخص
خواص که نسبت باو مجموع عالم خلق و عالم امر صورت و مظاهر
و حقیقت و باطن او همان اسم بود که مبدأ تعین او است با
اسما و شیونات دیگر که لا اصل اند آن اسم را حق تعالی از مرتبت
الاحدیت الذات المجردة عن الشیون و الاعتبارات از آن عارف

شده است و بتحقیق اداء آن فرض هم بر وجه کمال است لیکن تشویش
در تسویف است استخاره بسفر با عدت کم می‌نماید و بهر جهت که
متوجه می‌شود در راه رفتن مشکل می‌بیند و وصول بکعبه معظمه در آینه جهت
توان کرد و در تاخیر اداء فرض این همه عذرها مسموع و مقبول نیست بهر حال
بقصد اداء فرض حج بتوفیق الله سبحانه از خانه باید برآمد و بعد
و سر قطع مراحل باید نمود اگر وصول میسر شد نعمتی است عظیم و
اگر در اثنا راه امیدواری بقدر وقت است ربنا اتمم لنا نورنا
واغفر لنا انک علی کل شیء قدیر و صلی الله علی سیدنا محمد و آله و صحبه
و سلم و بارک. مکتوب [illegible] بحضرت مخدوم زادگی خواجه محمد
معصوم و خواجه محمد سعید صدور یافته در بیان [illegible] و با [illegible]
[illegible] الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی باید
دانست که مجموع عالم خلق و عالم امر است و عالم خلق را صورت
و ظاهر انسان تصور می‌نمایند و عالم امر را حقیقت و باطن انسان
می‌فهمند و در بیان آنکه حقایق ممکنات که عبارت از اعیان ثابته است
که ممکنات ظلال آن اعیان‌اند و آن اعیان اصول ایشانست
و حقیقت و ماهیت ممکنات همان [illegible] ممکنات
با [illegible] ممکنات [illegible]

این همه آخر بهره دنیست ام قصه غریب و حدیث عجیب است پس
محقق شد که آنچه مجموع صورت و حقیقت دیگر است مجرد
صورت این عارف است که نسبت بحقیقت او این صورت
همچون جامه یکتاست نسبت بشخص لابس آن جامه پس یا
از حقیقت او چه در یابد و چه فهم کند و غیر از تخیل صورت و حقایق
خود ما چه تصور نماید معرفت این عارف مستلزم معرفت حق
است سبحانه اذا رأوا ذکر الله سبحانه شان ثابتست آنکه
ای که دوستان خود را کردی که هر که ایشان را شناخت ترا یافت
تا ترا نیافت ایشان را نشناخت و آنچه فقیر در بعضی کتب و رسائل
نوشته است که عارف تام المعرفه بعد از رجوع به عود بکلیت
خود متوجه عالم میگردد آنکه ظاهرش بخلق است و باطنش بحق
جل سلطانه مراد از آن کلیت عالم امر و متوجه شدن بکلیت
آن حقیقت و باطن که این فقیر در بالا نوشته است و جسم
و ما فوق آن مراد و نوشته توجه او بحق جل و علی مختص نبود که در عالم
وجوب چنانکه گذشت پس هر قدر که در وقت رجوع توجه عارف
کامل تمام بجانب خلق است و آنکه یک رو بخلق دارد و روی دیگر
بحق جل و علا دارد در توسط بمراتب است لیکن از آن سخن سالک

الوهیت چون جمیع مراتب امکانیه را طی کرده وصول بان

اسم که معبود اوست [illegible] میسر شده است و ابتدای او از مراتب

امکانیه گذشته بان اسم منطبق گشته است و بترتیب بر سبیل

عروج ابتدا بمراتب فوق آن اسم که کالاصل اندر آن اسم را

منطوی [illegible] است و بمرتبه انطباق احدیت مجرده رسیده پس حقیقت

مرتبه انطباق نامی او حقیقت او گشته است که عالم امر او

و ملکی عالم خلق او صورت آن حقیقت شده و این صورت

[illegible] است مر آن حقیقت را که همچون شخص لابس است

[illegible] را و چون [illegible] اطلاق [illegible] مخصوص بعالم خلق

[illegible] عالم [illegible] صورت و حقیقت ایشان همین عالم خلق

عالم امر باشد [illegible] اسماء که مبادی تعینات ایشان اند بیش

[illegible] ایشان نباشد سؤال عارف در حین کمال معرفت بعد

[illegible] ممکنات و لذا امکان بوجوب منقلب میگردد

بسماء اسمی که [illegible] اوست و اندر مرتبه وجوب جلوه حقیقت

او بوده [illegible] جواب گوییم که این حقیقت باعتبار شهود است

باعتبار [illegible] محظور لازم آید چنانکه بقا بعد الفنا [illegible] شهود

[illegible] و نتایج آن متفرع است [illegible] فرمایند حافظ

فمنهم ظالم لنفسه ومنهم مقتصد ومنهم سابق بالخیرات باذن الله
وقال تعالی انا عرضنا الامانة علی السموات والارض والجبال
فابین ان یحملنها واشفقن منها وحملها الانسان انه کان
ظلوما جهولا مراد ازین آیتین ما اراد الله سبحانه ونحن ما ولهما بما ظهر
لنا ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطانا باید دانست ان الله خلق
ادم علی صورته او تعالی از صورة منزه است ومتعالی پس خلق آدم
بر صورت او سبحانه بایمعنی تواند بود که اگر مرتبه تنزیه را در عالم
مثال صورتی فرض کرده شود هر اینه این صورت جامعه خواهد بود که
انسان جامع بران صورت دیگر را قابلیت آن نیست که تمثال آن مرتبه
مقدسه تواند بود و مرات ان تواند گشت از ینجاست که انسان جامع
بران صورت مخلوق گشته است از اینجاست که انسان شایان خلافت
او تعالی گشته است زیرا که تا بر صورت شیئی مخلوق نبود شایان
خلافت آن شیئی نباشد چه خلیفه شیئی خلف شیئی است ونایب
مناب آن شیئی است وچون انسان خلیفه رحمان گشت تعالی ناچار
تحمل بار امانت را متعین شد لا یحمل عطایا الملک الا مطایاه
آسمانها وزمین وکوهها جامعیت از کجا یابند تا بصورت او تعالی
مخلوق گردند وشایان خلافت او تعالی باشند وتحمل بار امانت او

... نیست که در وی نیست تمام بحق است جل سلطانه زیرا که این شخص را

... حقوق عباد ناقص است و انکس را هر دو حق خالق جل و

علا و حق مخلوق بهما الکل بجای آرد و خلق را بجانب خالق بخواند جل

سلطانه پس نسبت باو اجل باشد باید دانست که توجه بحق جل سلطانه

... مطلب و بعد در حق این عارف نصیب دیگران گشته است که

توجه محتاج ... از مجلس ... به که بخود متوجه باشند تکلیف کرا از خود

... باشد که توجه بوی صورت ندارد و این عدم توجه از خصایص بعض

... است آن عارفست و در جهان نزدیک است که از نقص انکار کند

... توجه را از عدم توجه کمال تصور نماید حضرت حق سبحانه و تعالی

... را انصاف داد که جدا مرکب حوض ختم کننده و از عیب باشند

[illegible]

قال الله تبارک وتعالی ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا

رئیس این دولت ابو البشر حضرت آدم است علی نبینا وعلیه الصلوة و
السلام و این منصب عالی بالاصالة مخصوص بانبیاء اولو
العزم است علیهم الصلوات والتحیات و وراثت بتبعیت این
بزرگواران هر کرا باین دولت مشرف سازند — باکریمان کارها
دشوار نیست. و طایفه اولی از وارثان کتاب که برگزیدگان خدا اند
عز شانه و تعالی همین ظالم لنفسه است که بمنصب وزارت و قیومیت
مشرف است و طایفه ثانیه ازین برگزیدگان که تعبیر از ان بمقتصد
فرموده است آنانند که بدولت خلت مشرف گشته اند و صاحب سر
و اهل مشوره اند هر چند معامله کار و بار وزارت بوزیر مربوط است
اما خلیل و ندیم دیگر است و صاحب انس والفت است این از برای
وخت جدا است و آن از برای مهمات دیگر است نشستن ما بین ما و
سر طایفه این مقام ثانی حضرت ابراهیم خلیل الرحمن است علی نبینا و علیه
الصلوة والسلام و هر کرا باین مقام عالی مشرف سازند و فوق مقام
خلت مقام محبت است که طایفه ثالث که سابق بالخیرات اند
بآن مقام عالی مشرف گشته اند یار و ندیم دیگر است و محب و محبوب
دیگر است معاملاتی که در محب و محبوب هیکدیگر یار و ندیم را در
آنجا مدخل نیست در وقت کمال انس والفت اسرار خفیه محب را

سبحانه نمایند و محسوس میگردد که اگر این بار امانت را فرضا باسمان
و زمین و کوه حواله نمایند پاره پاره گردند و هیچ اثری ازانها باقی
نماند و آن امانت بزعم این حقیر قیومیت جمیع اشیاست بر سبیل
نیابت که مخصوص بکمل افراد انسانست یعنی معامله انسان کامل تا
بجای میرسد که او را قیوم جمیع اشیا بحکم خلافت میسازند و همه را
افاضه وجود و بقا و سایر کمالات ظاهری و باطنی بتوسط او میرسانند
اگر ملک است باو متوسل است و اگر انس و جن است باو متشبث و
فی الحقیقه توجه جمیع اشیا بجانب اوست و همه نگران او یند اینمعنی را
دریافته فرموده انه کان ظلوما جهولا کثیر الظلم علی نفسه بحیث
لا یبقی من وجوده ولا من توابع وجوده اثرا ولا حکما و تا از وجود چیزی ظلم
نماید شایان بهر تحمل بار امانت نبود جهولا کثیر الجهل بحیث لا یکون له علم
ولا ادراک بمطلوب بل عجز عن الادراک و جهل عن العلم بالمقصود
و این عجز ادراک و جهل در ان موطن کمال معرفتست لان اجهلهم اعرفهم ثمه ولا
شک ان اعرفهم الیق بحمل الامانه این دو صفت گویا علت اند
مر حمل بار امانت را این عارفیکه بمنصب قیومیت اشیا مشرف گشته
است حکم وزیر دارد که مهمات مخلوقات را باو مرجوع داشته اند فهر چند
افاضات از سلطانست اما وصول انها بتوسط وزیر است

دیگران بیش از اعوان او نیست و دور از الامر حقیقت معامله
است که هر چه از محبوب حقیقی رسد باکشاده جبین و فراخی سینه
از امنت قبول باید کرد بلکه بآن ملتذ باید گشت رسوائی دیده تا
که مراد محبوبست نزد محب بهتر از ناموس و نیکنامی است که مراد
نفس اوست اگر این معنی در محب حاصل نگردد در محبت ناقص است
بلکه کاذب است که طمع خواهد زنده سلطان دین ترزق قناعت
بعد از ین جناب شیر نعمات چون از خدمت برگشته آمدند از
احوال آن سفر و تنگی احوال بسیار ان بیان نمودند عاکف صلات
دعا بنیت ایشان خوانده شده ربنا لا تواخذنا ان نسینا او اخطانا
ربنا ولا تحمل علینا اصرا کما حملته علی الذین من قبلنا ربنا ولا تحملنا ما لا
طاقة لنا به واعف عنا واغفر لنا وارحمنا انت مولانا فانصرنا علی
القوم الکافرین سبحان ربک رب العزت عما یصفون و سلام علی
المرسلین والحمد لله رب العالمین [illegible]
[illegible]
الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی ء شش مجیب از عجائب
مصنوعات حق است سبحانه در [illegible] میان عالم خلق و
عالم امر [illegible] که هم رنگی از ین عالم دارد و هم رنگی از آن و عالم خلق که

بتجلیل جلیل القدر در میان می توان آورد و او را محرم اسرار
محب و محبوب پیشوا ساختند سر حلقه محبان حضرت کلیم است علی
نبینا و علیه الصلوة والسلام و سر گروه محبوبان حضرت خاتم الرسل است
علیه وعلیهم الصلوة والتحیات والتسلیمات و تبعیت و وراثت
این دو صاحب دولت هر کرا این دو مقام شرف سازند و مقامات
که فوق مقام محبت در مکتوبی از جلد ثانی از مکتوبات این فقیر ذکر یافته
اند صدرنشین انجا نیز محمد رسول الله است علیه و علی آله الصلوة
والسلام همه داخل مقام سابقانست که نصیب مقربان الله است از
وارثان کتاب ربنا آتنا من لدنک رحمة وهیئ لنا من امرنا رشدا والسلام
علی من اتبع [illegible]
[illegible]
[illegible] سلمکم الله سبحانه عما لا یلیق بجنابکم ورود محن و بلیات
و نبوه مر دوستان را گذارش متزلزلات ایشان با تضرع و زاری
و با التجا و انکسار عفو و عافیت از جناب قدس او تعالی باید طلبید
تا زمانی که آثار اجابت مفهوم شود و تسکین فتن معلوم گردد هر چند
دوستان دیگر اند ایشان نیز درین کار شریک اما صاحب معامله احق
باین کار است و از خود بهتر بودن کار صاحب عرض است

این شش یوم است و تقدم دارد بر این شش روز چنانچه گذشت

و چون معامله کسی یک بار مکشوف نشده است تحقیق آن باید

وقت دیگر انداریم که از کرم حق جل و علی امیدوار بوده اند که

رب رتبه علما از این تحقیق دو اعتراض قوی دفع گشت یکی

آنکه چون زمین و آسمانها نبوده تعیین و تشخیص شش روز

از کجا بوده یوم الاحد از یوم الاثنین چگونه جدائی داشته و یوم

الثلثا من یوم الاربعا چه نوع ممتاز بوده یوم الخمیس از یوم

الجمعه چگونه متمیز گشت و چون سبقت خلق عرش بر خلق ارض

و خلق سموات معلوم گشت حصول زمانه متصور شده و ثبوت

ایام بوضوح انجامید و اعتراض مندفع گشت چه دیگر است که

امتیاز ایام مخصوص بطلوع و غروب آفتاب بود چه در آنجا

این طلوع و غروب نیست و امتیاز ایام ثابت است نگاه دار

فی الاخبار اعتراض دوم که مندفع شد و مخصوص بعلوم استغفر

است که در حدیث قدسی آمده است جل سلطانه لا یسعنی ارضی

و لا سمائی و لکن یسعنی قلب عبدی المؤمن از این حدیث مفهوم

میشود که ظهور تام مخصوص بقلب عبد مومن است و غیر او را

دولت [illegible] است او در مکتوبات خود خلاف آن نوشته که

ششم

در ششم یوم خلق شده است از زمین و کوهها و آسمانها که در

کریمه خلق الارض فی یومین الخ ذکر شده است اما عرش

خلق اینها مقدم است چنانچه فرموده تعالی و تقدس و هو الذی

خلق السموات والارض فی ستة ایام و کان عرشه علی الماء

که تقدم خلق ما نیز از این کریمه مفهوم میگردد پس عرش مجید چنانچه

از جنس ارض نیست از جنس سموات هم نیست چه او حظ وافر

از عالم امر دارد و اینها بهره ندارند بغایة ما فی الباب چون او را

بسموات مناسبت بیشتر است نسبت بزمین ناچار بعد و در

سموات از ستة الایام الحقیقة چنانچه او از ارض نیست سما هم

نیست بالضرور از آثار و احکام ارض و سما جدا باشد بالجمله

معامله کرسی از کریمه وسع کرسیه السموات والارض مفهوم

میشود که کرسی نیز از سموات جدا است و وسیع است و نسبت

نیست کرسی از عالم امر است که او را در نه عرش گفته اند و معامله امر

فوق عرش است و چون او از عالم خلق بوده خلق او از سموات

جدا باشد شاید که خلق او و سما و را این شش روز بوده و در

این معنی هیچ محظور لازم نمی آید چه تمام عالم خلق به این شش

روز خلق فرموده است تعالی که خلق [illegible] را از عالم قوت ماورا

عقل و فهم حادث نیست شمه از کمالات انسانی و قلب انسانی
نیز بگوییم بگنجد عیب می اینهمه گفتنی هر شی نیز بگویی که عرش مجید هرچند
اوسع و مظهر اتم است اما علم بحصول این دولت خود ندارد
و شعور باین حکم کمال او را حاصل نیست بخلاف قلب انسانی که
صاحب شعور باین حکم کمال او را حاصل است و علم و معرفت خود
معمور و مزیت دیگر قلب را آنست که باین میانیم تنگ استماع تمام
مجموع انسانی که از عالم صغیر نامند هرچند مرکب از عالم خلق و عالم
امر است اما از هیئت وحدانی حقیقی حاصل است که آثار و احکام
بر آن هیئت مترتب است و عالم کبیر را این هیئت حاصل نیست اگر
اعتباریست پس فیوضی که از راه این هیئت وحدانیه باشان
بتوسط او بقلب انسان می رسد عالم کبیر و عرش مجید که همچون قلب
است مر آن عالم را این فیوض و برکات قلیل نصیبه است و
ایضا جزء ارضی که فی الحقیقه خلاصه مخلوقات است و با وجود دوری
از ب ظهورات است کمالات آن در مجموع عالم صغیر مرات
موده است در عالم کبیر فی الحقیقه چونکه مجموعه نیست این صغیر
مراتب آنجا مفقود است پس قلب انسانی از این کمالات دایر
وارد دیگر او فی عرش مجید نیز دانسته این فضایل و کمالات که

ظهور اتم در عرش مجید است و ظهور قلبی او نیست از ظهور
عرشی و از تحقیق سابق معلوم شد که آثار و احکام عرش مجید
از آثار و احکام ارض و سموات علیحده است در ارض و سموات
گنجایش نبود در عرش بود داری زمین و آسمانها با آنچه در آنهاست
قابلیت آن وسعت ندارد غیر از قلب عبد مومن که مستعد این دولت
است پس حصر وسعت قلبی باعتبار ارض و سموات شده نسبت
بجمیع مصنوعات که شامل عرش مجید هم بود تا اطلاق مفهوم
حدیث منصور باشد فاندفع الاعتراض الثانی ایضا باید دانست
عرش مجید که محل ظهور تام است چون ارض و سموات را با آنچه
در آنهاست در تقابل او می اندازیم بی توقف ناچیز و مضمحل میگردند
و اثری ازینها باقی نمیماند الا قلب است که منصبغ برنگ اوست
باقی میماند [illegible] الشیء محض میگردد همچنین ظهوری که در حجاب
فوق ما وراء عرش تعلق دارد که از عالم امر است عرش را
نسبت باین مرتبه همین حکم است که ارض و سموات را نسبت
بعرش بوده است و همچنین هر فوق را نسبت به تحت
خود همین حکم است الی ان ینتهی عالم الامر بعد از شنیدن این دایره
معامله بحیرت است و بجهل اگر معرفت است بمجهول الکیفیة [illegible] که ذو احوز

تا وقتی که تا معنی که دل گویا شود باز تا وقتی که دل از ذکر نفس
باز ایستد محل الهامات و تجلیات شود و سالک بمقام فنا
رسد که اول قدم ولایت است و گفته اند فنا آنست که از وجود
دانش سالک آنچه مسمی بالغیر است رخت بر بندد و بجز ذات حق
تعالی و تقدس در دید و دانش سالک نماند که از شهود و
مشاهده و غیرها گفته اند مقصود آنکه بزعم خود حق می بیند تعالی
و مسمی بالغیر را نمی بیند و دو بین را مشرک طریقت می نامند و
نوشته اند که فقیر را این معارف و مانند این معارف از جا می
برند زیرا که مقصود ایشان آنست که حق جل سلطانه در دنیا بچشم
یا بچشم سر دیده میشود اگر باین شهود و رویت شعور دارند
پس ایشان نیز مشرک طریقت باشند و اگر با همه شعور ندارند
پس از چه خبر میدهند که خبر میدهند و نوشته اند که آنچه ... تجلی
وجه الوجوه خواه تجلی صوری باشد خواه معنوی و خواه نوری
یا غرایب ... و آن مری را که ذات حق سبحانه جل وعلا حیث
می گرد آنچه مسمی بالغیر است ظهور او میدهند این بحاصل ذره
از کار رفت و غلاف نفس که بهمه عیش بکشود شیء و کریمه لا تدرکه الابصار
نبودان المتقین ... پس این قوم چه می بینند و چه میدهند که میگویند.

در قلب اثبات نموده می آید چون نیک ملاحظه مینماید داخل
نفس جزئی است فضل کلی مر ظهور عرش را می باید مثل قلب
جانی می باید که گویا آتشی است وسیع که دشت و صحرا را منور
ساخته است و از آن آتش مشعلی گیرانده اند که بواسطه طوق
بعضی امور نورانیت دیگر پیدا کرده است که در آن آتش نیست و
شک نیست که این زیادتی جز فضل جزئی اثبات نمی نماید والله
سبحانه اعلم بحقایق الامور کلها ربنا اتمم لنا نورنا واغفر
لنا انک علی کل شیء قدیر وصلی الله تعالی علی سیدنا محمد و
آله اجمعین وصحبه وسلم وبارک وعلی جمیع الانبیاء والمرسلین
والملائکة المقربین اجمعین

الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی صحیفه شریفه اخوی
شیخ حسن احسن الله تعالی حاله رسید چون بوی از تشرع و استقامت
داشت خوش وقت کرد آنچه نوشته بودند سالکی که مشهور است
و معتقد سالکان که مفهوم ماست است که منتهای کار یابد بعث

خداوندی جل سلطانه بپرسند مدعیان این وقت ظاهر اشعار را
در شورش می‌آرند ملاحظه کنند که آن ضرور نیست اگر بحثیات توحید
مدعیان سخن کنند گنجایش دارد اما آنچه مقرر نوشته شد ولا ...
راه است اینجا سخن گفتن نامناسب است شما در رسایل و ملفوظات
نظر دیده باشید که از توحید شهودی چه قدر نوشته‌اند ...
ضروریات راه قرار داده باشی که جمع را استفسار نموده
و بحسب ادب سوال کرده‌اند این کلی است که از مصارف حضرت
مولانا احمد علیه الرحمه گفته است در حیات مولانا که ...
قسم سخن را از شما بظهور نمی‌آمد یک اتفاق شد که نوشته‌اند
نسبه با ... نوشته‌اند ... ملاحظه کنند و ...
تا اگر صحیح است باعث مسرت و اگر سقیم است سبب
اشتباه است بهرحال از نوشتن فائده نکنید بعد از ... که کتاب
شما همراه قافله می‌آید در رساله یکبار هم مصابیح ضرور ... ضرور است
تا از آن نویسند و جزوها برسند را گفته و ... رسیده
بودند که قلب از جا طاهر است یا از جا با قلب طاهر و ...
را در مکتوب تفصیل نوشته است بملا عبدالحی جواهم گفت که فصل ...
بشما فرستاده اینجا ملاحظه نمایند و ایضا رسیده بودند ...

که غرض نمی بستم جل و علا و نمیدانیم و آنرا عبارت از شهود داده
کرده اند و این همه اندیشها که در تدبیر خود و تدبیر اهل و عیال خود
مینماید غیر جهت یافته باشند و آگاه باشند که این همه در از نفیها
و اعتراضات نا ملایم که بر مشایخ طریقت کرده اند قدس الله تعالی
اسرارهم منشاء آن نارسائی است مراد این بزرگواران توحید شهودی
که یکی بر دید نیست مربوط به نسیان ما سوی است از ضروریات طریقت
این بزرگواران است تا این نشود از گرفتاری اغیار خلاص نگردد و
شما این دولت و ارباب این دولت سخریت مینماید شهود
و رویت که در عبارت اکابر مشایخ قدس الله تعالی اسرارهم
واقع میشود کنایت از حضور بیچون او ست تعالی و تقدس که مناسب
مرتبه تنزیه است و از حیطه ادراک که از عالم چون است بیرون است
این و حضور را در دنیا مخصوص به باطن داشته اند ظاهر را همه
وقت از دو بینی چاره نیست هذا گفته اند در عالم کبیر چنانچه مشرک
و موحد است در عالم صغیر نیز مشرک و موحد جمع است باطن کامل
همه وقت موحد است و ظاهر همان مشرک پس باطن کامل بخدا باشد جل و
علا و ظاهر او در تدبیر اهل و عیال بود و هیچ محظور لازم نیاید
اعتراضها ناشی از نافهمیدگیست زنهار این قسم سخن نگوید جز از غیرت

که بعضی از رجال عرفانی آمده و طریقه التماس مینمایند و از اکل و
لبس که بر ایشان حاصل میکردند پرهیز نمیکنند اما بعضی طریقه هست
بایشان میگویند که با تجویز شرعی است بسیار هم طریقه را باین
بگویند و رغبت باجتناب محرمات باید بدین برکت طریقه از این
اشتباه بر آیند دیگران دو علم سعی کردند تا فرق عنت [illegible]
ظاهر شده بود که استفسار نموده بودند فقیر بعضی را [illegible]
یاران درین باب مکتوبی نوشته است مطالعه خواهند نمود آنچه
ات الله تعالی که بعضی از آنها استفسار نموده اند ایضاً [illegible]
که ختم کلام اللہ کردن بعد نماز نفل گذاردن و تسبیح و تهلیل کردن
و ثواب آن بروح الدین یا بعضی یا اخوان دادن [illegible]
[illegible] بهتر است که دادن بهتر است کم نفع نیز هست
بخود و دیگر دادن نفع مخصوص بخود است [illegible]
آن عمل را قبول فرمایند والسلام

[illegible]

و اخلاص [illegible] الحمد لله و سلام علی عباده
الذین اصطفی دولت حضور که در حال [illegible] احسن
نموده مینماید با وجود اسباب غنا و با حصول مواد [illegible]

دیگر که با تجلیات و کشفیات است طریق شناختن متوسط
منتهی آن طریق چیست فرمایند اگر این سالک که علم باحوال
خود ندارد در خدمت شیخ کامل و مکمل راه دان راه بین است
علم الشیخ بحال او کافیست و با علام او توسط و انتهاء او خواهد
دانست و نیز اگر الشیخ او را بکسوت اجازت ارشاد خلق داده است
احوال مریدان او مرایای کمالات او خواهند گشت دارد از محل مطالعه
کمال و نقص خود خواهد نمود و علامت دیگر از برای معرفت انتها
است که سالک را غیر از حق سبحانه و تعالی هیچ نماند و سینه
او از جمیع ما سوی حق تعالی صاف شد نهایت همین است که
ذکر یافته والله سبحانه الموفق نوشته بودند معارفی که این فقیر
بی‌بضاعت را نوشته چه معارف شریعت است که بیان هر حکم از احکام
شرعیه و حکمتی است که مصلحت آن شرع مقصود شارع است
از آن خاطر نشان شده و همین است نصب العین ما بصغر
مرد پیر عزم تماشا کرده است بار دیگر چون بدیدم زنده عالم درست این معرفت
کتاب را علی حده نوشتنی عالیست و امیدواری بخش است مطالعه
این معرفت بسیار محظوظ ساخت و ملایمت اول مکتوب از اول
که حضرت حق سبحانه و تعالی از همین راه بمقصود رسانیده و برسانید

امثال این سخنان را برای تنبیه و تشویق طالبان و مبتدیان ایراد
نموده می آید والله سبحانه الموفق بقیة المرام رافع رقیمه فقیر محمد
۴۰۳ قاسم بزرگزاده است و در خدمت فقرا بوده است اما در حجر
تربیت برادر کلان نشو و نما کلان شده است و محنتهای روزگار
کم دیده شوق ملازمت شما دارد اگر داخل ملازمان سرکار خود
ساخته بحال او التفات مرعی دارند از کرم بعید نخواهد بود زیاده چه
تصدیع دهد والسلام مکتوب ... بشیخ محمد یوسف برکی صدور
یافته در بیان رساله ... نوشته ... مشتمل بر اعراض از کفر حقیقی و
شعور از اقبال باسلام حقیقی ... الحمد لله و سلام علی عباده
الذین اصطفی رساله که نوشته حواله مولانا عبدالحی نموده بودند که
بخدمت رسانند روزی مولانا بموجب ... آن رساله را
آورده حاضر ساخت چون مطالعه نموده شد باعث بهجت گشت
که مشتمل بر اعراض از کفر بوده است و مشعر از اقبال باسلام چنانچه
اسلام مجازی به از کفر مجازیست اسلام طریقت نیز بهتر از کفر طریقت
در کفر طریقت همه سکر است و در اسلام طریقت همه صحو چنانچه
صحو مجازی به از سکر مجازیست صحو طریقت نیز بهتر از سکر طریقت آ
ثمره از کفر طریقت تشبیه است و نتیجه اسلام طریقت تنزیه ... فرق

خود را و محبت کاملیست با این طبقه علیا که ناشی از محبت و اخلاص
ایشان به علیه است و مشعر از مودت و اختصاص این فرقه
تخصیص این طایفه را بشارت المرء مع من احب کافیست و
جلیسان این طبقه را نوید هم قوم لا یشقی جلیسهم وا زود
چون عنایت الهی سبحانه این محبت استیلا پیدا کند و غالب آید
رنجی که جز این محبت را در دل نگذارد و گرفتاریهای دیگر تمام از دل
بربندد و لوازم محبت که اطاعت محبوبست و مراد او را با
محبت باخلاق و اوصاف او متخلق شدنست ظاهر گردد
این زمان فنای در محبوب حاصل میشود و شیخ بفنا فی الشیخ که رابطه
اولاست درین راه و این فنا مقدمه فنا و وسیله فنا فی الله
میشود و بعد از فنا بحضرت رسالت ترتیب میگردد که محصل ولایت است
بی توسط احدی بمحبت و انجذاب محبوب حقیقی
دولت عظیمی محصل شود سعادت است و الا از متوسط
کامل مکمل چاره نیست و اول مراد ... مراد ... اولیا ... جنت
... می یابد گشت تا آن فنا و وسیله فنا فی الله گردد و از
... تمام خلاص شود و بدرجات ولایت رساند
بسا که طلبهای ... ابتدای ...

التفوهات
استفسار نموده بودند که میگویند شما که خدا میدانید جل و علا نزد ما
محمد است علیه و علی آله الصلوة والسلام والتحیة و شما که محمد میدانید
علیه و علی آله الصلوة والسلام والتحیة نزد ما خدا است جل سلطانه محمود ما ۳۳
مثل این عبارات که مبنی از توحید و اتحاد است در غلبات سکر که مرتبه
جمع است دیگر که طریقت از مشایخ قدس الله تعالی اسرارهم صدور
می یابد چه امتیاز نسبت از نظر شان مرتفع میگردد ممکن را عین
واجب می یابند تعالی بلکه ممکن را می یابند جز واجب تعالی مشهود
شان نمی ماند برین تقدیر معنی این عبارت این بود که امتیازی و اثنینی که
نزد شما میان خدا جل و علا و در میان محمد علیه و علی آله الصلوة و
السلام حاصل است نزد ما آن امتیاز ثابت نیست و مغایره
بلکه آن یکی که منزه از یکی است نیز عین آن دیگر است هرگاه بیار
ممکنات نسبت مغایره مرتفع میگردد محمد رسول الله صلی الله علیه و آله
و سلم که مظهر اتم کمالات اوست نسبت او چگونه ثابت بود این دید
مخصوص مرتبه جمع است و چون سالک ازین مقام بلند رود و چشم از
افراط سکر باز کند محمد را بنده یابد و رسول او و از تعالی جدا گردد در
ابتدا میشناخت النهایة هی الرجوع الی البدایة شنیده باشند بنا بر
اشتراک در میان مبتدی و منتهی در صورت است که موجب مشابهت منتهی

که در میان تشبیه و تنزیه است همان قدر فرق در میان تشبیه و تنزیه

که در اسلام طریقت است طایفه که جمع میان تشبیه و تنزیه اختیار

کرده اند و از کمال دانسته اند آن تنزیه نیز از جمله تشبیه است

که در نظر شان تنزیه درآمده است و الا تشبیه را چه یارا که با تنزیه

حقیقی جمع شود و در شعشعان انوار آن مضمحل و ناچیز نگردد

بلی هرجا شود مهر آشکارا سها را جز نهان بودن چه یارا حضرت

حق سبحانه و تعالی بحقیقت اسلام حقیقی مشرف گرداناد بالنبی و آله

الامجاد علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات مولانا بابو چون سر راه

بود بجهت کلام اختصار افتاد و السلام علیکم و علی من لدیکم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] الحمد لله و سلام

علی عباده الذین اصطفی صحیفه شریفه که از کمال محبت و اخلاص و موده

مودت و اختصاص نوشته ارسال داشته بودند رسید و فرحت

فراوان رسانید حضرت حق سبحانه و تعالی بدین دولت استقامت

کرامت فرماید که محب هر طایفه با آن طایفه است المرء مع من احب حدیث

نبویست علیه و علی آله الصلوة و السلام معنی عبارت تهیدات عین

و فارق که محق را از مبطل جدا سازد همین پرهیزکاریست چه صوم و
صلوة بصورت هر دو بوجود می آید قال علیه و علی آله الصلوة و
السلام ملاک دینکم الورع و قال ایضا علیه و علی آله الصلوة و السلام
لا تعدل بالرعة شیئا یاران هر چند طعامهای بتکلف میخورند و لباسها
پر شوق می پوشند اما التذاذ و انتفاع در طعام و لباس غیر ایشانست
اکثر ان ملوثان همان گدایان این دار از آن تا این فرق بسیار
چه آن از رضای مولی جل سلطانه بعید است و این برضای او متعالی
نزدیک و نیز محاسبه آن ثقیل است و محاسبه این خفیف ربنا آتنا
من لدنک رحمة وهیء لنا من امرنا رشدا عزیز داری سلطان جرلو
توفیق توبه و انابه یافته است و طریقه را اعتنا اخذ نموده از حضرت
حق سبحانه و تعالی ثبات و استقامت مسئولست و السلام
علیکم و علی سائر الاخوان

و نا ... اللهم صغر الدنیا باعیننا و کبر الآخرة فی قلوبنا
بحرمة حبیبک علیه و علی آله الصلوة و السلام فرزند عزیز با تمیز را از
زخرفات دنیا و دنیه داغ نفشوی و بسط اطراف فانیه فریفته
نگردد و سعی نماید که در جمیع حرکات و سکنات بمقتضای شریعت

است والا چه نسبت خاک را با عالم پاک هرگاه متوسط را با منتهی
نسبت نشود مبتدی دور از معامله را با او چه نسبت بود ربنا اتمم
لنا نورنا واغفر لنا انک علی کل شیء قدیر والسلام علیکم و علی من
لدیکم [illegible]

[illegible] الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی
میترسم مبادا یاران بیک جرعهٔ جام زخرفات دنیا که بظاهر
طراوت و حلاوت دارد و در رنگ طلا آب فریفته گردند و بدلالت
نفس لعین از مباح بمشتبه و از مشتبه بمحرم گرایند و از مولای
عز و جل سلطانه خجل و شرمنده مانند در توبه و انابت قدم را راسخ
باید داشت و مشتبهات شرعیه را سم قاتل باید انگاشت
[illegible] نوشته است که تو طفلی و خانه رنگین است حضرت حق سبحانه
و تعالی بکرم خویش دایرهٔ مباح را بر عباد وسیع ساخته است بی
دولتی باشد که از تنگی سینهٔ خود وسعت را تنگ انگاشته در ما
ورای این دایرهٔ وسیع قدم نهد و از حدود شرعیه تجاوز نماید و
در مشتبه و محرم افتد لزوم حدود شرعیه باید بود و سر موئی از آن حدود
تجاوز نباید نمود نماز گذاران و روزه داران برسم و عادت
بسیار اند اما بهتر کاران که محافظت حدود شرعیه نمایند اقل قلیل اند

دنیا میسر نگردد و از ترک حکمی شرعی کوتاهی نکنند و آن التزام شریعت است
در اقوال و افعال والله سبحانه الموفق والسلام علی من اتبع
الهدی

الحمد لله رب
العالمین و سلام علی عباده الذین اصطفی احوال و اوضاع فقرای آن
حدود مستوجب حمد است المسئول من الله سبحانه سلامتکم و عافیتکم
و ثباتکم و استقامتکم علی جادة الشریعة المصطفویة علی صاحبها
الصلوة والسلام والبرکة والتحیة طریقه که اخوی اعزی ارشدی
از این فقیر اخذ نموده بودند هر چند بواسطه قلت دریافت
صحبت که اصل عظیم است تا در این بزرگواران برکات و ثمرات لایقه
بر آن اخذ مترتب نشده باشد اما اگر شمه از ثمرات حیثی که از
لوازم نفس طریقه است مانده باشد دولت عظمی را الا ام الحرج
مراجعت برکت او که در صحبت اول در پیوندی رشید این
طریقه علیه را بحصول می‌پیوندد دوام توجه قلب به مطلوب حقیقی
جل سلطانه زوال آنکه فرصت این دوام توجه به نسیان ما سوی می‌انجامد
که اکثر ضایع طالب هر از اشتغال و فاکند به حق سبحانه زوال او تصور
نکند بواسطه نسیانی که او را از ما سوی حاصل شده است اگر بتکلف

تا عمل نموده آید و بتوفیق ملت زهرا آمیزند کاینه کرده شود اول

تصحیح اعتقاد بمقتضای آرای علمای اهل سنت و جماعت

شکر الله سعیهم ضروریست بعد از آن تعلم احکام فقهیه عملیه

هست در ادای فرایض اهتمام تمام باید نمود و در حل و حرمت نیک

احتیاط باید فرمود عبادات نافله در جنب عبادات فرایض

کالمطروح فی الطریق اند و از اعتبار ساقط اند اکثر مردم این وقت

در ترویج نوافل اند و در تخریب فرایض در اتیان نوافل عبادات

اهتمام دارند و فرایض را خوار و بی اعتبار شمرند مبلغ کلی

تقریب عیدین بغیر مستحق و بغیر مستحق میدهند اما یک جیتل در

ادای زکوة بشائر المصرف دادن متعسر است نمیدانند که یک

جیتل بحکم زکوة دادن به از لکهای صدقه نافله است و ادای زکوة

مجرد امتثال امر شرعی است بخلاف عطای در صدقه نافله بسیار آ

گنجایش آن هوای نفسانی بود طمع در غرض ریا را گنجایش

هست و در نفل چون آنکه ریاست از اینجاست که در ادای

زکوة اظهار اولیست که نفی تهمت نماید و در صدقه نافله استتار

بهتر است که الیق بقبول است با جمله التزام احکام شرعیه چاره

نیست تا از مضرة دنیا رستگاری متصور شود و اگر بحقیقت

است که چند روز در منزل شما اقامت نماید و از علوم و معارف
آنچه مناسب وقت و حال بود در میان آرد و احوال گذشته و
و آنچه نقد وقت بوده باشد از احوال و مواجید همه را باشارالیه
وانمایند و آنچه نصیحت کند باور دارند باقی احوال مشارالیه
بمشافهه بشما خواهد گفت ان شاء الله تعالی السلام علیکم و علی
سایر من اتبع الهدی [illegible]
الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی احوال و اوضاع فقرا
انجه و مستوجب حمد است المسئول من الله سبحانه استقامتکم
اخوی میان شیخ عبد الحکیم شهری نماست بجوار شما آمده است
شیخ علوم و معارف غریبه است و جزئ مأمور به این راه نزد او مودع
است ملاقات او یاران دور افتاده را غنیمت است که نو آمده
است و چیزهای نو آورده است از فنا و بقا تجدد او ثابت است و
از جذبه و سلوک نزد او بیان بلکه از ماورای فنا و بقا معارف
وار گذشت جذبه و سلوک مقرر نیز او آگاه است بلکه توان
گفت که او را در آنجا گذرگاه است بشری از معارف غریبه
مکتوبات کوشش نزد او حاصل شده است و مهما امکن استفسار نموده
دریافته است والله سبحانه الموفق احوال و تفصیل مشارالیه

و بمقل ما سوی را باد او به بنیاد نکند و چون این نسبت حاصل شود
شده اند از برین راه زده مباشد در قدم ثانی و ثالث و رابع الی
ما شاء الله تعالی چه نوید القلیل یدل علی الکثیر القطرة تنبئ عن
البحر العذب مقصود ترغیب احبه است حضرت حق سبحانه و تعالی
نافع گرداند در بیان عبد العظیم کیفیات احبار محبت و اخلاص
ایشان از زبانی جان نموده بدین گفت و گو آورده و السلام علیکم
و علی سائر من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه و علی آله
الصلوة و السلام [illegible]
حمد و سلام علی عباده الذین اصطفی اخوی ارشدی بیان شیخ
حبیب ... احبا نمودند که سلام و پیام را ابتدا گنجایش
کم نیست ... هفت هشت سال یک کتابت از جانب شما رسیده
است اسم نا تمام ولی به اتمام کتابتها که ازینجانب میرود معلوم
نیست که بشما میرسد یا نمیرسد اخوی اعزی شیخ عبد الحی چون
متوجه وطن خود بوده است و گفته که یکبار خود را بشما رساند
و از احوال شما اطلاع کرده شیخ عبد الحی نزدیک به پنج سال در خدمت
بوده است و اکثر خدمات حضور را بوثوق داشته از علوم و معارف
بهره ور است و از احوال جذبه و سلوک آگاه است بمشار الیه گفته

کشته است آنکس را ثواب صد شهید است و مکلف که اجابت
فرضی از فرایض یا احیای واجبی از واجبات نماید پس تعدیل
ارکان در نماز که نزد اکثر علما حنفیه واجب است و نزد امام ابو یوسف
و امام شافعی فرض است و نزد بعضی از علما سنت است و پس اگر
مردم این عمل متروک گشته است اجر احیای این یک عمل زیاده از
ثواب صد شهید فی سبیل الله خواهد بود علی هذا القیاس سایر
الاحکام الشرعیة من الحل والحرمة والکراهة وغیرها فرموده اند که
واپس دادن یک دانگ که از کسی به ستم یا به جهت شرعی گرفته
باشد بهتر است از آنکه دویست درم تصدق نماید و فرموده اند اگر
شخصی را عمل صالح در رنگ عمل پیغمبر بود و بر آنکس نیم دانگ
از حق کسی مانده باشد آنکس را به بهشت نبرند تا آن نیم دانگ را
ادا نکند پس باید که ظاهر را باحکام شرعیه متحلی ساخته متوجه باطن باید
بود تا بغفلت آلوده نشود و تحلی باحکام شرعیه بی امداد باطن متعذر
است علما فتوی میدهند و کار اهل الله میکنند اهتمام در باطن
مستلزم اهتمام ظاهر است هر که باطن پیدا نمود و از ظاهر در ماند
ملحد است و احوال باطن که مخالف شرع باشند علامت صحت حال
باطن اهتمام تحلی ظاهر است باحکام شرعیه طریق استقامت اینست

معلوم خواهند ساخت بنده باید چه بر دارد والسلام [illegible]

[illegible] صدور [illegible]

الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی صحیفهٔ شریفهٔ اخوی اعزی مشتمل بر علوم و معارف که اندراج یافته بود بوصول انجامید مسرور گردانید چه دولتیست که محبان و مخلصان دست از همه شسته متوجه جناب قدس او تعالی گردند و ماسوای او را پشت پا زده بالکلیة بآن جناب اقبال نمایند باقی کیفیات اینجا در اخوی شیخ عبدالحی شاید تفصیل وانماید علوم و معارف زیاده و کتابتی نوشته شد اکثر بسیار است از آن مقوله چیزی نوشت عواقب جمیع امور بخیر باد بالنبی و آله الامجاد علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات اتمها و اکملها

[illegible]

[illegible]

الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی مکتوب شریف که مبنی از کمال محبت و اخلاص فقرا بوده رسید خوشوقت گردید حضرت حق سبحانه و تعالی بر محبت ایشان استقامت بخشاد نصیحتی که بدوستان سعادتمندان نموده می آید اتباع سنت سنیه است علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة و اجتناب از بدعت نامرضیه است و اگر احیای سنتی از سنن نماید که متروک العمل

سبحانه و ایاکم علی جادة آبائکم الکرام بحرمة سید الانام علیه و علی
آله الصلوة والسلام احوال ذات و اوضاع صوری ایجا و مستوجب
حمد است لله الحمد والمنة دایماً و علی نبیه الصلوة والسلام و تحیة
سرمداً المسئول منه سبحانه سلامتکم و عافیتکم و ثباتکم و استقامتکم
مخدوما شفقت آثارا وقت بکار گذشته ... باز بدست
نمی آید عمر گرامی کم میماند و اجل مسمی را قریب می رساند ...
شد و از عمر از حسرت چند است که وقت خواهد بود ...
باید فهمید که درین چند روز حیات بر وفق شریعت غرا زندگی
نموده می آید تا نجات متصور شود این وقت وقت عمل است
و وقت عیش در پیش است ثمره این عمل است در وقت
حصول عیش از آن زراعت ثمره برخوردن است و از ثمره باز
داشتن است زیاده چه تصدیع دهد دولت صوری و معنوی
محصل باد
ثبتکم الله سبحانه ونصرکم علی الاعداء الظاهرة والباطنة و حماکم
عن البلیات الصوریة والمعنویة قال رسول الله صلی الله تعالی
علیه و علی آله و سلم الخلق عیال الله و احب الخلق الی الله
احسنه الی عیاله حضرت حق سبحانه و تعالی کاهل ... و خلائق

والله سبحانه الموفق مکتوب ..... بملا بدیع الدین ..... در بیان آنکه مشغول باشد بفعل مولای خود .....
.... الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی بنده
مقبول آنست که بفعل مولای خود راضی باشد و اگر آن مرضی
خود نیست بنده خود نیست اگر موی چند بحلقوم بنده اجرای سکین نماید
باید که بنده در آن وقت شادان و خندان باشد همان فعل مولا را
مرضی خود باید بلکه بآن فعل ملتذ بود و اگر عیاذاً بالله سبحانه او را
ازین فعل کراهت پیدا آید و سینه او تنگی آرد از دایره بندگی دور است
و از قرب سوی مطرود و مهجور چون طاعون مراد دوست تعالی
باید که از مراد دوست شادان و خرم باشند و از استیلای طاعون
که ..... شد و تنگ نباشند بلکه چون فعل محبوب است بان
ملتذ ..... را اجل ..... بزیادت و نقصان ندارد
پس صفرات چیست نهایت از ابتلا عافیت طلبند و از سخط
پناه جویند که رضی او تعالی در دعا و سوال بنده است قال ربکم ادعونی
استجب لکم مولانا عبد الرشید ..... احوال آن نقیر باین بود
ما فالکم ..... البلیات الظاهرة والباطنة مکتوب ..... و
..... شاه ..... ثبتنا الله

انفکاک نیست از جا ظهور ذات مع الصفات در عین [illegible]

خواهد بود و دوم وصول بحصول خواهد پیوست که وصول بمقامات

و وصول ذات بود این مقام اعلای مقامات است [illegible] ۱۷

که متعلق بظهور اصلیت بشائبه ظلی و اگر عنایت [illegible] سبحانه

صادق را کمال گرفتاری بذات معشوق پیدا شود و تجدد [illegible]

و صفت تسبیح نخواهد رسید بفضل خداوندی جل سلطانه

و صفت تمام از نظر او بتجرد در ذات تسبیح [illegible] مشهود

می ماند هر چند صفات موجود باشند اما مشهود [illegible]

حال سیر او به ظهور [illegible]

مقام اعلی چون پیدا شود [illegible] اول در عالم خلق خواهد

[illegible] عنصر خاک نشسته [illegible]

اقرب بوجود نسبت بعالم قدس عجب که [illegible]

مسعود را اعتبار بحکم عالم امر را اقرب بوجود [illegible]

عالم امر را از خلق اقرب می یابم بعالم قدس [illegible]

اندازم وصفت قرب نصیب عالم خلق می یابم بلکه نصیب عنصر خاک

و این جا نقطه اولی [illegible] چون جانب عروج [illegible]

اقرب به نقطه آن در جانب عروج نقطه [illegible]

است پس حسن لایق به رنگ جمال او باشد تعالی شأنه

و راه عشق را بنفس بسی در که بعد از آن سوا ما را کرده باشد و باز

اینجا بشنو شد که در این بحث محبوب صاحب آن جمال

خواهد بود که او را استکمال از ما حقیقت و موضع او را جود

کرد اما معنی آنکه مجمع جرات ستیا و صفات او در کمال بحد

ذات و این محبت کثرت جمال و استغراق میان ذکر از عهده

بیرون می تواند آمد مستغنی از کرم ایشان مدد و اعانت ایشان

است کار از برای کرم ایشان کافیست والسلام

الحمد لله والسلام علی عباده الذین اصطفی ... مقدم

... او را بشناسد چون انسان کامل از تمامی

... متحقق شود و تخلق باخلاق الله گردد

با کمال ... تمام کند دایره ظهور معکوس و صفت

... انجام ... میگردد

معشوق با صفات ... جالست و مجلست ...

... معشوق را از ذات او تعالی

استدراج است و صفای نفس او را بکشف مغیبات مبتلا ساخته
است و در ضلالت انداخته کریمه و یحسبون انهم علی شیء الا انهم هم
الکاذبون استحوذ علیهم الشیطان فانسٰهم ذکر الله اولٰئک حزب
الشیطان الا ان حزب الشیطان هم الخاسرون نشان حال ایشانست
و شخص اول و شخص ثانی که بدولت قرب مشرفند از اولیاء الله اند
کشف مغیبات نه در ولایت ایشان می افزاید و عدم کشف
آنها نه در ولایت ایشان نقصان می کند و تفاوت آنها باعتبار
درجات قرب است بسا است که صاحب عدم کشف صور غیبیه از
صاحب کشف آن صور افضل بود و بیشتر قرب داشته باشد بواسطه مزیت
قربیکه او را حاصل شده است صاحب عوارف خود تصریح
اینمعنی فرموده است اگر کسی این سخن را از من باور نکند بآن
کتاب رجوع نماید آنجا مذکور است بعد ذکر کرامات و خوارق
که اینهمه کرامات و خوارق مواهب حقند جل سلطانه گاه است
که قومی را بآن مکاشف سازند و این دولت را ببخشند و گاه
هست که در مرتبه فوق آن قوم باشد شخصی از این طایفه
که او را هیچ از این کرامات و خوارق ندهند زیرا که اینهمه کرامات
از برای تقویت یقین عطا می فرمایند کسی را که مر یقین

چون دایره ملاحظه نموده می آید اقرب نقطه آن نقطه اول نقطه اوج

آن [illegible] هست ابعد دورترست که آن نقطه ثابت در عروج عرش

[illegible] نقطه اول هست و این نقطه آخر مقبل و متوجه همان نقطه اول

هست [illegible] بین المرکز والقطب نقطه ثابت میل بظهور اول

دارد [illegible] ظهورست نمود ذات ظاهر از تجلیات

[illegible] قوس فلک ربنا آتنا من لدنک رحمة وهیئ لنا من امرنا رشدا [illegible]

[illegible]

[illegible]

الحمد لله [illegible] وسلام علی عباده الذین اصطفی [illegible]

[illegible] محمد عرفان [illegible] باشند [illegible] که ظهور خوارق

[illegible] تصرفات بجز علما متکلمین حصول خوارق

[illegible] خوارق متکلمین [illegible] ولایت

[illegible] بجز سلطان [illegible] اولیا

[illegible] شخص [illegible] عطا فرمایند و از احوال

[illegible] شخص دیگر [illegible] اورا

[illegible] اطلاع و غیبات بخشند و شخص ثالث را

[illegible] اطلاع بر غیبات بخشند شخص ثالث از اهل

قدرت خواهد بود بر کشف اموری که اجلاست از احوال مخلوقات
وکذب منها نیز فراست اهل معرفت را که بذات و صفات و افعال
واجبی جل سلطانه تعلق دارد و ابنای قیاس فاسد خود محروم مانده
انجامند از علوم و معارف صحیحه این بزرگواران آن فرموده است از
ملاحظه خلق و خصوص که شنیده است ایشان را از جناب قدس خود
جل و علا مشغول ساخته است ایشان را از ماسوی خود از جهت حمایت
ایشان و غیرتی که بر ایشان دارد و اگر ایشان باحوال خلق متعرض
شوند صلاحیت جناب قدس در ایشان نمی ماند انتهی کلامه
و امثال این سخنان دیگر هم فرموده است و نیز از حضرت خواجه
خود قدس سره شنیده ام میفرمودند که شیخ محیی الدین بن العربی
نوشته است که بعضی اولیاء عظام که کرامت و خوارق از ایشان
بسیار بظهور آمده است در آخر نفس از ظهور این کرامت در
ندامت بوده اند و تمنی میکردند که کاشکی این همه خوارق از ما بظهور
این کرامت در ندامت بوده اند و تمنی میکردند که کاشکی این همه
خوارق از ما بظهور نمی آمد و اگر تفاضل باعتبار کثرت ظهور خوارق
در ولایت شرط بودی باید از عزول حکمه متمیز نبود و محق از مبطل
بچه نوع جدا گردد جواب که متمیز نشود که محق و مبطل [illegible] بود

داده شده است او را بدین کرامات حاجت نبود و اینهمه کرامات
دون ذکر و است و دون تجوهر قلب است بدکر که بالا ذکر یافته
است انتهی و امام این طایفه خواجه عبد الله انصاری که ملقب
بشیخ الاسلام است در کتاب منازل السایرین فرموده است
که فراست بر دو نوع است فراست اهل معرفت است و فراست اهل
جوع و اهل ریاضت است و فراست اهل معرفت متعلق بشناختن
استعداد طالب است و شناختن اولیا حق است سبحانه که بحضرت
جمع واصل گشته اند و فراست اهل ریاضت و ارباب جوع
مخصوص بکشف صور و احوال مغیبات است که بمخلوقات
تعلق دارند چون اکثر خلایق اهل انقطاع اند از جناب قدس
حق جل وعلا و باشتغال دنیا دارند طاعتی ایشان را مایل بکشف
صور است و باخبار از مغیبات مخلوقات است ایشان را بغایت عظیم
است و گمان می برند که اینها اهل الله اند و خواص او سبحانه
و از عرض میابند از کشف اهل حقیقت و متهم میسازند اهل حقیقت
را که از حضرت حق سبحانه اخبار میابند و میگویند که اینها اگر از اهل حق
می بودند گمان می برند و اینها این جماعه خبر میدادند از احوال غیب ما
سایر مخلوقات و چیزها از قدرت بر کشف احوال باینست چگونه

عبارت از این دعوت که بخوارق کار ندارد و بکرامت اهل ارسال
نیست با آنکه گوییم مرید رسید و طالب شد در ساعت در سلوک
طریق خوارق و کرامات بر احساس مینماید و در عالم غیب هر زمان
هزار روی میخواهد و نیابد و ظهور خوارق نسبت به دیگران
دیگر نیست اما نسبت مریدان کرامات در کرامات و خوارق
در خوارق است چگونه مرید احساس خوارق میکند که مرید دل
مرید را زنده کرده است و مشاهده و مکاشفه بیننده نزد
عوام احیای جسد عظیم الشان است نزد خواص احیای
قلبی و روحی ربانی رفیع الشان است خواجه محمد پارسا قدس
سره در رساله قدسیه میفرماید که احیای اعراض بوده با حیات
روحی پرداخته اند و متوجه احیای سبب حیوة چند روز است
و آن احیاء وسیله حیوة دایم است بلکه گوییم نی اکثر وجود
اهل اشکال غنی است از کرامات و دعوت است بحر ظلوما
یعنی جل و علا رحمتی است از رحمتهای حق جل سلطانه و اجابه
ملکوت اصول است ایمن است از ابنهای عظیم الشان اما اهل
ارض اند و غنیمت روزگار بهم مطرود و [illegible] فنون در شان
این سنت کلام شان درست و نظرشان شفا [illegible] زاید

حق با باطل لازم این نیست و نبوی است علم بولایت ولی
هیچ در کار نیست بسیاری از اولیاء اتقیاء اند که بولایت خود
اطلاع ندارند فکیف دیگران را بر ولایت اطلاع شان لازم بود
در نبی از خوارق چاره نبود تا نبی از غیر نبی متمیز شود که علم به نبوت
نبی واجب است و ولی چون بشریعت نبی خود دعوت مینماید معجزه
نبی او را کافیست اگر ولی با و را شریعت نبی دعوت میشود از خوارق
چاره شود و چون از دعوت او مخصوص شریعت نبی است خارق
هیچ در کار نیست علما دعوت بظاهر شریعت مینمایند اولیا هم
دعوت بظاهر شریعت مینمایند و هم دعوت باطن شریعت
مینمایند اول مریدان و طالبان حق را بتوبه و انابت دلالت
مینمایند و بما آن احکام شرعیه ترغیب میفرمایند تا بذکر حق
جل سلطانه راه مینمایند و تاکید میفرمایند که جمیع اوقات خود را
مستغرق ذکر الهی جل سلطانه دارد بحدی که این ذکر استیلای
یابد و غیر مذکور هیچ چیز را در دل نگذارد تا نسیان از جمیع ما
سوی مذکور حاصل کرده که اگر بتکلیف یاد اشیا نماید یادش نیاید
یقین است که ولی را از برای این دعوت که بظاهر شریعت
باطن شریعت متعلق است خوارق چه در کار است پیری و مریدی

کرده بجای آن در هر مکان مسجد ساخته اند و خلفا در بلاد

مراسم کفر بجای آرند و مسلمانان در اجرای احکام اسلام

عاجز بودند در ایام اواسط میشود که ترک اکل و شرب نمایند ایام

و ازینکه در آن روز در بازار در بلاد اسلام هیچ مسلمانی در ۳

بازار نان پخته نفروختند و طعام نفروختند و هیچ کس

از زبونی اسلام منع ایشان نتوانستند نمود افسوس حالا بسعی

پادشاه وقت از راستی و ما فقیران باین زبونی و خرابی

باکرام و اعزاز این صاحب دولتان اسلام رونق داشت

و علما صوفیه معزز و محترم بودند و بتقویه ایشان و ترویج شریعت

میکوشیدند شنیده ام که روزی صاحبقران مرحوم بکوچه

بخارا میگذشت اتفاقا درویشان خانقاه حضرت خواجه

نقشبند قدس سره دران کوچه گلیمهای خانقاه خواجه را

افشانده بودند و از گرد پاک میکردند مرزا از حسن ادب بهمان پای در

دران کوچه توقف فرموده تا گردهای خانقاه بر سر و جبه

خود ساخته برکات و فیوض درویشان مشرف کرد دیگر

باین تواضع و فروتنی که با اهل الله نموده بود بحسن خاتمه

مشرف گشته [illegible]

وهم قوم لا یشقی جلیسهم ولا یخیب انیسهم علامتی که حق این
طایفه از مطلق اینها جدا شود است که شخصی باشد که استقامت
بر شریعت داشته باشد و در مجلس او دل را بحضرت حق سبحانه
وتعالی میلی و توجهی پیدا میکرده و برودتی از ما سوی مفهوم میشود این شخص
محق است و در اعداد اولیا است علی تفاوت الدرجات اینهمه نظر
در باب بیابت است و بی مناسب بعض محروم مطلق است
بکرار روی بهبود نداشت دیدن روی بی سود نداشت در ملکوت
بعد منتهی از حسن شاه خدا اطلع سلطان عهد از رواج یافته بود
مدتی از عدالت و التزام احکام شرعی رفته بود مطالبه آن و حث
در اوان ... ما نکرده اید در وقتی که اکنون حضرت حق سبحانه و تعالی
جهانی عالم را بنور عدل و عدالت پادشاه وقت منور ساخته
است شریعت و ملت محمدیه را بحسن اهتمام ایشان نصرت و عزت
بخشیده است اثار الحکم الشرع تحت السیف رواج شریعت غرا
مربوط بحسن اهتمام سلاطین عظام است اینمعنی چندگاه است که
ضعف پیدا کرده است ناچار اهل اسلام ضعیف گشته و کفار هنود بی
تحاشی هدم مساجد مینمایند و در انجا تعمیر معبدهای خود میسازند در
تهانیسر در میان حوض کرکهیت مسجدی بود و مقبره عزیزی آنرا هدم

آن درخت را بگو که ترا میطلبد شجر از جای جنبیده متوجه شد
خدمت آنحضرت گشت علیه وعلی آله الصلوة والسلام آمده و
چون حال را مشاهده اسلام آورده بعد از آن گفت یا رسول ۱۹
الله اگر فرمائی ترا سجده کنم فرموده که غیر خدا را جل شانه سجده
جایز نیست غیر حق را جل شانه اگر سجده تجویز مینمودم میگفتم
که زن شوهر خود را سجده کند بعضی از فقها هر چند سجده
تحیت سلاطین تجویز نموده اند اما لایق حال سلاطین
عظام آنست که درین امر بحضرت حق سبحانه و تعالی تواضع
نمایند و این نهایت تذلل و انکسار را بغیر او تعالی تجویز نکنند
حضرت حق سبحانه و تعالی عالمی را مسخر ایشان کرده بنده است
و محتاج ایشان ساخته شکر این نعمت عظمی بجا آورده تواضع
چنین را که مبنی از کمال عجز و انکسار بجناب قدس او تعالی مسلم باید
دارند و درین امر با او شرکت تجویز ننمایند هر چند جمعی تجویز آن نموده اند
اما حسن تواضع ایشان باید که تجویز آن معنی نکنند هل جزاء الاحسان
الا الاحسان [illegible] ت و وقت از اقصای ممالک خود مرا جهت
فرموده اند اعلا فایده است تحقیق که این حقیر بتبیینش سبحانه در بر
تذکره ام اختلافات خود را صاحبه والناس عند اللقاء والی

[illegible] بپایهٔ پایین برد میدانید که در
خطبهٔ روز جمعه نام سلاطین را که در زینه فرود آمده میخوانند و
جهت این تواضع هست که سلاطین عظام نسبت با سرور
بخلفاء راشدین او علیه و علی آله الصلوة والتسلیمات نموده
اند جایز نداشته اند که اسامی ایشان با اسامی اکابر دین
در یک درجه مذکور شود و شکایتند [illegible] که پایه را در
سجده که عبارت از جبین در زمین نهادنست منقص نهایت
تذلل [illegible] هست و مشتمل بر کمال تواضع و فروتنیست لهذا
این قسم تواضع را مخصوص به احب الوجود جل سلطانه گذاشته اند
و غیر او را مستحق آن نه تجویز نموده اند منقولست که حضرت پیغمبر علیه و
علی آله الصلوة والسلام روزی [illegible] امیر [illegible] آمده
بمجرد طلبیدن با ایشان آمده [illegible] فرمود علیه و علی آله الصلوة
والسلام آن درخت را بگو که ترا پیغمبر صلی الله طلبیده شجر از جای جنبیده
متوجه خدمت آنحضرت گشت صلی الله علیه و علی آله الصلوة والسلام آن
اعرابی [illegible] بمجرد طلبیدن [illegible] آمدن [illegible] فرمود علیه و علی آله
الصلوة والسلام آن درخت را بگو که ترا پیغمبر صلی الله طلبیده شجر از جای
جنبیده متوجه خدمت آنحضرت گشت صلی الله علیه و علی آله الصلوة و السلام

باطن باسم قیوم نه باین معنی است که این باطن در این اسم
حال میگردد یا بدان اسم اتحاد پیدا کند که آن الحاد است سبحانه
و لا یتغیر بذاته ولا بصفاته ولا فی اسمائه بحدوث الاکوان بلکه ۲۵
این باطن را بان اسم نسبتی پیدا میشود مجهول الکیفیة که موهم
حلول و اتحاد میگردد و فی الحقیقة نه حلول است نه اتحاد که مستلزم
قلب حقیقة امکان است بحقیقت وجوب تعالی الله و تقدست که
محال عقلیست و در شریعت زندقه است و آن ظاهر صرف که
متمایز هر چند از عالم شهادتست که مشهود و مرئیست اما مصبغ
برنگ باطن است اگرچه باطن از حیطه شهود و ادراک بر آمده
است و ملحق بغیب گشته و رنگ بیچونی پیدا کرده زیرا که چون تا رنگ
بیچونی پیدا نکند از حیطه ادراک چون بیرون رود و رخت از
شهادت بغیب نکشد از بیچونی حقیقی نصیبی نیابد و از غیب
الغیب مطلع نگردد باید دانست که این ظاهر باقی مانده را که تمام
رو بخلق است و طاعات و عبادات شرعیه با و مربوط است
و معامله دعوت و تکمیل نیز با و منوط و باطن این عارف صاحب
تکمیل جزاء تعلق بمراتب امکانیه ندارد و جز به متعلق مقامات
وجوب نه متوجه ظاهر است و نه ظاهر رو در روی او

علی صاحبها اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله الصلوة

والسلام والتسلیمات العلی منسوب بود وسیوم بخواجه [illegible]

[illegible] صدور یافته در بیان عالم خلق و عالم امر و نیابت

عالم خلق و عالم امر عارف تام المعرفت هرچند هر دو در داخل ظاهر

صورت اند نسبت باسم قیوم که وجه خاص اوست که نیز

الحقیقه باطن وحقیقت آن عارف هست چنانچه تحقیق آن

در مکتوبی تحریر یافته است اما چون این ظاهر و صورت با جدت

نظر که بمحض فضل خداوندی جل سلطانه موهبت گشته است

ملاحظه میکایم اینجا نیز ظاهر و باطن پیدا میگردد و صورت و حقیقت

هویدا میشود نه آنکه عالم خلق را تمام ظاهر یابیم و عالم امر را باطن

چنانچه جمعی گمان برده اند بلکه در هر لطیفه از لطایف عالم

خلق و عالم امر هم صورت وهم حقیقت عنصر خاک هم ظاهر

دارد وهم باطن و همچنین اخفی را هم ظاهر است وهم باطن واین

باطن که بعالم خلق و عالم امر تعلق دارد درین مرتبه بتوسل اعمال

صالحه که بمحض موهبت خداوندی جل سلطانه کم بر آن باطن که

باسم قیوم مربوط است ملحق میگردد تا بجدی که از این باطن

باسم اثری نماند وبجز ظاهر صرف هرچه بود تحقق میگردد چنانچه این

با عکوس صور علمیهٔ اسما و صفات الهی جل شانه که در این عدمات ظهور
یافته اند غایة ما فی الباب آن عدمات در رنگ هیولی اند و این عکوس
در رنگ صورت که در هیولی حلول کرده است تشخیص و تمیز عدمات
بان عکوس ظاهر است و قیام آن عکوس بان عدمات متمیزه و این
قیام در رنگ قیام عرض بجوهر نیست بلکه در رنگ قیام صورت است که بهیولی
گفته اند و تشخیص هیولی را بصورت [illegible] گفته اند و چون بتوفیق [illegible]
سبحانه سالک متوجه جناب قدس خداوندی جل شانه [illegible]
میگردد و بساعت [illegible] اصل [illegible] آن عکوس [illegible]
اسما و صفات واجبی جل سلطانه [illegible] آن قوت [illegible]
کند [illegible] است [illegible] الا ان
حزب الله هم الغالبون [illegible] عدمات [illegible]
و [illegible] بوده است [illegible] عکوس [illegible]
نظر سالک مختفی میگردد و غیر از عکوس [illegible]
خود در نظر او می ماند بلکه عکوس را [illegible]
نظر تحقیق میکردند [illegible] از احتیاج [illegible] و این مقام
فنا [illegible] سالک [illegible] بقا بخشند
باز گردانند عدم خود را در رنگ پوست [illegible] بدست خواجه

همان سوی کار است از جهت تکمیل تربیت و تتمیم عبادت چه این وارد از

عمل است و این موطن موطن دعوت حقیقت شهود و

مشاهده در آنحضرت و معامله کشف و معاینه در پیش است عبادت

معبود جل سلطانه درین موطن به از استغراق در معبود است

نقا لهو انتظار مطلوب انجای که تا شعار از محبت هست به از استهلاک

در مطلوب است ارباب سکر این را باور دارند یا نه و این توجه

ظاهر و باطن که عارف صاحب تکمیل را بجانب خلق پیدا شده است

تا زمان بلوغ اجل است که منتهای مقام دعوت و چون اجل

رسید رجم موت بر آمده قدم در کوی وصال محبوب خواهد نهاد

و بدولت وصال و اتصال بی مزاحمت اغیار مشرف خواهد گشت

هنیا لارباب النعیم نعیمها و للعاشق المسکین ما یتجرع

ربنا اتمم لنا نورنا و اغفر لنا انک علی کل شیء قدیر و الصلوة و السلام

و التحیة و البرکة علی خیر خلقه و علی اخوانه و علی آله و صحبه العظام الی یوم

القیام مکتوب نود و چهارم به مولانا عبد الغفار [illegible] در بیان

[illegible] الحمد لله رب العالمین و الصلوة علی

سید المرسلین حقایق و مکاشفات بعلم این فقیر حقیر در بعضی مکاتبات

نوشته است [illegible] که منشاء هر شرف [illegible]

درین موطن صورت نیست فنا و اسامی که با صورت نیست
فنای سابق که با صورت این فنا بوده است تا این مقام چون
بقا آورند بعالم باز گردانیده شد تا عدم را که [illegible] حجر بیرون شده
رسالت و تبلیغ او را بوده باز گردانیده اند و [illegible] او ساخته
و از حقیقت و صورت او مباین گردانیده اند از اطلاق اسم الله
بر عدم کردند و برای حکم و مصالح ازو باز درنگ برایش [illegible]
درین حالت اگرچه عدم را باز آوردند اما قیام آن بعکس را باین وجه
ساختند که عدم را باین معکوس قیام بخشیده بقا بخود [illegible]
سابق گذشت [illegible] و درای این بقا [illegible] نیست باشد [illegible]
بقاست این نسبت به جامه [illegible] بود فنا [illegible] الا [illegible]
بعد از لباس صاحب جامه [illegible] اگر [illegible] لا [illegible]
[illegible] جامه [illegible] و اگر [illegible] تا [illegible]
همچنین این عدم با [illegible] یافت [illegible]
[illegible] ساری [illegible] نیست [illegible]
عرضی است [illegible] آمده است [illegible] و اصل
[illegible] و نقص است که از آن عدم [illegible]
[illegible] صاحب این مقام [illegible]

وجودیست که از غایت فناست که بعدم پیدا کرده است تعبیر از [illegible]
پیرایش شعور نابود و از صورت فنا بی ابدا ما فی الحقیقه در این موطن
عدم از وی فنا پیدا شده است و داخل مظان انانی اوست با
کمال عدم در این مقام جزو مغلوب و مستور اوست و از اصامیم که
دست [illegible] داده است واقع بلکه قائم بآن عکوس که بایه قیام
[illegible] گشته است و این قبر باطها در این مقام بوده است تا
[illegible] پیراهن مشغولند چون وجد [illegible] و وجود [illegible]
[illegible] صورت [illegible] صفات خداوندی جل سلطانه شامل
حال [illegible] گشت [illegible] مغلوب [illegible] ترکیب اشکال یافته
[illegible] کرده [illegible] تشخیص [illegible] آن عکوس پیدا کرده بود
مشعور ما ثبت و موهوم مطلق گویا [illegible] گشت [illegible] اگر
صورت [illegible] قالب [illegible] قیام آن قالب [illegible] وجود
[illegible] ثبات [illegible] پیدا که آن قالب را شکسته فنا
از آن قالب [illegible] ساخته [illegible] قائم [illegible] در ما [illegible]
عکوس که قیام او [illegible] شده است که قیام بذات و اصول خود [illegible]
[illegible] جز عکوس و پیر اصول آن عکوس
[illegible] هست و [illegible] که حقیقت فنا

ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمة انک انت
الوهاب والسلام علی من اتبع الهدی مکتوب بخواجه محمد مقصود علی ۸۹
تبریزی در سوال از تحقیق مسئله حقیقی و در بیان کفر
طریقت و اسلام طریقت [illegible] الحمد لله وسلام علی عباده
الذین اصطفی صحیفه شریفه رسید استفسار بعضی از سخنان
صوفیه رفته بود بحدی نما وقت بمکان هرچند تقاضای گفت و نوشت
نمیکند اما سوال را از جواب چاره نبود بضرورت چند کلمه نوشته آمد
مجمل کلام در حل جمیع آن مسئلها است که در شریعت چنانچه کفر و
اسلام است در طریقت نیز کفر و اسلام ثابت است و چنانچه در شریعت
کفر شرارت و نقص است و اسلام کمال است در طریقت نیز کفر
طریقت نقص است و اسلام طریقت کمال است کفر طریقت عبارت از
مقام جمع است که محل استتار است تمیز حق از باطل درین موطن
مفقود است چه شهود سالک درین موطن در مرایای جمیله و
رذیله جمال وحدت محبوب است پس خیر و شر و کمال و نقص بنظر
در ظلال آن وحدت نمی یابد لاجرم نظر انکار که ناشی از تمیز است در
خواطر مفقود است ناچار [illegible] مقام صلح [illegible] اجرا
نمی یابد و باین نکته [illegible] ربنا لا تواخذنا

... بعد صدور صفات بشریت با دیگران مساهم الا از وی
... های جنس وی ظهور صفات بشریت عجیب کرد از
... آمده است و دیگر از اوشان در اصلی شان تا بهما عوام
... کرت صوری را ملاحظه نموده خواص بلکه اخص خواص
... خود تا القصور را ملاحظه نموده خواص بلکه اخص خواص را
... خود تا الشعور کرده در مقام و اعتراض می آیند و محروم میمانند
... فقالوا ابشر یهدوننا فکفروا و گفتند و قالوا ما لهذا الرسول
... یاکل الطعام و یمشی فی الاسواق شان ... حال ... بعد ... الله
... از صفات بشریت ... بلکه حامل ... صفات
... است ... کیست ... است ... کرده خود را
... صفات ... ازان در وجود
... الله ... صفات ...
... است ... شخص کرا لابس لباس ... است
... لباس ... پنهان چون ... ندارند
... شخص را ... حکمهای خلاف واقع ...
... و اگر دیدن نقد خود
... [illegible] ... بود

وارث شیخ قدس الله تعالی اسرارهم هر که شطحیات تکلم نموده

است و سخنان مخالف شریعت گفته همه در مقام طریقت بوده اند

اگر موطن سکر و پیش نسبت بزرگان که بدولت اسلام حقیقت

مشرف گشته اند از امثال این سخن پاک و مبرا اند و بظاهر و باطن اقتدا

بانبیا دارند و متابع انبیا اند علیهم الصلوات والتسلیمات پس

شخصی که تکلم بشطحیات نماید و بهمه در مقام صلح باشد همه را

بصراط مستقیم انگارد و در میان حق و خلق اثبات تمیز نکند و بوجود

اشیا نیست قایل بشود اگر آن شخص بمقام جمع رسیده است و بکفر

طریقت متحقق گشته است و نسیان ما سوی فرموده مقبول را

و سخنان او که ناشی از سکر اند از ظاهر معروف و اگر آن شخص

بی حصول انجلال و وصول بدرجه اولی در محال باین سخنان متکلم

است و همه را برحق و بر صراط مستقیم میداند و تمیز باطل از حق

نمینماید از زنادقه و ملاحده است که مقصودش ابطال شریعت

است و مطلوبش رفع دعوت انبیا که رحمت عالمیان اند علیهم

الصلوة والتحیات پس این کلمات حلاوه از محقق صادر میشوند و هم

از مبطل محیل را آب جوشاند و مطلوب [illegible] قول است که نبی اسرائیل را

آب شکوار بود و قبطی را [illegible] اگر در اینجا هم مقام فرق

انّ ربّی علی صراط مستقیم و کاهی این مظهر باعین ظاهر دانسته خلق را عین حق می انگارد و مربوب را عین رب میداند این کلماتست که از غلبهٔ جمع می شکفد منصور در همین مقام گوید کفرت بدین الله والکفر واجب لدی و عند المسلمین قبیح کفر طریقت بکفر شریعت مناسبت تمام دارد هرچند کافر شریعت مردود است و مستحق عذاب و کافر طریقت مقبول است و مستوجب درجات چه این کفر و استتار از غلبهٔ محبت محبوب حقیقی ناشی شده است و غیر محبوب همه را فراموش کرده است پس مقبول بوده آن کفر از استیلای جهل و تمرد پیدا گشته نا چار مردود باشد و اسلام طریقت عبارت از مقام فرق است بعد الجمع که در وی تمیز است حق از باطل و خیر از شر اینجا متمیز است این اسلام طریقت را با اسلام شریعت مناسبت تمام است بلکه چون اسلام شریعت بکمال میرسد انتهاء او به این اسلام پیدا میکند بلکه هر دو اسلام اسلام شریعت اند فرق درمیان ایشان آنست که ظاهر شریعت و باطن شریعت است و بصورت شریعت و حقیقت شریعت نسبت کفر طریقت از اسلام صورت شریعت ... ... اسلام حقیقت شریعت بیشتر است و ... ...

طلب نمودند فرمودند ایتونی بقرطاس اکتب لکم کتابا لن تضلوا بعده ابدا
وحضرت فاروق رضی الله عنه با جمعی دیگر از اصحاب کرام رضی الله تعالی
عنهم منع اتیان قرطاس نمودند و حضرت فاروق رضی الله تعالی
عنه گفت حسبنا کتاب الله و گفتند اهجر استفهموه و حضرت رسالت
علیه و علی آله الصلوة والسلام والتحیة هرچه میفرمودند از روی وحی
میفرمودند کما قال الله تعالی وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی
یوحی علمه شدید القوی پس منع و رد کفر است کما قال تعالی ومن لم یحکم
بما انزل الله فاولئک هم الکافرون و ایضا تجویز هجر و هذیان به پیغمبر
مستلزم رفع اعتماد است از احکام شرعیه و آن کفر و الحاد و زندقه
است حل این شبهه قویه چیست بدان ارشدک الله تعالی و ایاک
سوا الصراط این شبهه و امثال این شبهه را که جمعی در حق حضرات
خلفاء ثلثه رضی الله تعالی عنهم و سایر صحابه کرام رضی الله
تعالی عنهم ایراد مینمایند این تشکیکات و ایرادات بیجا است
اگر کسی انصاف بیابد در شرف صحبت خیر البشر را علیه و علی آله
الصلوة والسلام از هوا و هوس چون نباشد میشناسد که نفوس
ایشان در صحبت خیر البشر علیه و علی آله الصلوة والسلام از هوا
و هوس مزکی شده بودند [illegible] ایشان از عداوت و کینه

است جمعی غیر از اهل الاسلام بتقلید سخنان اکابر ارباب سکر از
صراط مستقیم منحرف گشته پس کوچهای ضلالت و خسارت افتاده
اند و دین خود را بر باد داده اند و ندانسته اند که قبول این سخنان
مشروط بشرائط است که در ارباب سکر موجود اند و در ایشان مفقود
مخلص این شرائط نسیان ماسوای حق است سبحانه که دلیل بر آن قبول
است مصداق و اعتبار محض از معطل استقامت بر شریعت است
عدم استقامت بر شریعت اگر محض است با وجود سکر و بیخبری
سهوی از ارتکاب خلاف شریعت نخواهد بود منصور با وجود قول
انا الحق در هر شبانروز با زنجیر گران پانصد رکعت نماز
میگزارد و قطعی که بدست ظالمان رسید اگر چه از وجه
ضلال بود بحکم ... و اکثر معطل است از آنان احکام شریعت در وی
چون کوه قاف گرانست کبر علی المشرکین ما تدعوهم الیه ثبتنا
لنا انت ربنا آتنا من لدنک رحمة و هیئ لنا من امرنا رشدا و السلام
علی من اتبع الهدی [illegible]
[illegible]
الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی حضرت رساله خاتمت
و علی آله ... و التحیه در رجب موت قرطاس

کریمه اسلام حضرت فاروق است رضی الله تعالی عنه بعد از
حصول نظر انصاف و بعد از قبول شرف صحبت خیر البشر
علیه و علی آله الصلوة والسلام و بعد از دانستن بزرگیهای
و علو درجات اصحاب کرام علیهم الرضوان اجمعین اعتراض
کنندگان و تشکیک پیدا اند کان نزدیک است که این شبهها
را در رنگ مغالطهای سوفسطائی برد اند و تصور نمایند و از
درجه اعتبار ساقط کنند اگرچه ماده غلط ازین شبهها
تشخیص نکنند و محل سقط را تعیین ننمایند الا اقل محال این همه
شبه دانند که مواد این تشکیکات و حاصل این شبهها
با ما حصل است نکرد مصادم بداهت و ضروره اسلامیه
و مردود و مطرود کتاب و سنت است مع ذلک در جواب
این سوال و در تعیین مواد غلط ان شبهه چند مقدمه معلوم
شده سبحانه نوشته می آید استماع نمایند و حل این اشکال
و دفع اشکال بیتی برچند مقدمه است برچند هر مقدمه مع اجابت علاحده
اول آنکه جمیع منطوقات و مفهومات آنحضرت علیه و علی آله الصلوة
والسلام والتحیة موجب وحی بوده اند که میفرموده نطق عن الهوی
محسوس نطق تو است نه محالات ... التفسیر ... آنکه جمیع

گشته و خوش شد که ایشان نزد اکابر دین بزرگتر اسلام که بذل نموده
انفاس نفیسهای خود را در اعلای کلمه اسلام و در نصرت سید الانام
و انفاق فرموده اند اموال خود را از برای کلمه اسلام و برای
تایید دین متین در لیل و نهار در سر او جهار و گذاشته اند عشایر
قبائل خود را و اولاد خود را و ازواج و اوطان و مساکن خود را
و عیون و زروع خود را اشاره و اشجار خود را از جهت محبت رسول
علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات و ایثار نموده اند نفس رسول را
بر نفس خویش و اختیار کرده اند محبت رسول را بر محبت خویش تا
محبت او بر محبت خویش و ایشان شاهدان وحی و ملک بودند ما بین
معجزات متواتره را اکثر عیب ایشان بشهادت گشته است
و طعن در بعضی شده الذین ما نبی الله تعالی علیهم فی القرآن المجید
رضی الله عنهم و رضوا عنه و ذلک ثبتهم فی التورات و ثبتهم فی الا
بنظر کار دین اصحاب کرام و دین کرامات شرک بیشتر
آثار صحابه که خلفا راشدین باشند از بزرگترهای ایشان رحمه
نهاد همان ما یعنی است که حضرت حق سبحانه و تعالی در شان
رسول خود فرموده یا ایها النبی حسبک الله و من اتبعک
و نقل ابن عباس رضی فرموده است که سبب نزول این

علی آله الصلوة والسلام برخاسته دو رکعت نماز دیگر با آن
منضم ساختند و سجده سهو کردند هرگاه سهو و نسیان
در حالت صحت و فراغت بمقتضای بشریت جایز باشد صدور
کلام بی قصد و بی اختیار در مرض موت در وقت استیلای وجع
بمقتضای بشریت از آنسرور علیه و علی آله الصلوة والسلام
چرا جایز نباشد و اعتماد از احکام شرعیه برای چه مرتفع شود
زیرا که حضرت حق سبحانه و تعالی بوحی قطعی آنسرور را علیه و علی آله
الصلوة والسلام بر سهو و نسیان او متنبه فرموده و صواب را
از خطا متمیز ساخته چه تقریر بر خطا مجوز نیست که مستلزم رفع اعتماد
است از احکام شرعیه او پس ثابت شد که موجب رفع اعتماد
نفس سهو و نسیان نیست بلکه تقریر بر سهو و نسیان موجب
رفع اعتماد است از احکام شرعیه او و آن تقریر مقرر است
که مجوز نیست مقدمه رابع که حضرت فاروق بلکه خلفای ثلثه رضی
الله تعالی عنهم اجمعین منکر اند حجیت کتاب و سنت احادیث
بخصوص در باب بشارت جنت ایشان از کثرت رواة تواتر
گفت که بحد شهرت بلکه بحد تواتر معنی رسیده با بغض انکار ایشان از
جمله حجت با اعتماد رواة احادیث صحاح و حسان اهل سنت

او علیه و علی آله الصلوة والسلام بموجب وحی بودی بر بعضی
سؤالات او علیه و علی آله الصلوة والسلام از وحی جلی ثابت شد
و اعتراض دار نگشت و عفو از ان کجا بیشتر نوشتی قال الله تعالی
خطابا لنبیه علیه و علی آله الصلوة والسلام عفا الله عنک لم اذنت
لهم مقدمه دوم آنکه در احکام اجتهادیه و در امور عقلیه بموجب کریمه
فاعتبروا یا اولی الابصار و کریمه شاورهم فی الامر صحابه کرام را
با آن سرور علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات گنجایش گفت
و گو بوده است در وقت بدل مال اسیران چه امر اعتبار و امر مشوره
بحصول رسید صورت ... صدیق قتل و فدیه اساری بدر که
اختلاف واقع شده بود و حضرت فاروق بقتل حکم کرده بود
وحی موافق رای حضرت فاروق آمد و در اخذ فدیه وعید نازل گشت
آن سرور فرمودی علیه و علی آله الصلوة والسلام لو نزل العذاب
ما نجا غیر عمر و سعد بن معاذ چه سعد نیز اشارت بقتل آن اسارى
نموده بود مقدمه سوم آنکه نسیان بر پیغمبر جایز است بلکه واقع
علیه و علی آله الصلوة والسلام در نماز فرض رباعی بر دو رکعت
سلام داده بود ذو الیدین عرض نموده آنحضرت الصلوة ام نسیت
بقول الله تعالی ... قول ذی الیدین ...

نازل گشته است که اسبق سابقانست در انفاق و مقاتله و قال سبحانه و
تعالی لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجرة امام محی
السنه در معالم التنزیل از جابر نقل کرده رض که پیغمبر صلی الله علیه و
علی آله الصلوة والسلام فرمود که داخل نمی شود در دوزخ کسی از
آنها که در تحت شجره بیعت کرده اند و این را بیعت الرضوان
گویند چه حضرت حق سبحانه و تعالی از این قوم خوشنود شد و شک
نیست که تکفیر شخصی که خبر بهشت باشد بکتاب و سنت کفر است
و از قبیح قبایح مقدمه خاص اکثر توقف حضرت فاروق است
در اتیان بقرطاس نه از برای رد و انکار بوده عیاذا بالله سبحانه
منزلت این سوء ادب از مقدار او بمراتب بعید که بخلق عظیم متصف
است چگونه باشد بلکه از ادنای صحابه که یکبار زیاده بار شرف
صحبت خیر البشر مشرف گشته است این معنی متوقع نیست بلکه از
عوام امت او که بدولت اسلام او مستسعد گشته اند این
قسم رد و انکار متوهم نیست [illegible] رد و
ندما باشد و از اعاظم مهاجر و انصار بود این معنی بتحقیق نموده
حضرت حق سبحانه و تعالی انصاف دهاد که با کار در این قسم سوء
ادب بقلبی پیدا کنند و ناصحید [illegible] و کلام موافق نیست بلکه

کرا از اساتذهٔ خود که صحابه و تابعین باشند اخذ نموده اند و در
جمیع فرق مخالفه کلا الجمع جمع کنند معلوم نیست که عشر عشیر اهل سنت
رسیده کما لا یخفی علی المتتبع المتفحص المنصف و کتب احادیث اهل
سنت مشحون به بشارت این اکابر است به بهشت و اگر در کتب
احادیث اهل سنت مشحون بل بعضی از فرق مخالفه این بشارت را
روایت کرده باشند هم نیست که عدم روایت بشارت بر عدم بشارت
دلالت ندارد اما ثبوت بشارت این اکابر به بهشت در قرآن مجید
پس به آیات متکثره منها قال الله تبارک و تعالی والسابقون
السابقون الاولون من المهاجرین والانصار والذین اتبعوهم
باحسان رضی الله عنهم و رضوا عنه و اعد لهم جنات تجری تحتها
الانهار خالدین فیها ابدا ذلک الفوز العظیم و قال تبارک و تعالی
لا یستوی منکم من انفق من قبل الفتح و قاتل اولئک اعظم درجة
من الذین انفقوا من بعد و قاتلوا و کلا وعد الله الحسنی ای الجنة ثم
جمیع صحابه که بعض از فتح و بعد از فتح انفاق و قتال کرده اند بشر
بهشت باشند از اکابر صحابه که در آن انفاق و قتال و مهاجرت سبق اند
که بوده چه توان گفت و اعظم بشارت بهشت ایشان را چگونه در کتب
سنت ابطال کرده اند که همه مستوی در شان حضرت صدیق

عرض کردند اتجعل فیها من یفسد فیها ویسفک الدماء ونحن
نسبح بحمدک ونقدس لک و حضرت زکریا در وقت بشارت به ولادت
حضرت یحیی و حضرت مریم در وقت بشارت به ولادت حضرت عیسی علی نبینا
وعلیهما الصلوة والتسلیمات گفته اند انی یکون لی غلام و کانت
امرأتی عاقرا وقد بلغت من الکبر عتیا و حضرت مریم [illegible] گفت
گفته انی یکون لی غلام ولم یمسسنی بشر [illegible] حضرت [illegible] اکرم
استفهام [illegible] فرق [illegible] وقت [illegible]
چه مصایب و چه [illegible] بعضی [illegible]
بعضی [illegible] حضرت [illegible] علیه و آله [illegible]
تا یقین شود که در [illegible] حضرت پیغمبر علیه و علی آله
الصلوة والتسلیمات [illegible] اصحاب [illegible]
علیهم الصلوات والتسلیمات [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت [illegible]

حضرت فاروق استفهام و استفسار بوده چنانکه گفت

استفهموا یعنی اگر بجد و اهتمام طلب قرطاس فرمایند آورده

شود و اگر در این باب جد نداشته باشند در وقت ترک

تصدیع ایشان نباید داد چه اگر بوجوب امر طلب قرطاس نموده

اند تاکید و مبالغه طلب قرطاس خواهند کرد و آنچه مامورند

خواهند نوشت که تبلیغ وحی ربانی واجب است و اگر این طلب

بامر وحی نیست بلکه میخواهند که از روی اجتهاد و فکر چیزی بنویسند

نوشت مساعدت آن نمیکند پایه اجتهاد بعد از ایشان بکمال ایشان

باقیست استنباط است ایشان از کتاب که اصل اصول است

احکام اجتهادیه را استنباط خواهند نمود که در حضور ایشان

که اوان نزول وحی بوده استنباط استنطار گنجایش نبود (بعد)

[illegible] بحال ایشان که زمان انقطاع وحی است بطرز اولی (بحکم استنباط)

اولی العلم مقبول خواهد بود چون آنسرور علیه و علی آله الصلوة

والسلام در این باب جد و اهتمام نفرمودند که این امر فرض

نمودند معلوم شد که از روی وحی نبوده است و توقعی که بر وی

مجرد استفسار بود [illegible] موسوم نسبت بلا که کلام از جهت استفسار

و استعلام وجه خلافت الکبری [illegible] علیهم الصلوات والتحیات

الیقینیات و چون این مقدمات معلوم گشت پس گفتیم جواب این
شبهه و امثال این شبهه حاصل شد که [illegible] مقدمه مجموع آنجا
چه مقدمه از مقدمات او آن که گفت [illegible] است [illegible]
چنانکه گذشت و مجموع [illegible] است [illegible]
این شبهه مبنا [illegible] دفع این شبهه [illegible]
از کمال [illegible] علی [illegible]
می آرد و الا امثال این شبهه [illegible] السلطان [illegible]
که در بیان السلطان [illegible] آورده [illegible]
بیان [illegible] است بلکه این قسم شبهات و تشکیکات [illegible]
و در [illegible] که شخص [illegible] جاهل [illegible]
که [illegible] الا [illegible]
اثبات [illegible] است [illegible]
[illegible] خود و [illegible] آن [illegible]
می افتد بلکه [illegible] آن [illegible]
و امور [illegible] بلکه [illegible]
[illegible]
[illegible] جمیع [illegible]

در تعیین اولیت است بنا بر تقریر هیچ کس بمرتبه صحابه نرسید

از آنکه بمراتب صحابیت باید آمد و باید فهمید که اکثر منع زیاده از قرطاس

و صحبت [illegible] حضرت صدیق که بعض از اتفاق

این است جمله امت مخصوص بخلافت اعتبار کرده مهاجر و انصار

[illegible] نموده اند و قرآن مجید [illegible] نموده است

و از ایشان [illegible] نموده [illegible] است

[illegible] چون [illegible] صحبت سرور

[illegible] علیه الصلوات والسلام که [illegible] محبت است

[illegible] این [illegible] کمالات [illegible]

[illegible] اکرم [illegible] صحبت

[illegible] الصلوات والتسلیمات [illegible]

[illegible] سر [illegible] آن

[illegible] عجب

[illegible] رسول [illegible] اصحاب

[illegible] علیه الصلوة والسلام [illegible] اصحاب کرام علیهم

[illegible] اجمعین [illegible] بعضهم

[illegible] اصحاب [illegible] علیه و علیهم الصلوات و

از اصحاب لازم می آید که مطعون باشند عیاذاً بالله سبحانه من
ذلک و بهترین بنی آدم بعد از انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات
بدترین مردم باشند و بهترین قرون بدترین قرون باشند چه اهل آن
قرون همه این زمان بعداوت و کینه متصف گشته اند هیچ مسلمانی
باین امر جرات نماید و ایمعنی را تجویز نکند چه قسم تجویز کند حضرت
امیر را با این حضرات عداوت باطنه بود این حوض طرفه است چرا که
بایکدیگر چون شیر و شکر باشند و فایده دیکدیگر بوده اند امر خلافت
نزد آن بزرگواران مرغوب و مطبوع نبوده است تا سبب حسد و
کینه بود اقیلونی از حضرت صدیق معروف و مشهور است و
حضرت فاروق میفرمودند اگر خریداری پیدا شود این خلافت را
بیکبار میفروشم حضرت امیر که با معاویه جنگ و جدل فرمودند
بواسطه میل و رغبت امر خلافت بوده است بلکه قتال با بغات
فرض میدانسته است و دفع آنها میکرده قال الله تبارک و تعالی
فقاتلوا التی تبغی حتی تفیء الی امر الله الآیه [illegible] الباب چون محاربان
حضرت امیر [illegible] اصحاب رای و اجتهاد اند اگرچه درین
اجتهاد مخطی و ملامت و تشنیع و تکفیر دور اند حضرت
امیر فرموده اخواننا بغوا علینا لیسوا کفرة ولا فسقة لما لهم

علیه وعلی آله الصلوات والتحیات مستغنی کتاب وسنت محسوس

ومشاهد است قادح وطاعن این بزرگواران که بعد از ...

... کرده قدح وطعن در ایشان نمایند طعن ایشان در رنگ

قدح آن سنگ است که در وجود آن نمایند واز راه بصر نظر بالا

ترغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب

عیاذا بالله ... شعری ما حمله علی سب اکابر الدین وطعن کبار اهل الاسلام

ولیس طعن احد وسب شخص من الفسقة والکفرة مما یعد من

... عبادت ... کرامت وفضیلت ووسیلة الی النجات ...

... اکابر دین وطعن در بزرگان اسلام وما ورد فی الشرع از سب

... علیه وعلی آله الصلوة والسلام کافی جهل ومایه ...

... وامثال ... عنهم ...

... الوقت والاشتغال بما لا یعنی

... لکم ما ... الاسلام ...

حضرت حق سبحانه در قرآن مجید ... اصحاب پیغمبر

علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات ... ایشان ...

... این بزرگواران ... عداوت ... این بزرگواران ...

... کند ... ان ... بشتر ...

شرافت و سعادت او ست بهیچ نقصان و قصور ایها لازم نیست

آزان طرف نپذیرد کمال او نقصان وزین طرف شرف روزگار من باشد

بالجمله انتفاع و استفاده که صاحب دولتان از راه غلمان و خدمه

میکند بهیچ ممنوع و محذور نیست که مستلزم نقصان و قصور

نیست بلکه کمال این صاحب دولتان در خدمات غلمان و خدمه است

تمام دولتی بود که از خدمه مستفید و متمتع شود انتفاع و تمتع از کملان

نقصان است استمداد و استفاده از همراهان قصور قال الله

تبارک و تعالی یا ایها النبی حسبک الله ومن اتبعک من المؤمنین عمر بن خطاب

رضی الله عنه او معلوم که سبب نزول این آیه کریمه اسلام حضرت

فاروق است رضی الله عنه بدیهی است که خدمات اتباع و اسافل مرتبت بجنس

مرتبه اکابر را اعانت است و اگر شخصی با مرتبه‌ای هم متعهد نشود قصور

عبارت جمعیت سلاطین و امرا در تحمل خدم و حشم محتاجند و کمالات

خود را موقوف ایشان میدانند و از ینجا هیچ نقصانی و قصوری

در مراتب ایشان نیست چنانچه معلوم و متبع و شریف است و منشاء

این اشتباه عدم فرق است در میان تمتع و انتفاع که از جانب اعاظم

می آید و تمتع و استفا[ده] که از جانب اعاظم حاصل میگردد و مبطل شده

مر او را و تا نقصان افزا و مکمل محمد باشد و تمامی

من التأويل قال الشافعي وهو منقول عن عمر عبد العزيز تلك دماء طهر
الله عنها أيدينا فلنطهر عنها ألسنتنا ربنا اغفر لنا ولإخواننا الذين
سبقونا بالإيمان ولا تجعل في قلوبنا غلا للذين آمنوا ربنا إنك رءوف
رحيم والصلوة والسلام على سيد الأنام وعلى آله وأصحابه الكرام
إلى يوم القيام [illegible]
[illegible] والحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى رسيده
بود ذکر معنی این عبارت چیست که در مکتوب ششم واقع شده
اکنون رقم کرده میشود مقصود از تحریر این سخن آنست که ولایت محمدی بولایت
ابراهیمی علیهما الصلوة والتسلیمات منصبغ گردد و حسن ملاحت
این ولایت با جمال صباحت ولایت ابراهیمی ممتزج شود و باین انصباغ و
امتزاج مقام محبوبیت محمدیه بدرجه علیا رسد و بنهایت که منصب دلالی
وبت ظلی بهیچ ممنوع و محذور نیست که دلالیه جنس دلالت دو
محبوب صاحب جمال حاصلت و کمال را باهمدیگر مختلط سازد و حسن
هرکدام را با یکدیگر ممتزج [illegible] کمال جلوه گری اوست و نهایت
شرفت و سعادت او را بهیچ وجه نقص و قصوری در شان
آن دو صاحب جمال لازم نمی آید چنین [illegible] ده در حسن و
جمال این دو صاحب کمال بیفزاید طراوت [illegible] بالا در افتاد

عطا فرموده است و احکام موجود بر وی جاری ساخته اما موجود است
و موهوم موهوم هر چند ظاهر بینان موهوم را نظر به ثبات و استقرار
۱۹۸
او نیز موجود تصور نمایند و در موجود است تحقیق این معنی در کتب
و رسایل خود بتفصیل نوشته است اگر احتیاج افتد انجا رجوع نمایند
پس موجود را نسبت بموهوم ازین نسبت هیچ ثابت نباشد توان
گفت که موجود نه داخل موهوم است و نه خارج موهوم نامی و نشانی
نیست تا تصور با و نموده آید این مبحث را بمثالی واضح کردانم نقطه جواله
که از سرعت سیر بصورت دایره متوهم میگردد موجود اینجا
نقطه است صورت دایره را جز در وهم ثبوتی نیست جای که نقطه
موجود است انجا دایره موهوم را انجا نامی و نشانی نیست نمیتوان گفت
که نقطه داخل دایره است و نیز نمیتوان گفت که خارج دایره [illegible] هم
چنین اتصال و انفصال نیز درمیان ایشان متصور نیست چه در ان مرتبه
دایره نیست تا نسبتی متصور گردد و نیست [illegible] او لا ثم انتقش سوال
حضرت حق [illegible] نسبت قرب و احاطه موجود را بعالم اثبات فرموده
است و حال انکه موجود را بموهوم چه نسبت [illegible] کجا و کدام احاطه
انجا موجود [illegible] نام و نشان نیست [illegible] و محاط تصور
کرده شود [illegible] قرب و احاطه از قبیل قرب جسم بجسم نیست

ممتنع والله سبحانه الملهم للصواب ربنا آتنا من لدنک رحمة وهیئ لنا
من امرنا رشدا والسلام علی من اتبع الهدی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی سوال کرده بودند
که علما گفته اند که حضرت حق سبحانه وتعالی نه داخل عالم است و نه خارج
عالم نه متصل است بعالم و نه منفصل از عالم تحقیق این مبحث چیست
جواب حصول این نسبت دخول وخروج واتصال وانفصال نظر به
دو وجود متصور است که موجودی نسبت بموجودی دیگر از این نسبت
خواهد داشت و در ما نحن فیه دو موجود کاین نیست تا حصول این
نسبت متصور شود چه او تعالی موجود است و عالم که همه ما سوی او
سبحانه موهوم و متخیل است هر چند عالم بصنع حق سبحانه بنحوی
اتقان پیدا کرده است که بارتفاع وهم وخیال مرتفع نیست و معامله
تنعیم وتعذیب ابدی بوی مربوط است [illegible] آن در مرتبه حس
و وهم است و بیرون حس و وهم او را [illegible] است کمال قدرت
او سبحانه که موهوم متخیل را در حق ثابت [illegible] موجود

طرفین نمودن از احکام واهبه خواهد بود از جهة اعتبار ساقط است که قیاس غایب است زیرا که بقیه عالم را که موهوم و متخیل گفته است چه این معنی است که خلق عالم در مرتبه وهم و خیال واقع شده است و صنع او در وجه حس ذات بحصول پیوسته در رنگ آنکه قادری بکمال دایره موهومه را که نصیب او غیر از اختراع وهم و خیال نیست در مرتبه وهم و خیال خلق فرماید و بصنع کمال خود از اوراء آن مرتبه اتقان و استحکام بخشد بنحوی که اگر وهم و خیال بالکلیه مرتفع گردد ثبوت آن خلق نپذیرد و سر بقای آن حضور بدانکه این دایره موهومه مصنوعه هر چند شوند در خارج ندارد و موجود در خارج همان نقطه است و بس اما ثباتی بوجود خارجی دایره استنادی بموجود خارجی او را حاصل است چه اگر نقطه نبود دایره از کجا ناشی شود خوشتر آن باشد که سر دلبران گفته آید در حدیث دیگران این دایره را اگر درو نو شمار آن نقطه گوییم گنجایش دارد اگر ... موجود آن نقطه گوییم هم گنجایش دارد و دیگر گمادی با ... که هم نیز گنجد ... گفتن نظر بوهم است و ... گفتن مناسب مقام ولایت و ملایم ... دلیل و هادی گفتن مناسب مرتبه ولایت

واحاطهٔ جسم بجسم نه بلکه آن قرب واحاطه از ان نسبت هست که
مجهول الکیفیة ومعلوم الانیت اند قرب واحاطهٔ حق را سبحانه
اثبات نمایم وبآن ایمان آریم اما کیفیت ایشان ندانیم که حسب بخلاف
نسبت اربع که در سابق نفی آن نموده شده است چنانکه مجهول
الکیفیة اند غیر معلوم الانیت اند نیز چه شرع بثبوت این نسب
وارد نشده است تا اثبات شان نمایم وکیفیت شان از مجهول دانیم
هرچند معنی اتصال بیکیفی را در رنگ معیت واحاطه بیکیفی در ان حضرت
جل سلطانه توان تجویز نمود اما چون اطلاق لفظ اتصال نیامده است
وقرب واحاطه آمده است متصل نباید گفت وقریب ومحیط باید گفت
واطلاق لفظ انفصال وخروج ودخول نیز در رنگ اطلاق اتصال است
که [illegible] مثال مذکور نیز اگر نقطه جواله نسبت بدایره
موهومه احاطه وقرب ومعیت اثبات نمایم هم مجهول الکیفیة خواهد
بود چه نسبت را از مشبه بجاره نیست ولیس للموهوم الا نقطه
الجواله همچنین اتصال وانفصال وخروج ودخول بیکیفی در مثال
مذکور متصور است اگرچه متبین ثابت نباشند چون از برای نسبت
معلوم الکیفیة در کار نیست که متصا [illegible]
[illegible] ست و ابجه
مجهول الکیفیة نیست از حیطهٔ عقل بیرون [illegible]
[illegible] از هم وجه

سوا ثابت گردید که در مرتبه وهم و خیال بر دو معامله تنعم و تعذیب ابدی نیز در حق آن اثبات نمودند چرا اطلاق وجودی بر وی تجویز نمایند و او را موجود میدانند و حال آنکه ثبوت و وجود با یکدیگر مترادف اند چنانچه مقرر متکلمین است جواب وجود نزد این طایفه علیه اشرف و اکرم دا غر اشیاست و از اوست مبدا هر خیر و ست ا هر کمال میدانند بچنین جوهر نفیس را ما سوای حق و جل و علا که سراسر نقص و شرارت است تجویز نمیتوانند نمود و شرف را بأخس نمیتوانند داد و مقتدای ایشان درین امر کشف و عرفان است مکشوف و محسوس ایشان است که وجود مخصوص بحضرت حق است سبحانه و موجود اوست تعالی و غیر او را که موجود گویند باعتبار نسبتی است که آن بوجود انتسابی و ارتباطی هر چند مجهول الکیفیه بود لیکن وجود ثابت است و در رنگ ظلی که باصل وجود قیام دارد آن غیر نیز قیام بآن وجود است و ثبوتی که در مرتبه وهم پیدا کرده است ظلی از ظلال آن وجود است و همچنان آن وجود خارجی است حضرت حق سبحانه تعالی در خارج موجود است اگر مرتبه وهم را بعد از صنع و اتقان خداوندی جل شانه ظلی از ظلال آن خارج هم گویند گنجایش دارد و ... وهمی را باعتبار این موظلیت اگر وجود

بنوت است و ملایم ایمان بغیب که از ایمان بشهود اتم و اکمل است
چه در شهود از گرفتاری بظل چاره نبود و در غیب ازین گرفتاری
فارغ است در غیب هر چند بالفعل حاصل ندارد اما واصل است
و گرفتار اصل است و در شهود هر چند حاصل دارد اما بغیر اصل
است که گرفتار بغیر است که ظل آن اصل است بالجمله حصول نقص است
و وصول کمال این سخن فراخور فهم هر بی‌سرانجامی نیست بلکه نزد
که حصول را بهزار وصول نداند سوفسطائی از بیخردی عالم را موهوم
و متخیل دانند یعنی گویند که او را ثبوت و تحقق نیست جز باختراع وهم و
تراشش خیال که اگر وهم و خیال متبدل گردد آن ثبوت و تحقق نیز متغیر
شود مثلا اگر چیزی را وهم شیرینی تصور کرد آن شیرین است و اگر همان
شیء را وقت دیگر وهم تلخی حکم کرد آن شیء تلخ است این بیدولتان
از خلق و صنع خداوندی جل سلطانه غافلند بلکه منکر و از انتساب
و استناد که بوجود و موجود خارجی دارد جاهل میخواهند که باین
البهی رفع احکام خارجیه که بعالم مربوط است نمایند و دفع عذاب
و ثواب اخروی دائمی کنند که مخبر صادق علیه و علی آله الصلوة و السلام
از ان خبر داده است و احتمال تخلف اولئک حزب الشیطان
الا ان حزب الشیطان هم الخاسرون [illegible]

بجود گرفتن هم از منبع ها خوب اوست و نیز هست وجود گشتن و ظهور
کمالات او نمودن و همچنین آن کمالات را در بیرون خانه علم از علیه که
ممتاز ساختن و از اجمال بتفصیل آوردن از صفت مستحسنات اوست با
بلکه خدمت کارهای وجود از دریاست و حسن و جمال و کمال مرتبه
را از قبح و شر و نقص هویدا است استغنای وجود از افتقار
اوست و عزت وجود از ذل او و عظمت و کبریا و هم وجود از سفه
سفل و دنائت اوست و شرافت وجود از خساست اوست
و خواجگی وجود از بندگی او هویدا ... ستم کاستی دیاستاد
کردم غلام خواجه را از آن کردم ابلیس لعین گشت ... و علما
از عدم هم مشهور است و منبعهای کور در عدم کاین هست آن چه در وجود
از آن هنرها ... نعیم ... قول انا خیر منه که از وی صادر شده
است هم ماده حیرت از وی کرده است و مشاهده شده ...
نمود چون علامت شد لاسیما بوجود تقابل ... دلایل ...
کمال و ... و لعین ... و حیرت ... معارضه نمود ما ...
و مطرود ... تقابل را ... باید آموخت که تقابل ... نسبت
مبنا ... تقابل کمال ... می آید و چون بعث کمال و جلال
طرحی می افتد ... مبنا بلعین مطرود و کوی ... آنها

خارجی هم داشته جایز باشد بلکه عالم را نیز اگر باین اعتبار ظلیت

موجود خارجی تصور کنند هم جایز بود بالجمله ممکن هرچه دارد مستفاد

از مرتبه حضرت وجوب تعالی و تقدس است از خانه خود چیزی

نیاورده است و رای ملاحظه ظلیت موجود خارجی گفتن او را

دشوار است و شریک ساختن است باو تعالی در اخص اوصاف

او تعالی تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا و این فقیر در بعضی مکاتیب

و رسایل چون که عالم را موجود خارجی گفته است از نیز باین بیان راست

باید داشت و به اعتبار ظلیت حمل باید نمود و وجود را که متکلمین مرادف

ثبوت و تحقق گفته باعتبار معنی لغوی خواهد بود و الا وجودی و ثبوتی

که وجود را هم عبارت از باب کشف و شهود بود و از اهل نظر و استدلال

عین حقیقت واجب الوجود تعالی گفته و در ثبوت زمره معقولات

ثانویه است شتان ما بینهما فایده وجود چنانچه مبدا هر خیر و کمال است

و منشا هر حسن و جمال عدم که مقابل اوست هر آینه مبدا هر شر و نقص

بود و منشا هر قبح و فساد کو و بال است از و ناشی است هر اگر

ضلالت است هم از و پیدا مع ذلک هرنا... موجب...

کمون و مقابل وجود خود را ثابت ... ... یعنی ...

است ... بهای اوست و نیز وجود را او قایه وجه ...

شرارت
پس حاصل طرفین شد ذاتیه و عرضیه اصالة و تبعاً پس ناچار ما خود را بی
وجود شرارت تمامی او را از آن نسبت ولایت که از صفات ذاتیه
۲ نسبت
عدم نموده محروم ساختن مع ذلک در جانب وجود شراریته که از فرط
عدم متوهم شد بسر بود در نصیب او آمد ناچار بخسارت ابدی رسانیدند ربنا
لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب
والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله
الصلوة والسلام والتسلیمات اتمها واکملها مسوده نموده بهم عارف
بجای مرتبه [illegible] رسیده بودند
کاه است که سالک خود را در وقت عروج در مقامات انبیا علیهم
الصلوات والتسلیمات می یابد الحمد لله وسلام علی عباده الذین
اصطفی برسیده بودند که گاه است که سالک که سالک در وقت
عروج خود را در مقامات اصحاب انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات
که با جامع اند و افضل اند می یابد بل که گاه است که خود را در مقامات
انبیا علیهم الصلوات والتحیات می یابد حقیقت این معامله
چیست [illegible] ذات آن سالک را باب آن نسبت
نموده بسته شد [illegible] کمالات او را به مقامات بالا که مقامات در تحصیل
[illegible] تحصیل خود و ظهور او مسیما بند زبان این معامله

عدم را بعلت کبر و عزتی که داشت بخود کشیده است تجلیل میکرد که

در عدم چرا حضرت هم چیزی که گذاشته بی اجر نباشد مرات و مظهر

چیز نیستند بجمل عطایا الملک الا مطایاه مثل مشهور است و

معلوم نیست که ابلیس هم درین کارخانه عالم در کار بوده است که کنایه

موذی غرضهای همه را بهر چیز دیگر دو نقطه دیگران نمایان آن بدولت

چون از راه مکر و تصنع در آمد حضرت خود را در نظر آورد و دخل خود را

حبط کرده بیند و از اجر محروم ماند خسر الدنیا والاخرة فی الحقیقت شان

حال اوست بخلاف عدم با وجود شرارت و نقص فی الّتی و شیء

بود شعاعی از حرمان بر آورده بجز [illegible] عزت وجود مشرف گردانید

[illegible] مشکل خورده شاخی که ابلیس [illegible] خورد سوال [illegible] ابلیس

گرفته شرارت الی ما شیء شاه و الی [illegible] وجود است که شرارت با و

راه یافته جواب عدم چنانچه ذات وجود است که شرارت با و

[illegible] جواب عدم چنانچه مرات وجود است و مظهر چیز

[illegible] اوست وجود [illegible] مرات عدم است و مظهر [illegible] نقص

اوست ابلیس علیه اللعنه مطلب عدم شرارت را [illegible] گفته

است که آن عدم [illegible] است [illegible] شرارت [illegible]

اصل بوده است که از راه امانت و مظهر [illegible] وجود [illegible]

اگر اعتقاد دارند که صاحب این حال معتقد شرکت و مساوات
با ارباب انتقامات تعالی پس او را کافر و زندیق تصور میکنند و
از زمرهٔ اهل اسلام می برآرند چه شرکت در نبوت و مساوات
با انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات کفر است و همچنین افضلیت
شیخین علیهم الرضوان باجماع صحابه و تابعین ثابت شده است
چنانکه نقل کرده اند اکابر ائمه که یکی از ایشان امام شافعی است
علیهم الرضوان بلکه مرجع صحابه کرام است بر باقی امت چه هیچ فضیلتی
بفضل صحبت خیر البشر علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات عدیل
نتواند شد فعل یسیر که از اصحاب علیهم الرضوان در وقت ضعف
اسلام و ضعف مسلمانان از برای تایید دین متین و نصرت سید
المرسلین علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات صادر شده است
اگر دیگران در تمام عمر ریاضت و مجاهدات طاعتها نمایند بمرتبه
آن فعل قلیل اصحاب نرسند لهذا است که فرمود علیه و علی آله
الصلاة والسلام که اگر انفاق نماید یکی از شما مانند کوه احد طلا
نرسد [illegible] تشیر اصحاب که انفاق نمایند بلکه بنصف
آن و افضلیت حضرت صدیق رضی الله عنه از این راه آمده است
که سبق نموده است در ایمان و در بذل نفس و انفاق اموال

نمود چون این نسبت کرد وصول اسافل بمقامات اعلی گاه هست که
از قبیل وصول فقرا و محتاجان بود که بابواب اصحاب دول و بامکنه
خاصه ارباب نعم طلب کرده تا از اینجا حاجتی خواهند از دول و نعم
ایشان در دیده نمایند دور از کاری بود که این وصول را مساوات
و شرکت [illegible] است که این وصول از قبیل تماشا بود که بوسایط
و وسایل سیر اماکن خاصه امرا و سلاطین نماید تا بنظر اعتبار تماشا
کند و غبتی [illegible] توهم مساوات این وصول هم گنجایش دارد
و تخیل شرکت این سیر و تماشا چه متصور بود وصول خادمان بامکنه
خاصه مخدومان تا حقوق خدمتکاری بجا آرند محسوس وضیع و شریف
هست ابلهی بود که ازین وصول توهم مساوات و شرکت نماید هر [illegible]
و مگس را [illegible] دستمبر داری [illegible] سلطان اعظام است و در اخص
امکنه ایشان حاضر [illegible] خط می طلبد که ازینجا توهم شرکت و مساوات
نماید بلای دردمندان از در و دیوار می آید مردم از برای ملامت
و غمی بهانه میطلبند و از برای طعن و تشنیع او محل میخواهند حضرت
سبحانه و تعالی انصاف بدان [illegible] [illegible] تنعمی
محل از برای رفع تردد و رفع ملامت میطلبند و در حفظ اعراض
مسلمانان میکوشند مرام ایشان که طعن مینمایند [illegible] حال [illegible]

در رفع فساد و تباه انداخته تا یید دین و نصرت سید المرسلین
علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات [illegible] فضیلت از دیگران
او را اسلم باشد و حضرت پیغمبر علیه وعلی آله الصلوة والسلام عزت
وغلبه اسلام را چونکه باری حضرت فاروق علیه [illegible] حق
سبحانه وتعالی در نصرت حبیب خود در عالم [illegible] برها وکفایت
فرموده است وگفته یا ایها النبی حسبک الله ومن اتبعک من المؤمنین
ابن عباس رضی الله تعالی عنهما فرموده است که سبب نزول
این آیه اسلام حضرت فاروق است پس از حضرت صدیق
رضی الله تعالی عنه در افضلیت او متمیز بود ولهذا اجماع صحابه
وتابعین بر افضلیت این دو اکابر منعقد گشت چنانچه گذشته
حضرت امیر رض فرموده است که ابوبکر و عمر افضل این امت اند
هر که مرا بر ایشان تفضیل دهد مفتری است او را تازیانه زنم چنانکه مفتری را
زنند تحقیق این مبحث در کتب ورسائل جدا تفصیل نموده ا
اند تمام رسا[illegible] گنجایش ندارد الهی بود که خود را مدد [illegible]
ذات شریف علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات سازد حالی تا
[illegible] که خود را از سابقان نصره [illegible] نماید لیکن باید دانست
دولت سبقت که باعث افضلیت است مخصوص [illegible]

کثیره و در خدمت حضرت ماست لایقه هذا در شان او نازل شده آیت
کریمه لا یستوی منکم من انفق من قبل الفتح و قاتل اولئک اعظم درجة
من الذین انفقوا من بعد و قاتلوا و کلا وعد الله الحسنی جمعی نظر بر
کثرت فضایل و مناقب دیگران انداخته در افضلیت او توقف
مینمایند نمیدانند اگر سبب افضلیت کثرت فضایل و مناقب او
بوده باشد [illegible] نبی از آحاد امت که این فضایل دارند از نبی
خود افضل باشند که این فضایل ندارد پس مابه التفاضل دیگر است
ورا این فضایل و مناقب و آن بزعم این فقیر اسبقیت تایید دین
و اقدمیت در انفاق اموال و اولیت بذل نفس است در نصرت
احکام دین رب العالمین است و چون پیغمبر اسبق از جمیع
است از همه افضل باشد همچنین هر که درین امر اسبق است از
مسبوق آن افضل است سابق گویا درین امر درین استاد
و معلم لاحق است لاحقان از انوار سابقان استفاضه می
نمایند و از برکات ایشان استفاده میفرمایند و درین امت بعد از
انبیا علیهم و علی آله الصلوات و السلام [illegible]
صدیق رضی الله تعالی عنه است که اسبق سابقان است در انفاق
اموال کثیره و در مقاتله و مجاهده شدیده و در بذل عرض و جاه

صادق را بر کمال یک حال باید نمود اگر صاحب واقعه را تشنیع و
تقبیح باید فرمود اگر گویند که وجه اظهار این قسم حال شورانگیز
چیست گوییم که ظهور این قسم احوال از مشایخ طریقت آمده
است و عادة مستمره ایشان گشته است پس هذا اول غاروره
کسرت فی الاسلام بی نهایت حقایق و بے اراده صادر نخواهد بود
گاه است مقصود از این نوشتن اظهار احوال موهوبه آ
پیش شیخ طریقت خود تا صحت و سقم حال بیان نماید و
بر تعبیر و تاویل آن اطلاع بخشد و گاهی مقصود پیش از این و نه
آن بوده باشد بلکه مجرد سکر و غلبه حال این گفتن و گوی
می آرد تا دمی چند زند و نفسے راست کند و عی بطال است
که مقصود او از اظهار این قسم احوال شهرت و قبول خلق
باشد این احوال وبال او است و دست در حیست که متضمن رذایل
او ست ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمة
انک انت الوهاب و ما ابری نفسی ان النفس لامارة بالسوء
الا ما رحم ربی ان ربی غفور رحیم و ابصار سیده بودند که
چون انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات و اولیا علیهم الرضوان
با بلا و مصایب مبتلا باشند و بشیر بلیات و محن گرفتار بودند

اولست که بشرف صحبت خیر البشر مشرف است علیه و علی آله
الصلوة والسلام در قرون دیگر این معنی مفقود است که لاحقان
بعضی قرون از سابقان قرون دیگر افضل باشند بلکه در یک
قرن روا است که لاحق از سابق آن قرن افضل باشد حضرت
حق سبحانه و تعالی ما عاجزان را بیناکرداناد در شناعت طعن
مسلم و نظر در موهومات مجرد توهم و تخمین و بر قباحت تکفیر مسلم و
تقبیح او مجتمعین بتعصب چه علاج خواهند کرد که اگر مسلم قابل تکفیر
و شایان تضلیل باشد آن کفر و ضلال عاید بارباب آن قال
خواهد گشت و از مرحی تکفیر برای کفر خواهد پیوست چنانکه در حدیث
نبوی آمده است علیه و علی آله الصلوة والسلام ربنا اغفر لنا
ذنوبنا واسرافنا فی امرنا وثبت اقدامنا وانصرنا علی القوم الکافرین
در مذهب اهل سنت همه هم و ارستگی تا نقیبان تمام و گوئیم اگر در حق
صاحب این حال طالبان این اعتقاد ندارند و مع ذلک بکفر متهم سازند
هم از دو عالم بیرون جسته اند اقوال او از کذب و بهتان زائل
باید چه جز سوء ظن است مسلم که محفوظ شرعی است و اگر
او را کاذب میدانند معتقد شرکت و مساوات نمی انگارند
پس وجه طعن و ملامت چیست و تشنیع و تعییب او چه است

بلیات و محن بیشتر مبتلا باشد در آخرت به تنعمات و تلذذات
زیاده محظوظ و مسرور باشد و بقای دنیوی نسبت به بقای آخرت
کالاشیء حکم قطره داشت نسبت بدریای محیط بی منتهای را بغیر متناهی
چه نسبت بود و پس ناچار بمقتضای کرم دوستان را چند روزه
اینجا مبتلا باید داشت تا به تنعمات ابدی جاوید رسانید و دشمنان را
بموجب مکر و استدراج به تلذذات قلیله محظوظ باید ساخت تا به آلام
کثیره گرفتار باشند سوال کافر فقیر که در دنیا و آخرت محروم است الم
او در دنیا مستلزم تلذذ او در آخرة گشت و جنت جنت گوییم کافر
دشمن خداست جل سلطانه و مستحق عذاب دائمی در دنیا رفع
عذاب از وی نمودن بوضع وی که اشتن در حق وی عین تنعم
و تلذذ است و نفس احسانست لهذا بنفس دنیا در حق کافر را
اطلاق جنت نموده اند غایة ما فی الباب بعضی از کفار را در دنیا
هم رفع عذاب نمایند هم از تلذذات دیگر بخشند
رفع عذاب نمایند و از تلذذات هیچ ندهند که از ذوق
رفع عذاب اکتفا نمایند لکل ذلک حکم و مصالح سوال حضرت حق
سبحانه و تعالی بر همه چیز قادر است و تواناست که دوستان را هم
در دنیا تلذذات بخشد و هم در آخرت تنعمات کرامت فرماید و تلذذ

کما قیل ان اشد الناس بلاء الانبیاء ثم الاولیاء ثم الامثل فالامثل
وحضرت حق سبحانه تعالی در کتاب مجید خود میفرماید ما اصابکم
من مصیبة فبما کسبت ایدیکم ازین کریمه مفهوم میشود که هر که جنایات
بیشتر نماید او را مصیبت بیشتر بود پس باید که غیر انبیا علیهم
الصلوات والتسلیمات و غیر اولیاء علیهم الرضوان باشد بلا
مصایب بوده انبیا واولیا علیهم الصلوات والتسلیمات
اولا فنا یا وایضا این بزرگواران علیهم الصلوات والتحیات
اصالة وتبعا محبوبان حق اند جل وعلا واز خواص مقربان اویند
تعالی محبوبان وخواص مقربان بلیات ومحن حواله نمودن چرا
بود واز ایشان بکدام وجه درست باشد دشمنان در ناز
ونعیم ودوستان در بلیات ومحن مقیم چون باشند این
اسرار می گویند که حق تعالی وهواک سواء الصراط دنیا موضوع از برای
تلذذ نیست آخرت است که برای تنعیم وتلذذ معد گشته
است وچون دنیا و آخرت با یکدیگر نسبت تناقض وتضاد
دارند رضای یکی مستلزم سخط دیگر است اجار بنده درین
مستلزم تالم در دیگری بود پس هر که در دنیا بیشتر متلذذ و متنعم
بود در آخرت بیشتر متالم و مستلزم باشد وهمچنین هر که در

چه کم است پس دوستان او نیز هم درد نیا متلذذ اند و هم در
آخرت محظوظ و بهره ور و این لذت دنیای ایشان بحظ آخرت
جنگ دارد که عدام را حاصل است الحق چیست که دوستان
خود را کدی هر چه سبب تالم دیگر است سبب ابتهاج ایشانست
و هر چه دیگرا از زحمت این بزرگواران را رحمت است و نعمت
دیگران نعمت شانست مردم در شادی اند بودرغمی غمناک و
این بزرگ داران هم در شادی هم در غم در شادی اند چه نظر شان
از خصوصیات افعال جمیله و رذیله رخاسته بجمال فاعل
آن افعال که جمیل مطلق است مقصور گشته است و محب
فاعل آن محبوب شده و التذاذ بخشیده هر چه در عالم بر او فاعل
جمیل جل سلطانه صادر شود اگر از قسم ایلام و اندوه ایشان باشد
انجز همین مراد او محبوب ایشانست و سبب ا[illegible] ایشان زهی او
چه فضل و کرامت است که چنین دولت خفیه [illegible]
چشم نظر اغیار پوشیده بدوستان خود عطا فرموده و زوار
ایشان را باید سود تالم ساخته محظوظ و ملتذ داشته و کرامت
تالم نصیب دیگر است ازین بزرگواران رفع کردانیده و نعمت
و رسوائی که عیب دیگر است جمال و کمال این طایفه علیه است

چه بلی مستلزم تألم در دیگری در حق ایشان نباشد چون ایشان بوجوه است
یکی آنکه تا در دنیا بلیات بجز چند روزه نکشیدند قدر و قیمت
لذات و تنعمات ابدی را نمی‌شناختند و نعمت صحت دائمی را
کما ینبغی درک نمی‌کردند یعنی تا جوع نکشد لذت طعام نیابد و تا مبتلا
نشود قدر عافیت ننماید پس گویا مقصود از تألم موقت ایشان
تحصیل کمال تلذذ دائمی ایشان است چنانکه برای ابتلای
عوام بصورت جلال در حق این بزرگواران ظاهر گشته است
[illegible] جواب دوم آنکه بلیات و محن هر چند نزد عوام از
اسباب تألم است اما نزد این بزرگواران هرچه از جمیل مطلق
جل شأنه برسد از اسباب تنعم ایشان است از بلا با همان لذت
بلکه از عطایا که از بلایا بیشتر محظوظ اند که خالص محبوب است
در بلا این خصوصیت است که نفس نیز خواهان نیست که برای از
بلا [illegible] در این اکابر بهتر از نعمت بود و التذاذ ایشان
از آن از نعمت باشد حظی که ایشان را در دنیا نیست از بلیه
مصائب است اگر در دنیا این نمک نمی‌بود بهشت ایشان بجوی نمی‌ارزید
و اگر این حلاوت در دنیا نمی‌بود در نظر ایشان عبث می‌نمود
غرض از عشق عوام چاشنی در دو عالم است و در زیر فلک اسباب تنعم

من الناس و لیعلم الله الذین امنوا و یتخذ منکم شهدا و الله
لا یحب الظالمین و لیمحص الله الذین امنوا منکم و یمحق الکافرین
جواب چهارم آنکه حضرت حق سبحانه و تعالی هرچند بر همه چیز قادر و
توانا است که دوستان را هم اینجا نعم کرامت فرماید لیکن
این معنی منافی حکمت و عادت اوست و او سبحانه و تعالی دوست
میدارد که خود را در تحت حکمت و عادت خود ... دارد و
عمل را روپوش جناب قدس خود نماید پس بحکم این تقاضا دنیا
و آخرت دوستان را از محن و بلیه دنیا چاره نبود تا نعمات
آخرت هنی و مری ایشان باشند رمزی از این معنی در جواب اصل
سوال در ما تقدم گذشته است بر سر اصل سخن رویم و تتمه جواب
از اصل سوال سخن بیان نماییم و گوییم که سبب ورود بلا و مصیبت
هرچند کسب ذنوب و سیئات است اما بلا و مصیبت کفران سیئات
و مزیل ظلمات این ذنوب است پس کرم است که دوستان را به نشر بلا
محنت بدهد تا کفارت ایشان نماید و ازاله ذنوب شود و ...
سیئات و ذنوب دوستان از دیگر سیئات و ذنوب
دشمنان فرق کنند حسنات الابرار سیئات المقربین
شنیده باشند و اگر ذنب و عصیان نیز از ایشان صادر

ودر عین نامرادی مراد ایشان ودیعت نهاده واین التذاذ
وسرور عاجل ایشان بر عکس دیگران سبب ترقیات وحظوظ
اخروی گردیده ذلک فضل الله یوتیه من یشاء والله ذو الفضل
العظیم جواب سیوم آنکه این دار دار ابتلاست که حق با باطل
ممتزج است محق با مبطل مختلط اگر دوستان محن وبلا ندهند
ودشمنان بدهند دوست از دشمن متمیز گردد وحکمت اختبار و
آزمایش باطل شود وآن منافی ایمان بغیب است که سعادت
دنیویه واخرویه درضمن آن مودوع است وکریمه الذین یومنون با
لغیب وکریمه ولیعلم الله من ینصره ورسله بالغیب ان الله قوی
عزیز رمزیست ازین معنی پس خاک در چشم دشمنان انداخته نیز
بصورت محن وبلایا مبتلا گردانیده تا حکمت ابتلا وآزمایش
تمام شود ودوستان درعین بلا ملتذ باشند ودشمنان کور باطن
خایب وخاسر بوند یضل به کثیرا ویهدی به کثیرا معامله انبیا علیهم
الصلوات والتسلیمات با کفا همین بوده است که گاهی ازینجانب
بوده وگاهی ازانجانب درجنگ بدر نصرت ازجانب اسلام بوده
است ودرجنگ احد اهل کفر غلبه نموده قال الله تبارک وتعالی
ان یمسسکم قرح فقد مس القوم قرح مثله وتلک الایام نداولها

ناچار دوستان را بکثرت ورود بلای دنیوی ملحق باشند و دیگران
لایق این دولت نبوند که نامِ نشان کبار اند و ازا التجا و
تضرع و استغفار و انکسار کمتر بهره دارند و در کسب معاصی
دلیر اند و مصر در تحصیل ذنوب مینمایند و از تمرد نیز جانی [illegible]
و در سبب کربات خداوندی جل شانه بنسبت [illegible]
وجرا باندازه جریمه است [illegible] صاحب جرم
ملتجی و متضرع است انجریمه قابل مغفرت باشد بلای دنیوی
واگر جریمه غلظت و شدت و ثقل دارد و صاحب جرم [illegible]
مستکبر است این جریمه شایان جزای اخروی است [illegible]
وما ظلمهم الله ولکن کانوا انفسهم یظلمون نوشته بود [illegible]
استهزا است بخر تیسنا و میگویند که حضرت حق سبحانه تعالی [illegible]
خود جرا بلا و محنت بدهد و جرا ابیسه باز تنعیم نماید [illegible]
گفت و گوی نفی این جماعه خواهند کفار نیز در حق [illegible] علیه
علی اله الصلوة والسلام مثل این سخنان میگفتند [illegible]
ما لهذا الرسول یاکل الطعام ویمشی فی الاسواق لولا انزل
علیه ملک فیکون [illegible] او یلقی الیه کنز او تکون له جنة یاکل منها
مراد از امثال این سخنان [illegible] انکار آخرت و انکار عذاب

شود در رنگ ذنوب و عصیان دیگران نخواهد بود زیرا که
که از قسم سهو و نسیان بود و از عزم و عمد دور باشد قال
الله تبارک و تعالی و لقد عهدنا الی ادم من قبل فنسی و لم نجد له
عزما پس کثرت ورود بلا و مصائب دلالت بر کثرت کفارت
سیئات دارد نه بر کثرت کسب آن و دوستان این بلاها همانا
کفارت [illegible] زیرا که بدین باشند تا از محنت اخروی
محفوظ دارند منقولست که در وقت سکرات حضرت آنحضرت و در ان
بیقراری و بیقراری آن سرور علیه و علی آله الصلوة والسلام حضرت
فاطمه رضی الله از کمال شفقت و مهربانی که در حق آنحضرت داشت
و آنحضرت در حق وی فرموده بود فاطمة بضعة منی نیز بیقرار بود
بی آرام [illegible] چون آن سرور علیه و علی آله الصلوة والسلام وایای
از حضرت فاطمه رضی الله عنها آن وقت آن اضطراب والتهاب
مشاهده فرمودند برای تسلی آنحضرت فرموده بودند بدر ترا
همین محنت است و پس و بعد از این هیچ کروهی نیست چه دولت
است که عذاب اشد و ابقی بمحنت چند روزه دنیا منقطع شود و بادد
این معامله کنند با دیگران این نکنند و کفارت ذنوب ایشان اینجا
کما ینبغی نفرمایند بلکه این مقتضی مجازات ایشان را با خرت انداز مثل

الصلوة والسلام که رئیس مردان و محبوبان است فرموده است اما
اوذی نبی مثل ما اوذیت پس بلا معنی دلالکی بود اگر دکه محبت دلالت
خود دوست را بدوست میرساند از التفات بغیر دوست پاک گرداند
کمی عجب معامله است دوستان اگر او را بیابند بدهند و بلا را بخرند و دیگران
که او را بدهند و دفع بلا خواهند سوال که هست که در وقت ورود
بلا از دوستان نیز اضطراب و کریهی مفهوم میشود وجهش چیست
جواب آن که آن اضطراب صوری است و بمقتضای طبیعت بشری
است که در ابقای آن حکم و مصالح است چه جهاد و معادات با
نفس در آن منصور نیست شنیده باشند بیقراری و بی آرامی
که از ایشان ورد دین و دنیا در وقت سکرات موت ظاهر میشد
علیه و علی آله الصلوة والسلام و آن بقیه جهاد با نفس بوده است
تا خاتمه خاتم الرسل علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات والتحیات
برجهاد با دشمنان خدا متحقق گردد و شدت و مجاهدات دلالت
دارد تا جسم سواد صفات بشریت نماید و نفس را از مقام انقیاد
آورد تا بحقیقت اطمینان رساند و پاک و پاکیزه دارد پس بلا دلال
بازار محبت گشت هر که محبت ندارد بدین بلا چه کار دارد دلالکی محبت کار
او می آید چه قدر و قیمت داشته باشد و چه گیرا زبرای ورود بلایا

فائده

ثواب دوزخ و بهشت و غیرهم را اعتداد و انتها ملذذات

عاجل است کسی که ایمان باخرت دارد عذاب و ثواب آخرت

را در می‌یابد اند بلا و محنت عاجل چند روزه در نظر او هیچ نمی‌آید

بلکه این محنت موقته که سبب راحت موبد است عین راحت

تصور میکنند بلکه گفت و گوی مردم بروند و سود بلا و محنت گواه

لیکن آنکه محبت محبوب چنان اکثر شان محبت تصور کنند چه توان کرد غرض از

[illegible] از جاهلان و از مقوله ایشان علاج نیست فاصبر صبرا جمیلا

جواب دیگر از اصل سوال آنکه بلا تازیانه محبوب است که محب را

از التفات بما سوای محبوب منع نموده بکلیت متوجه جناب قدس

محبوب میگرداند پس شایان ورود بلا دوستان باشند این بلا

هر که سبب التفات بما سوی ایشان باشد و دیگران لایق دولت

نمی‌شوند چرا ایشان گرد نجابت محبوب بارند هر کرا خواهد در

قرب نجابت محبوب میدارند و او را محبوبیت بر میدارند هر کرا

محبوب خواهند او را [illegible] مبتلا گردانند اگر سعادت ابدی دارد در راه آنانست

[illegible] و ما را رد مبادا که فضل و عنایت بمقصد خواهد رسید الا

او را [illegible] کار او اللهم لا تکلنی الی نفسی طرفة عین پس معلوم شد

مراد از ابتلا امر دشوار مریدان [illegible] علیه و علی آله

صنع خداوندی چون است در آن عرصه شبانات و مستقر ابدا کرده اند

و تبدل احوال حس و وهم نیز در صنع خدا توان گفت که این آثار

و احکام خارجی اند در اینجا از ترقیات عدم چه تعجب دارید این

همه کر و فر کاینات مبتنی بر عدم است کمال قدرت خداوندی

جل شانه مشاهده نمایند که از عدم این کارخانه را بهم ساخته

است و کمالات وجود را به نیستی او ظاهر فرموده ترقی او

در کمال وضوح است که صور علمیه اسما واجبی جل سلطانه در

حجره او متمکن اند و باهم بستر اند و در کنار او بند و از صور حقیقت

و از ظلال اصل شاه را افتاده است که در باطن بود که احساس

آن نماید آن هذه تذکرة فمن شاء اتخذ الی ربه سبیلا لفظ نهی

و خیال شما را در اشتباه نیندازد و آثار و ترقیات را در نظر شما

دشوار نماید که هر معامله که هست بیرون علم و خیال نیست غایة

ما فی الباب از خیال تا خیال فرق است خلق و رزق خیال

دیگر است و لهذا بعد وهم و خیال دیگر اول نقش اوست و وجودش یک

که موجود خارجی است نیز و ثانی الذین دولت قلیل النصیب است

و از ثبات و هستی قلیل المعدوم نیز بعضی لذا هر ما عدم کرده

موقت ... نوشته است و نقل از ... الله ما کر ...

که محب صادق از مدعی کاذب تمیز کرده آید اگر صادق است بود و
بلا ... و محظوظ خواهد شد و اگر مدعی است پس از بلا نالان
و باین نیز ممتد نشود دیگر کسی که شایبه از صدق داشته باشد تا حقیقت
کرده و نالم را از صورت کرده و دیگر کسی که شایبه از صدق داشته باشند
تا حقیقت آن و نالم جدا سازد و حقیقت صفات بشریه را از صورت
صفات بشریه علیحده نماید تا [illegible] الوان [illegible] است ازین باب
والله سبحانه الهادی الی سبیل الرشاد و ابقا رسیده بودند
که عدم را لاشیء محض گفته اند پس او را وجود نباشد و چون وجود
نداشته باشد باوجودی که در ذهن پیدا کرده او را آثار و ترتبات
نداشته باشد باوجودی که در ذهن پیدا کرده او را آثار
ترتب چون بود و اگر بود ذهنی بود و اگر ذهنی بود از دایره خارجی
چون برآمد [illegible] که هرچند عدم لاشیء اما این همه کارخانه اشیا باد
نیاست منشا تفصیل و کثرت اشیا ذاتیت اوست و صور اسما
الهی جل [illegible] ظاهر در مرات عدم منعکس گشته او را تمیز ساخته ا
و ثبوت علمی بخشیده است ناچار از لاشیئیه محضه برآورده
است و منشا آثار و احکام گردانیده و این آثار و احکام در
بیرون خانه علم نیز کاین اند و در مرتبه حس [illegible] ثابت چون احکام

نوشته‌اند آن مدام باشد سیر مراتب غیر عالم خلق در عالم امر و سیر
۲/۲ هیئت وحدانی انفس منتها پس سیر در ماورای نفس کدام باشد
بر باشد که النفس در رنگ انا ذ ظلال اسماء الهی است جل
سلطانه و چون ظل بفضل خداوندی جل شانه خود را فراموش [illegible]
متوجه اصل خود کرده محبت اصل پیدا کند تا جاد بحکم المرء مع من
احب خود را همان اصل خود خواهد یافت و انانی خود را به همان
اصل خواهد یافت و همچنین چون ا[illegible] اصل دیگر است از پیش
اصل با آن اصل خواهد رفت بلکه خود [illegible] آن اصل خواهد یافت
وعلم جرا الی ان یبلغ الکتاب اجله این سیر سیر دیگر یا تا
تا فوق نور نفس است اما جماعه که جمیع سیر انفس این سیر را
گفته اند این سیر گفته شد ورای این سیر است که گفته اند چه
این سیر حصولی است و آن سیر وصولی و فرق در میان حصول
و وصول در مکاتیب متعدد و متفرقه تفصیل نوشته است از آنجا
معلوم کرده باشند دیگر از قربت ذات [illegible]
واجبی جل سلطانه [illegible] بیان اشیر [illegible] تعلق
دارد صلاح نیست که منویه [illegible] نویسد مشغول است مکنون
که بفهم در آید و ذکر تفهیم تقریر حضور هم مفهوم کردن تفهیم است

دانسته باشند لازم ملاحظه نمایند و ایضا از فنا و بقا رسیده بودند
معنی این کلمه را در کتب و رسایل خود این فقیر بسیار جا نوشته است
مع هذا اگر خفای در وماند باشد ملاحظه نموده صنوبر و شفا را
تمام حقیقت خود نوشتن نمی آید و اگر ابدالطهارا را از صلاح دور
مینماید تا کسی چه فهم و چه یابد فنا و بقا شهودی است وجودی
نیست که بنده نا چیز شده بحق تعالی متحد گردد العبد عبد دائما
والرب رب سرمدا زنادقه اند که فنا و بقا را وجودی تصور مینمایند
وحی انگارند که بنده رفع تعینات وجود نموده با صل خود که منزه از
تعینات و تصور است متحد میگردد و از خود نا چیز گشته رب خود بقا
پیدا میکند و در رنگ قطره که از خود فانی گشته و بدریا ملحق شود
در رفع قید نموده بمطلق متحد گردد اعاذنا الله سبحانه عن معتقداتهم
السوء حقیقت فنا عبارت از نسیان ما سوی اوست سبحانه
و عدم گرفتاری است بغیر او تعالی و پاک ساختن ساحت سینه
است از جمیع ارادات و خواهشهای خود که مناسب مقام بندگیست
و مناسب مقام بقا و قیام عبدیت مرادات مولای خود جل سلطانه
و مرادات او سبحانه عین مرادات خود یافتن است بعد از شهود
آیات انفسی و آفاقی رسیده بودند که سیر آفاقی کرده در دل نفس

دیگر از کمالات مرتبهٔ نبوت در پایه رسیده بود ند که فنا و بقا

تجلی و بدایت تعین محمدی دراثنای ولایت ثلثه است و سیر در

مراتب کمالات نبوت که مربوط بتفصیل آنها است نبود شده که در مرتبه

عروج ما ثانی رابکلیه کرفته اند و از اصلی باصل دیگر رفته میشود

آنجا کمالات داخل دایره ولایت چون این فقیر را

این تفصیل کم کرده و معلوم با جمال و بس طلب فرموده اند

عروج در کمالات مرتبه نبوت بود در آن مرتبه نیز همه جید و

اثر آنجا واسع علم اما آن وسعت و وسعت دیگر است و اگر

بنوشتم بجز دیگر یافتم در این چه نوبت و چه مفهوم شود ربنا

... ... اسرار ... بعضی از اسرار نمازی

رسیده بود جواب آنها بوقت دیگر انداخته شد که احوال

... ... انقدر زمانه و از اول زمان مرقد کرده جواب

نوشته میشود بعفو رحیم کریم و باستعانت او با شید ربنا اغفر

لنا ذنوبنا ... وثبت اقدامنا وانصرنا على القوم الكافرين

... ... والسلام ... [illegible] الصلوة والسلام على رسوله ... ...

على رسوله و آله و اصحابه الکرام

وقد [illegible] القلم تمت

الجزء ... [illegible]